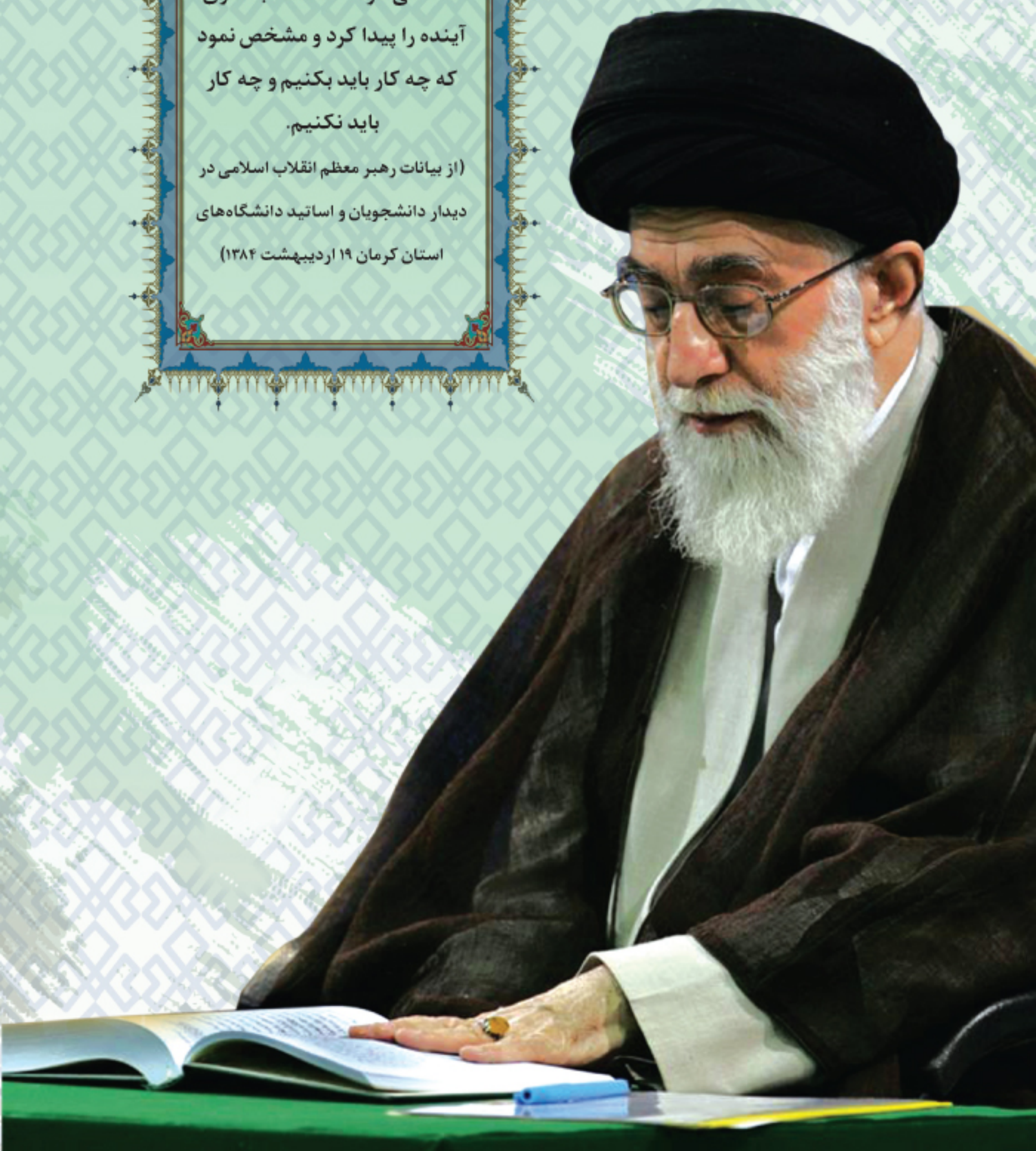


در سایه‌ی تحلیل این مسائل
نقد، می‌شود خط ممتد به سوی
آینده را پیدا کرد و مشخص نمود
که چه کار باید بکنیم و چه کار
باید نکنیم.

(از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در
دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های
استان کرمان ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۴)





سال پنجم، شماره هفتم، ۲۵ بهمن ماه ۱۳۸۸
نشست‌های تخصصی نقد و بررسی کتب برگزیده قرآنی

مدیر مسئول: رحیم خاکی
سر دبیر: مرتضی رضائی زاده
دبیر تحریریه: طاهره خیر خواه
مدیر اجرایی و هنری: احسان حسینی
معاون تحریریه: غلامرضا حسین پور
مشاور مطبوعاتی: مرتضی نجفی قدسی
هیئت تحریریه:

حمیدرضا یونسی، سید حسین امامی، سید میلاد او صیا،
ابوالفضل عنایتانی، سمیرا شاه قلی
گروه عکس: سید محمد نمازی
تقی خوش خلق، پیام اکبری، فضیلت سوخکیان
حسن آقامحمدی

فهرست

۲۸-۵	درآمدی بر تاریخ گذاری قرآن
۵۲-۲۹	مکاتب تفسیری
۷۲-۵۳	قواعد التفسیر لدی الشیعة و السنة
۸۸-۷۳	شرح تعلیقه امام خمینی (ره) بر فصوص الحکم ابن عربی
۱۰۶-۸۹	قرآن و کتاب مقدس: درون مایه های مشترک
۱۲۲-۱۰۷	اقتباس از قرآن کریم

نشانی نشریه:

تهران، خیابان قدس، خیابان بزرگمهر، پلاک ۸۵.

خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)

پست الکترونیک نشریه: Rayeh@iqna.ir

تلفن: ۰۲۱-۶۶۲۷۰۲۱۲-۹۸+



تکوانیست آریین



شورای قرآن



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
سازمان قرآنی

این شماره از «رایحه» با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و شهرداری تهران (شورای عالی قرآن) تدوین و منتشر شده است.

سخن نخست

مکتب تشیع زیر سایه و لوای ولایت اهل بیت (ع) از دیرباز در نگاشتن کتب دینی کمر همت بسته و همچنان این سیر را ادامه می‌دهد. در این میان بخشی از آثار شیعه در واقع نوعی بررسی تحقیقات انجام شده و تحقیق و تفحص درباره نویسنده این آثار و کتب و راویان آن‌هاست که معروف به کتب رجال و تراجم شده است.

قدمای شیعه چون ابن الغضائری، کشی، نجاشی، شیخ طوسی و... در این راستا قدم نهاده و با بررسی حال و احوال راویان، کاتبان، و آثار ایشان به نوعی نقد و بررسی از آن‌ها و آثارشان برجای گذاشتند به گونه‌ای که امروزه اگر کسی در پی یافتن درستی و نادرستی کلام شخصی باشد به این کتب مراجعه کرده و از آن‌ها بهره‌مند می‌شود.

این مسیر تا به امروز ادامه یافته و در این عرصه و زمان به نوعی دیگر در راه تعالی تفکرات شیعی قدم بر می‌دارد؛ درست است که امروزه دیگر کتب رجالی به آن مضمون نگاشته نمی‌شود و به آن سبک و سیاق قدما درباره اشخاص و آثارشان کلام به میان نمی‌آید، اما این جریان به تعالی رسیده و به نوعی دیگر خود را نشان می‌دهد که اگر بخواهیم آن را مسمای به نامی کنیم، می‌توان از عبارت «نقد و بررسی آثار» کمک گرفت. همان‌گونه که عنوان شد امروزه دیگر تراجم‌نویسی یا رجال‌نویسی مرسوم نیست، بلکه برای این‌که آثار پیروان اهل بیت (علیهم السلام) را تعالی بخشیده و بیشتر مورد بهره‌وری قرار دهیم، این آثار را در جلساتی مورد کنکاش علمی قرار داده و وجوه ضعف و قوت آن‌ها را جویا می‌شویم تا در مرحله بعد، عالم شیعی با آگاهی به این نکات قدم بردارد و به نوعی عرصه‌ای جدید را در مقابل خود باز یابد.

از این رو خبرگزاری قرآنی ایران ایکنای نیز بر این مسئله همت نهاده و پیش از این سابقه خوبی را از خود برجای گذاشته است؛ با این توضیح که سرویس اندیشه و علم این خبرگزاری از اواخر سال ۱۳۸۷ نقد و بررسی تخصصی کتب برگزیده قرآنی را مد نظر قرار داده و در این راستا شش کتاب از معروف‌ترین کتب این حوزه را برگزید و در جلساتی، با حضور نویسندگان کتب، و مترجمان آن‌ها و ناقدان برجسته در آن حوزه، ابعاد مختلف این کتب را مورد واکاوی و بررسی قرار داد.

حمیدرضا یونسی

دبیر گروه اندیشه و علم



مجله تخصصی قرآنی



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
معاونت فرهنگی

سلسله نشست های تخصصی بررسی کتابهای برگزیده قرآنی ۱۱

درآمدی بر تاریخ گذاری قرآن

با حضور

♦ دکتر جعفر کلونام (نویسنده کتاب) ♦

♦ حجة الاسلام والمسلمین دکتر علی نصیری

♦ حجة الاسلام والمسلمین محمد جواد اسکندریلو

♦ زمان: سه شنبه ۱۳ اسفند ماه ۸۷ ساعت ۱۶ ♦

♦ مکان: تریبان انقلاب قدس، نبش بزرگمهر، پلاک ۸۵ - مجرای قرآنی ایران (کتابخانه)، سالن شماره ۱ ♦



چکیده

آیات نسبت به دیگر آیات به ویژه هر سوره‌ای نسبت به سوره دیگر، می‌پردازد. از مسائل دیگری مطرح شده این بوده است که مهم‌ترین نقد بر این دست از تحقیقات آن است که اساساً این تحقیق و تحقیقاتی از این دست به دلایل مختلف بیش از آنکه در چیدمان ارائه شده از نزول سوره قرآن، متوقف شوند، نتایج روشن و مفیدی به دنبال ندارد. دوم این‌که روشن‌ترین نتیجه روایات تاریخ نزول، ترتیب نزول سوره‌های قرآن است، اما با این حال باید توجه داشت این‌که فلان سوره پس از فلان سوره نازل شده غیر از آن است که تاریخ نزول آن‌ها روشن شود؛ مثلاً با استفاده از این روایات می‌توان دریافت سوره «علق» پیش از «فاتحه» و سوره «قلم» پیش از «مزل» نازل شده است. اما این‌که هر یک از سوره‌ها چه زمانی نازل شده‌اند با این اطلاعات قابل دستیابی نیست. روایات ترتیب نزول همچنین با تبیین مکی و مدنی بودن سوره قرآن، اطلاعاتی درباره نزول سوره قرآن در مکه یا مدینه یا پیش و پس از هجرت در اختیار ما می‌گذارد. البته علاوه بر نواقص مزایایی نیز برای این بحث به این قرار مطرح است که بهره دیگر از قرآن در راه تاریخ‌گذاری، دست یافتن به اسباب نزول است؛ چون در سراسر سوره‌های قرآن کمابیش اشارات و تصریحاتی به رخدادهای عصر نزول شده است و حتی می‌توان سیره پیامبر (ص) را از رهگذر همین تصریحات و اشارات قرآن بدست آورد. از روایات اسباب نزول می‌توان به خوبی در تاریخ‌گذاری قرآن بهره گرفت.

در نشست‌هایی که به مناسبت نقد و بررسی کتاب یاد شده برگزار شد، بنا بر این بود تا ضمن تبیین و تعریف جامع از مسئله «تاریخ‌گذاری قرآن کریم» ابعاد، مزایا و معایب این نظریه بررسی شود که آیا اصلاً امکان تاریخ‌گذاری برای سوره و آیات قرآن کریم ممکن است؟ حال به فرض امکان این امر آیا می‌توان به واسطه آن یک تفسیر تاریخی متقن ارائه داد یا این‌که تنها تعداد محدودی از آیات محل این بحث واقع می‌شود؟ در این نشست ضمن تعریف تاریخ‌گذاری قرآن که عبارت از تعیین واحدهای نزول قرآن کریم است، واحد نزول قرآن هر بخشی از قرآن است که بر پیامبر (ص) نازل شده است، چه یک سوره تمام در سوره‌های دفعی النزول چه بخشی از یک سوره که به تدریج بر پیامبر (ص) نازل شده است، پیشینه این بحث نیز مورد توجه واقع شد. همچنین عنوان شد که تاریخ‌گذاری قرآن یکی از مباحث مهم علوم قرآنی است، این بحث از زیرمجموعه‌های علم تاریخ قرآن است. علم تاریخ قرآن که اعم از تاریخ‌گذاری است به موضوعاتی می‌پردازد که نوعاً به سیر تحولات تاریخی مطرح شده پس از نزول قرآن کریم مربوط می‌شود؛ مانند مسئله جمع و تدوین قرآن، دفعات جمع، رسم الخط قرآن، قرائات قرآن و علل اختلاف قرائات، اما تاریخ‌گذاری قرآن که یکی از مباحث زیرمجموعه‌ای تاریخ قرآن است، صرفاً بیانگر تعیین ترتیب نزول آیات و سوره قرآن کریم است؛ یعنی ضمن معین کردن مکی و مدنی بودن هر یک از این واحدهای نزول، به تقدم یا تأخر نزول هر یک از

شناسنامه نشست نقد و بررسی کتاب «تاریخ‌گذاری قرآن کریم»

- نویسنده: دکتر جعفر نکونام
- کارشناسان در جلسه: نویسنده کتاب، حجت‌الاسلام والمسلمین کتر علی نصیری؛ عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و حجت‌الاسلام محمدجواد اسکندرلو؛ عضو هیئت علمی مدرسه عالی امام خمینی (ره)
- کارشناس مجری: حمیدرضا یونسی
- به همت: سرویس اندیشه خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)
- با همکاری: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- مکان برگزاری: سالن کنفرانس خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)
- زمان برگزاری: سه‌شنبه، ۱۳ اسفندماه ۱۳۸۷، ساعت ۱۶ تا ۱۸

رزومه حاضران در جلسه

نویسنده:

تحریریه پژوهش‌های علوم انسانی وابسته به دانشگاه قم و از اواسط سال ۱۳۸۰ مدیر مسئول پژوهش‌نامه قرآن و حدیث بوده است. از ۸۱/۸/۱ لغایت ۸۲/۳/۳۱ در حلقه کارشناسی «دانشنامه قرآن‌شناسی» وابسته به پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه شعبه قم عضویت و فعالیت داشته است.

از بهار ۱۳۸۳ عضو مؤسس و هیئت مدیره انجمن علوم قرآن و حدیث (خزانه‌دار) و مدیر مسئول مجله علمی - پژوهشی «پژوهش‌نامه قرآن و حدیث» انجمن بوده است. از نامبرده تاکنون ۴ عنوان کتاب و ۳۴ عنوان مقاله در مجلات داخلی (اعم از علمی - پژوهشی، علمی - ترویجی، و عادی) به چاپ رسیده است.

علی نصیری:



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علی نصیری، مجتهد متجزی و دکترای علوم قرآن و حدیث از دانشکده الهیات دانشگاه تهران است. زمینه‌های تدریس این پژوهشگر عبارتند از: فقه و اصول؛ لمعتین، رسائل و مکاسب (حوزه علمیه مشهد)، معارف اسلامی؛ تفسیر، نهج البلاغه، سیره‌شناسی و... (سپاه مشهد، حوزه علمیه



جعفر نکونام در سال ۱۳۶۲ دیپلم را در رشته اقتصاد اجتماعی در روستای سعیدآباد گلپایگان و کارشناسی را در سال ۱۳۶۶ در رشته دبیری الهیات و معارف اسلامی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد را در سال ۱۳۶۸ در رشته علوم قرآن و حدیث در همانجا و دکترا را در سال ۱۳۷۳ در همان رشته در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس اخذ کرده است. پایان‌نامه کارشناسی ارشد وی «بررسی تفسیر قرآن به قرآن» و رساله دکترا «بررسی روایات ترتیب نزول» بوده است.

از آغاز سال ۱۳۶۸ لغایت سال ۱۳۶۹ با مرتبه مربی در دانشگاه پیام نور گلپایگان و در سال تحصیلی ۷۳-۷۴ در دانشگاه تربیت مدرس به طور حق التدریس و از آبان‌ماه سال ۱۳۷۴ تاکنون در دانشگاه قم به طور رسمی و با مرتبه استادیاری به تدریس در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد اشتغال داشته است. مرتبه دانشگاهی وی در حال حاضر دانشیاری است.

از آغاز سال ۱۳۷۸ تا اواسط سال ۱۳۸۰ سردبیر مجله قرآنی صحیفه مبین وابسته به مرکز فعالیت‌ها و پژوهش‌های قرآن و عترت دانشگاه آزاد اسلامی و از آغاز سال ۱۳۷۸ تا اواسط سال ۱۳۷۹ عضو هیئت



آدم. ادبیات عرب، منطق و علوم بلاغی را (۶۰-۱۳۵۶) در مدرسه مبارکه رضویه خواند. لمعتین را (۶۳-۶۱) نزد آیت‌الله اشتهاردی و استاد شماعی همدانی، رسائل و مکاسب را (۶۷-۶۴) نزد آیت‌الله اعتمادی و آیت‌الله علوی گرگانی، کفایتین را (۶۹-۶۷) خدمت آیت‌الله اعتمادی، خارج فقه را (۸۰-۷۰) نزد آیات فاضل لنکرانی و نوری همدانی و خارج اصول را (۷۸-۷۰) خدمت آیت‌الله فاضل و آیت‌الله مکارم شیرازی.

تحصیلات دانشگاهی وی نیز به این قرار است: مقطع کارشناسی الهیات و معارف اسلامی (۷۴-۷۱) مؤسسه در راه حق، مقطع کارشناسی ارشد علوم قرآنی (۷۸-۷۴) مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) و مقطع دکتری علوم قرآن و حدیث (۸۳-۷۹) تربیت مدرس دانشگاه قم.

کتب علوم قرآنی، قرآن و خودسازی و مستشرقان و تاریخ‌گذاری قرآن از جمله آثار این محقق است. همچنین مقالاتی از وی منتشر شده است که عبارتند از: ترجمه و نقد مدخل تاریخ‌گذاری و قرآن، معرفی و نقد دائرةالمعارف قرآن لیدن، نقش قرآن در دینداری اسلامی، وحدت موضوعی و هدف واحد در قرآن مجید، نقد تاریخ‌گذاری قرآن به روایت مویر، نقد و بررسی تحقیقات خاورشناسان در زمینه طبقه‌بندی سوره‌ها و نقد و بررسی تحقیقات خاورشناسان در زمینه تاریخ‌گذاری آیات و سوره قرآن.

شهید شاه‌آبادی مشهد، سازمان تبلیغات اسلامی خراسان)، علوم قرآن و تفسیر (دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد، مرکز تخصصی تفسیر حوزه علمیه قم و مرکز جهانی علوم اسلامی قم)، علوم و معارف حدیثی (دانشکده علوم حدیث، مرکز تخصصی تفسیر و نهج البلاغه، مرکز جهانی علوم اسلامی، دانشگاه مذاهب اسلامی و معارف اسلامی (دانشگاه فردوسی مشهد، دانشگاه علم و صنعت ایران و دانشگاه قم).

از این پژوهشگر تا به حال کتبی چون تحریف ناپذیری قرآن (ترجمه کتاب صیانه القرآن)، وفاق اجتماعی در سخن و سیره معصومان (ترجمه)، تبلیغ در کتاب و سنت (ترجمه کتاب تبلیغ فی الکتاب و السنه)، درسنامه علم حدیث، آشنایی با علوم حدیث، نزاهت قرآن از تحریف، آشنایی با جوامع حدیثی شیعه واهل و... منتشر شده است.

پیامبر تفسیرگر دین، نگاهی به پدیده انتظار و آثار حیاتبخش آن، اباحه‌گری آفت دینداری، نقش عاشورا در بازسازی مفاهیم دینی، تبارشناسی روایات طبی، روش‌شناسی شیوه راغب اصفهانی در کتاب مفردات، ویکرد علمی به قرآن: ضرورت‌ها و چالش‌ها، ملاصدرا و رویکرد فلسفی به قرآن و... از جمله مقالاتی است که از این محقق منتشر شده است.

نصیری در طی دوران کسب معارف اسلامی افتخاراتی را نیز کسب کرده است که عبارتند از: فارغ‌التحصیل نمونه دانشگاه علوم اسلامی رضوی در سال ۱۳۷۶، دانشجوی نمونه کشوری در مقطع کارشناسی ارشد در دانشکده الهیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۷، دانشجوی نمونه کشوری در مقطع دکترا در دانشکده الهیات دانشگاه تهران در ۱۳۸۰، دریافت قلم بلورین جشنواره مطبوعات در ۱۳۸۰، رتبه اول جشنواره مطبوعات (مقاله ماهیت و مراتب وحی از نگاه صدرالمتألهین) در سال ۱۳۸۳، مؤلف برتر (کتاب حدیث‌شناسی)، رتبه اول همایش اندیشه‌های قرآنی امام خمینی (ره) (مقاله ماهیت و مؤلف‌های تفسیر به رأی از نگاه امام خمینی (ره)) در سال ۱۳۸۴ رتبه اول بخش تدوین مقالات پژوهشی (مقاله فلسفه علوم قرآن) در نمایشگاه بین‌المللی قرآن در ۱۳۸۵.

محمدجواد اسکندرلو:

حجت‌الاسلام و المسلمین محمدجواد اسکندرلو در سال ۱۳۴۰ در شهرستان همدان در یک خانواده مذهبی متولد شد. در سال ۱۳۵۶ به منظور فراگیری معارف و علوم اسلامی به حوزه علمیه قم



معرفی کتاب: الف) کتاب شناسی

کتاب «درآمدی بر تاریخ گذاری قرآن» نوشته جعفر نکونام است که در توسط انتشارات هستی نما در سال ۱۳۸۰ برای نخستین مرتبه به شمارگان ۲۷۵۰ نسخه در

۳۱۹ صفحه و به بهای ۱۴۰۰۰ ریال منتشر شده است.

این اثر در شش فصل تنظیم و تدین شده است

در فصل اول، کلیاتی از بحث نظیر تعریف تاریخ گذاری و بیان اهمیت آن آمده است؛

در فصل دوم، گزارش پیشینه تاریخ گذاری قرآن آمده در آن، آثاری چند از خاورشناسان و مسلمانان بررسی و نقد گردیده است.

در فصل سوم، مبانی و پیش فرض های پذیرفته شده نویسنده برای زمان شناسی و تاریخ گذاری قرآن بیان و مدلل شده است و

نحوه تأثیر گذاری آن مبانی در تعیین تاریخ نزول قرآن با ذکر مثال بیان شده است.

در فصل چهارم، منابع و مستندات که می تواند برای تاریخ گذاری قرآن به کار آید، معرفی شده و از میزان حجیت و اعتبار آنها سخن رفته و موارد استفاده از آن در زمینه تعیین زمان

نزول قرآن بیان شده است.

در فصل پنجم، موانع و مشکلاتی که در راه تاریخ گذاری قرآن وجود دارد و این راه را تا اندازه ای ناهموار ساخته، بیان شده و سعی گردیده است که تا حد امکان، راه حل های مدلل و متقنی نیز برای آنها عرضه شود.

در فصل ششم، دو نمونه از اولین سوره هایی که بر حسب روایات ترتیب نزول بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده، زمان شناسی و تاریخ گذاری گردیده است.

ب) معرفی محتوا

تاریخ‌گذاری قرآن، چنان‌که از نامش پیداست، عبارت از تعیین تاریخ نزول وحی‌هایی که بر پیامبر اسلام (ص) در طول دوره بیست و سه ساله نبوتشان فرود می‌آمده است؛ چه این وحی‌ها یک سوره تمام یا بخشی از یک سوره بوده باشد. نویسنده تعبیری که در این اثر از هر بخش از وحی نازل شده بر رسول خدا (ص) اعم از یک سوره تمام یا بخشی از یک سوره، برگزیده، واحد نزول است.

ضرورت پرداختن به تاریخ‌گذاری واحدهای نزول قرآن از آن روست که قرآن نزول تدریجی داشته و همسان کتاب‌های آسمانی پیشین یک باره نازل نگردیده است. قرآن به تناسب مقتضیات و حاجاتی که در طول بیست و سه سال نبوت پیامبر اسلام (ص) به وجود می‌آمده است، سوره یا آیاتی از آن نازل می‌گردیده است. گاهی این مقتضیات و حاجات، اندیشه‌های خرافی و نادرستی بوده است که قوم پیامبر اسلام (ص) داشتند و ایجاب می‌کرده است که خدای تعالی با نزول آیاتی سستی و نادرستی آن اندیشه‌ها را خاطر نشان سازد؛ نظیر آنکه مشرکان مکه می‌اندیشیدند خداوند فرزندان دارد و فرشتگان دختر او بند یا عقیده داشتند که آدمی با مرگ نابود می‌شود و پس از مرگ زندگی دیگری در میان نیست یا یهودیان می‌پنداشتند، بندگان برگزیده خدایند و عزیز فرزند اوست یا مسیحیان تصور می‌کردند که مسیح پسر خداست.

گاهی مقتضیات نزول قرآن، رسم‌ها و رفتارهای نادرستی بوده است که در میان مردم آن عصر معمول بوده و مناسب می‌افتاده است خداوند در قرآن از آن سرزنش کند؛ مانند پرستش بتان و خوردن گوشت مردار و رباخواری، زنده به گور کردن دختران، دستگیری نکردن از تهیدستان و یتیمان، به سخریه گرفتن پیامبر (ص) و پیروان ایشان، دروغ برشمردن آموزه‌های قرآن و باز داشتن پیامبر (ص) از برگزاری نماز و ساحر و کاهن و دیوانه خواندن او که همگی از سوی مشرکان به وقوع می‌پیوست و این امور ایجاب می‌کرد که خداوند در پاسخ به این تهمت‌ها و شبهه‌ها و رفتارها و رسم‌های ناصواب و یا به منظور آرامش بخشی پیامبر (ص) و مسلمانان و دعوت آنان به پیاداری و تهدید مشرکان آیات و سوره‌هایی را نازل کند.

گاهی در میان مسلمانان حوادثی رخ می‌نمود که نزول آیاتی را ایجاب می‌کرد مثل ترس یا فرار از دشمن در جنگ یا کندی و سستی از شرکت در آن یا اختلاف در تقسیم غنائم یا پیش‌دستی بر پیامبر (ص) و ایجاد مزاحمت برای آن حضرت (ص) یا تهمت به همسر او یا در مقابل

ایثار و جهاد گروهی و یا سؤالاتی که در میان مسلمانان در زمینه‌های گوناگون مثل جنگ در ماه حرام و نزدیکی با زنان به هنگام حیض مطرح می‌شد و اقتضا می‌کرد، برای انذار و تبشیر و پاسخ‌دهی به این امور آیاتی نازل گردد. گاهی رفتارهای یهودیان مدینه مثل رباخواری، پیمان شکنی با مسلمانان، همکاری با مشرکان بر ضد مسلمانان نزول آیاتی را موجب می‌گردید.

بنابراین اغراق نیست اگر گفته شود که تمام قرآن به تناسب حاجات فکری و عملی مخاطبان عصر نزول اعم از مشرکان بت پرست و اهل کتاب؛ یهود و نصاری در مکه و مدینه نازل شده است و به تعبیر دیگر، تمام آیات قرآن اسباب نزول دارد؛ چه آیاتی که به طور مستقیم ناظر به اعتقادات و رسوم و رفتارهای مردم عصر نزول بوده یا آیاتی که در زمینه مردمان و رخدادها قبل یا بعد از آن عصر بوده است؛ بنابراین، حتی آیاتی مانند آیات قصص قرآن نیز بی‌ارتباط با مردم آن عصر نازل نشده است؛ زیرا قرآن دو نوع اسباب نزول داشته است: یک نوع از آن، عبارت از همان رویدادهایی است که در کتاب‌های اسباب نزول مندرج است که می‌توان از آن به اسباب نزول خاص تعبیر کرد و نوع دیگر شرایط و مقتضیات عمومی حاکم بر مردم آن عصر مانند اعتقادات، رسوم و رفتارهای عام موجود در میان آن مردم است که می‌توان آن را اسباب نزول عام خواند.

بنابراین، باید گفت: قرآن طنابی است که در عصر پیامبر اسلام (ص) از آسمان به زمین فرو افکنده شده است تا در مواقع و مناسبت‌های لازم مردم آن عصر را از چاه تاریکی و جهالت و گمراهی بیرون آورد و به مقام قرب الهی بالا کشد؛ بر این اساس یک سوی این طناب خدا و آموزه‌های اوست و سوی دیگر آن، حالات و مقتضیات مردم عصر نزول است از این رو نگاه به یک سو و غفلت از سوی دیگر فهم روشن و درستی را از آیات قرآن به دست نمی‌دهد و نسل‌هایی را که در اعصار و جوامع بعدی هستند؛ به روشنی و درستی نمی‌تواند رهنما باشد. راهنمایی گرفتن از این کتاب جاوید و تطبیق درست حاجات و مسائل و رخدادهای اعصار و امصار بعدی و تبیین آنها از رهگذر این تطبیق منوط به آن است که مطابقت و موافقت و تناسب قرآن با حاجات و مسائل و رخدادهای مردم عصر نزولش شناخته شود.

می‌توان گفت هیچ آیه‌ای از قرآن در عصر نزول به طور مطلق و عام شامل همه افراد و جوامع بشری در هر عصر و نسل نازل نشده است؛ چرا که حاجات و مسائل و مقتضیات بشری در تمام اعصار و جوامع ثابت و همسان نیست و چنین نزولی مستلزم آن است که لااقل بخشی از

موضوعات و مسائل نو آمد است و این جز با شناخت مناسبت آیات با موضوعات و مسائل عصر نزولش به صحت مقرون نخواهد بود. تازمانی که به درستی و روشنی مناسبات و مقتضیات عصر نزول قرآن شناخته شود، به نحو صحیح نمی توان از قرآن برای اعصار بعدی بهره برد.

راه شناخت این مهم موضوعی است که در این اثر به مباحث بنیادی آن پرداخته شده است و آن عبارت است از مطالعه تاریخ نزول آیات. پنهان نماند که اگرچه غرض از تاریخ گذاری قرآن در این اثر، این است که تعیین شود، فلان سوره یا فلان آیات قرآن در کدام روز یا ماه یا سال و یا دوره نازل شده است، اما باید دانست که تعیین تاریخ نزول آیات و سوره های قرآن بدون بررسی و تحقیق همه جانبه قرآن و روایات مختلف اسباب نزول، ترتیب نزول و سیره نبوی امکان ندارد. بنابراین، تاریخ گذاری قرآن مبتنی بر دست دادن تفسیری تاریخی از قرآن براساس تمام اطلاعات موجود، اعم از آیات قرآن و روایات گوناگون مربوط به آن است. به این ترتیب، این اثر روش جدیدی از تفسیر قرآن پیش روی می نهد که آن را می توان روش تفسیر تاریخی قرآن نامید.

به نظر نگارنده، بهترین روشی که می تواند برای تفسیر روشن و درست یک متن زمانمند مانند قرآن کریم به کار آید، همین روش تاریخی است. جهت آن این است که: اولاً، لازمه این روش، بهره گیری از همه اطلاعات دخیل در فهم قرآن است. ثانیاً این روش، راه را بر تفسیر به رأی و فهم قرآن براساس عقاید و پیش فرض های ذوقی و تحمیلی بسیار تنگ می سازد. ثالثاً تفسیر تاریخی از قرآن، امکان فهم زنده و روز آمد و قابل انطباق قرآن بر موضوعات و مسائل جدید را فراهم می کند.

رباعاً، فهم قرآن مبتنی بر مقتضیات و مناسبات عصر نزول، بسیاری از کج فهمی ها و بدفهمی های موجود را از میان می برد. خامساً تفسیر تاریخی قرآن، مفسر را به ملاکات و مناسبات و معارف کلی قرآن راهنمایی می کند و فهم های سطحی و ظاهری و محدود رایج را تعمیق و توسعه می دهد. سادساً از بسیاری از آموزه های قرآن که تاکنون به جهت فهم بی نظم و غیر تاریخ مند قرآن مغفول مانده است، پرده برمی دارد.

روشن است که اصل تاریخ گذاری قرآن، موضوعی نیست که مؤلف در این اثر برای نخستین بار به آن پرداخته باشد؛ چون به این موضوع دانشمندان گذشته نیز اعم از غربی ها و مسلمانان اقبال نشان داده اند و آثاری را فراهم آورده اند اما آنچه این اثر را از آثار آنان ممتاز می سازد، این است که آنان چندان به مباحث بنیادی تاریخ گذاری قرآن نپرداخته اند. و در صدد تنقیح مبانی و منابع حل مشکلات پیش روی آن برنیامده اند.

قرآن که ویژه اعصار بعدی نازل شده، به تناسب حاجات و مقتضیات عصر نزولش نازل نشده باشد؛ حال آنکه این امر با بلاغت قرآن سازگار نیست؛ چون بلاغت عبارت است از سخن گفتن گوینده به تناسب حال و مقام مخاطب حاضر در وقت و مکان خطاب. بر این اساس، باید گفت که حتی عام ها و مطلق های قرآن نیز بدون قرینه ای که عموم و اطلاق آنها را تأیید کند، عموم و اطلاق ندارند؛ بلکه تنها به مواردی انصراف دارند که در عصر نزول وجود داشته است.

البته این سخن به این معنا نیست که قرآن جاویدان نیست و برای هر عصر و نسل توان راهنمایی ندارد؛ بلکه به این معناست که در هر عصر و نسل باید آیات قرآن را از نو بر حاجات و مسائل و رخداد های آن عصر و نسل تطبیق کرد چنانچه حاجات و مقتضیات اعصار و نسله ای بعدی همسان همان حاجات و مقتضیات عصر نزول باشد، همان حکمی که بر مردم عصر نزول حاکم بوده است، بر مردم اعصار بعدی نیز ساری و جاری است و این سخن هرگز به این معنا اشاره ندارد که بسا پاره ای از حاجات و مسائلی در اعصار بعدی هست که قرآن نمی تواند پاسخگوی آنها باشد؛ بلکه تنها به اشاره می رساند که پاره ای از امور جدید با آیات قرآن انطباق کامل نمی یابد و البته بدون راه حل قرآنی نیز نیست.

توضیح مطلب، آن است که آیات قرآن نسبت به مسائل و حاجات و مقتضیات اعصار و اعمار بعدی سه گونه اند

برخی از آیات نظیر آیات مربوط به برده داری دیگر مصداق ندارند؛ لذا امروزه از خصوص این آیات نمی توان استفاده کرد؛ مگر از مناطات و ملاکات این آیات که از رهگذر تدبر در آنها کشف می گردد و عمومات و اطلاقاتی را به دست می دهد که می توان بر مصادیق مشابه برده داری نیز نظیر کارگری و خدمتگزاری تطبیق داد. برخی از آیات مثل آیات مرتبط با مجسمه، و صوت و کف زدن، امروزه، مصادیق آنها وجود دارند؛ اما همه آن ویژگی های عصر نزول را به همراه ندارد؛ به خصوص ویژگی هایی که ملاک و مناط حکم بوده است. با این آیات، نیز باید همان معامله ای را کرد که درباره آیات قبل پیشنهاد شد؛ یعنی به ملاک و مناط آن آیات توجه کرد و آنها را بر مصادیق مشابه تطبیق نمود.

برای خصوص شماری از موضوعات و مسائل و حاجات روز نیز آیاتی در قرآن و حتی در احادیثی از معصومان (ع) به چشم نمی خورد؛ مثل نماز در دو قطب، تلقیح خارج از رحم، بیمه و تکنولوژی، اما این امور نیز بدون راه حل و پاسخ قرآنی نیستند منتها با استناد به مناطات و ملاکات آیاتی که بر مردم عصر نزول نازل شده و تطبیق آنها بر این موضوعات و مسائل. پاسخگویی روز آمد قرن از رهگذر تطبیق مستمر آن بر

مشروح نشست نقد و بررسی کتب برگزیده قرآنی

درآمدی بر تاریخ‌گذاری قرآن

خیال‌انگیزی، شاعرانه و تصویری بیشتر بوده و بعد کمتر شده است یا به لحاظ موضوعی گفته شود که اول آیات توحیدی آمده و در درجه بعد آیات طبیعت و آیات قیامت مطرح شده، این مسئله هیچ مبنای عقلی و نقلی ندارد.

حاصل تلاش‌های خاورشناسان طبقه‌بندی‌ای ذوقی و سلیقه‌ای از آیات قرآن است به همین جهت نمی‌توان ترتیب و طبقات واحدی در میان خاورشناسان یافت؛ چرا که هر کدام به نحوی متمایز از دیگری حاصل کار خود را عرضه کرده‌اند. البته مسلمانان، بیشتر به روایات ترتیب نزول و اسباب نزول توجه داشتند و اولین کارهای منسجم و گسترده‌ای که صورت گرفته تفسیرهایی نگاشته شده بر اساس ترتیب نزول است. شاید به طور هم زمان دو نفر سعودی به نام

محمد عزه دروزه و ملاحویش آل قاضی به تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول اهتمام ورزیدند. دروزه کار قوی‌تری را به دست داد و کار متعددی را عرضه کرد که مهم‌ترین کار ایشان «التفسیر الحدیث» بر اساس ترتیب نزول است که ۱۰ جلد است و کتاب مهم دیگری که در این زمینه دارد سیره پیامبر (ص) را بر اساس قرآن به ترتیب نزول به دست داده است و چند مسلمان عرب کارهای دیگری هم

انجام دادند منتهی، برجسته آن‌ها دروزه بود که توصیف آن آمد.

در میان ایرانیان و فارسی‌زبانان نیز کارهایی صورت گرفته؛ مانند آثار «جلال‌الدین فارسی» که در سه جلد کتابی به نام «پیامبری و انقلاب»، «پیامبری و جهاد» و «پیامبری و حکومت» بر اساس ترتیب نزول منقول از امام جعفر صادق (ع) ترجمه قرآن را به دست داده و اسباب نزول سوره‌ها و سیره پیامبر (ص) را در طی ۲۳ سال دعوت در مطاوی این ترجمه‌ها گنجانده است، که باز کار ایشان به لحاظ این‌که به روایات

جعفر نکونام: تاریخ‌گذاری قرآن عبارت از تعیین واحدهای نزول قرآن کریم است، واحد نزول قرآن هر بخشی از قرآن است که بر پیامبر (ص) نازل شده است، چه یک سوره تمام در سوره‌های دفعی النزول چه بخشی از یک سوره که به تدریج بر پیامبر (ص) نازل شده است. پیشینه تاریخ‌گذاری به صدر اسلام می‌رسد، زمانی که به بحث مکی و مدنی بودن سوره‌های قرآن توجه شد. بنابراین اولین تاریخ‌گذاری قرآن، تاریخ‌گذاری دو دوره‌ای بود، به صورت پراکنده در اسباب نزول هم برخی از سوره‌های قرآن تاریخ‌نولشان مشخص شده است و هم چنین درباره روایات تربیت نزول که ترتیب یکایک نزول سوره‌های قرآن را مشخص کرده تا قرون متمادی بحث نشده بوده تا این‌که در قرون اخیر خاورشناسان و مسلمانان به این

بحث اهتمام کردند؛ حتی می‌توان گفت ابتدا خاورشناسان این تلاش را انجام دادند. و در ترجمه‌هایی به دست آمده از قرآن، سوره‌های قرآن را به ترتیب نزول ترجمه کردند، ترتیب نزول‌هایی که خاورشناسان به دست دادند بیشتر بر مبنای سطح و محتوای قرآن بوده تا روایات و به روایات در ترتیب نزول و اسباب نزول توجه کمتری شده است، خاورشناسان بر اساس سبک محتوا؛

یعنی طول آیات، لحن آیات، خیال‌انگیزی، جنبه شاعرانه، تصویرگرایی آیات و نیز موضوعات آیات، آیات را طبقه‌بندی کردند که چندان مبنای علمی و نقدی و عقلی ندارد و بیشتر ذوقی و سلیقه‌ای است و شاید بتوان بر مبنای آن گفت که سوره‌هایی که ابتدا نازل شده، کوتاه بوده است، ولی این‌که سوره‌های کوتاه را در طبقه اول قرار دهیم و بگوییم در فاصله زمانی خاصی نازل شده و در طبقه دوم آیات بلندتر، و همین‌طور به لحاظ خیال‌انگیزی و جنبه تصویری بگوییم که ابتدا هدف

در میان ایرانیان و فارسی‌زبانان نیز کارهایی صورت گرفته؛ مانند آثار «جلال‌الدین فارسی» که در سه جلد کتابی به نام «پیامبری و انقلاب»، «پیامبری و جهاد» و «پیامبری و حکومت» بر اساس ترتیب نزول منقول از امام جعفر صادق (ع) ترجمه قرآن را به دست داده است

واحد نزول به شمار بیاورد، ۵ آیه را ۱۰ آیه حساب کرده است در حالی که مبنای عقلی و نقلی ندارد. یا برای این که سوره «نصر» را در میان سوره‌های مکی جای دهد، سوره ۳ آیه‌ای را یک آیه تلقی کرده است که کاملاً ذوق و سلیقه محرز و مشخص است

به نظر می‌رسد که کارهای عمیق تری باید صورت گیرد و با تنقیح مبانی و پیش فرض‌های قویتری در دوره معاصر به پژوهش در این عرصه پرداخت.

خوشبختانه در میان حوزوی‌ها هم اهتمام قابل توجهی به

ترتیب نزول و تفسیر به ترتیب نزول صورت گرفته

است و برخی از علما تفاسیری را شروع کردند

از جمله حجت‌الاسلام و المسلمین

«بهجت‌پور» که ظاهراً یک جلد از

کتاب‌های ایشان هم به بازار نشر آمده است.

البته به نظر من

پیش فرض‌های موجود

نمی‌تواند چندان کارگشا

باشد، ما باید پیش فرض‌های

اسباب نزول تکیه بسیاری داشته، چندان اتقانی ندارد و تناقضات و متعارضات بسیاری دارد.

پژوهش دیگری که نمی‌توان آن را علمی تلقی کرد، کار مهندس بازرگان است که در کتابی به نام «سیر تحول قرآن» طول متوسط آیات را

به دست آورده و بر اساس طول متوسط، واحدهای نزول را در ۲۳ سال طبقه‌بندی کرده است، تاریخ‌گذاری مهندس بسیار ذوقی و سلیقه‌ای

است، چون طول متوسط نه دلیل عقلی دارد و نه دلیل نقلی. با وجود این که مبنای بازرگان این بود که به میزان فاصله گرفتن از مبعث، طول

آیات افزایش پیدا کرده است، شناسایی واحدهای نزول هم هیچ مبنای علمی ندارد. برای این که واحدهای نزول را شناسایی کند، آیاتی را که در

یک سوره طول‌های همسانی دارد را در کنار هم آورده

است البته بدون لحاظ کردن اتصال و انفصال آیات، در

برخی بخش‌ها که خیلی با سیره‌ها و روایات

منقول و مسلم معارضت داشته این ذوق و

سلیقه به اوج رسیده و برای نمونه برای

این که ۵ آیه اول سوره «علق» را اولین





قدرتمندتری

را اساس کار خود قرار دهیم. به همین دلیل تلاش کردم در این کتاب پیش‌فرض‌هایی را پیشنهاد کرده تا اساس کار قرار گیرد، مهم‌ترین این پیش‌فرض‌ها مرتب بودن

آیات در سوره‌ها به ترتیب نزول است، که با ادله خاص خود

ثابت کردیم که آیات در سوره‌های قرآن به ترتیب نزول آمده است؛ یعنی اگر سوره دفعی النزول است خوب تحقیقا آیات هم به ترتیب نزول است، اگر سوره‌های تدریجی نزول بوده باشد سوره‌های بلند است، اگر سوره‌ای نازل می‌شد تا خاتمه نمی‌یافت سوره دیگر آغاز نزول نداشت، بنابراین ما نمی‌توانیم هیچ آیه‌ای را متعلق به تاریخ‌های مختلف در سوره‌ها ببینیم نتیجه این بحث این است که ما می‌گوییم هیچ سوره‌ای ممزوج از مکی و مدنی نداریم دیگر این‌که در یک سوره که مکی و مدنی باشد، متعلق به تاریخ‌های مختلف نداریم. برای مثال آنچه که مشهور است که «وَأْتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» آخرین آیه نازل است، نمی‌تواند آخرین آیه نازل باشد؛ زیرا این آیه در سوره بقره است و این سوره در حدود سال اول و دوم هجرت نازل شده است آیه با «واو» عطف شروع شده، «واو» عطف صنایع دارد ابتدا یک کلام مستقل ندارد. هر واحد نزول را ما تلقی می‌کنیم دو تا مشخصه باید داشته باشد، یکی این‌که لفظ آغازش صادر بر ابتدا باشد، دیگر این‌که آن واحد نزول یک پیام کامل و

مستقلی را القا کند.

هم چنین ما نمی‌توانیم ۵ آیه اول سوره «علق» را اولین واحد نزول تلقی کنیم؛ چرا که در این ۵ آیه جز فرمان بخوان فرمان دیگری نیامده و بقیه مطالب صفات پرودگار است، این‌که چه چیزی را بخوانم مشخص نیست. تفاسیری هم که به دست داده شده، کارگشا نیست. مشهورترین بیانی که به دست داده شده این است که همین ۵ آیه را بخوان، این ۵ آیه را اگر به صورت نوشته هم در اختیار کسی قرار دهیم ره به جایی نمی‌برد، ما در صورتی می‌توانیم به کسی بگوییم «بخوان»، که چیزی در ذهن داشته باشد، اگر تلقی مشهور این باشد که با نازل شدن این ۵ آیه پیامبر (ص) به رسالت مبعوث شده است، چیزی نداشته که بخواند، فرض کنید که یک مداح را ما دعوت می‌کنیم و می‌گوییم بخوان یک سری اشعار در ذهن دارد که می‌خواند، اما کسی که چیزی که در ذهن ندارد و پیش رویش هم چیزی نیست و بر فرض این‌که این ۵ آیه پیش رویش بوده، این ۵ آیه مطلب کاملی ندارد، آغاز اولین پیام الهی برای نبوت پیامبر (ص) برای این‌که یک امر مهم و وظیفه سنگین بر عهده وی گذاشته شود، با واژه «بخوان» چندان مناسب نیست، بنابراین نمی‌توان گفت این ۵ آیه اول یک واحد نزول مستقل است، آیه ششم هم که با «کلا» شروع شده است، در هیچ کلام مستقلی اعم از شعر، سوره‌های قرآن و خطب نهج البلاغه ما هیچ کلامی را نمی‌توانیم پیدا



از دالان تفسیر

تاریخی قرآن می‌گذرد، ما اگر
بخواهیم به تاریخ‌گذاری
قرآن دست یابیم، باید از
تفسیر تاریخی قرآن عبور
کنیم. من برای
تاریخ‌گذاری هر سوره
پرسش‌هایی را مطرح

کرده‌ام که با پاسخ دادن به آن‌ها، به

تاریخ‌گذاری سوره دست می‌یابیم، با پاسخ دادن به این سؤالات است
که یک تفسیر تاریخی از سوره به دست داده می‌شود. اولین پرسش این
است که آیا سوره مربوطه مشتمل بر یک واحد نزول یا چند واحد نزول
است؟ در پاسخ باید گفت، اگر میان آیات اتصال لفظی و محتوایی برقرار
باشد، آن سوره دفعی النزول است و یک واحد نزول را تشکیل می‌دهد و
اگر میان آیات انفصال لفظی و محتوایی باشد محتمل است که چند
واحد نزول باشد، ولی به طور قطع نمی‌توان چنین ادعایی کرد. تنها
زمانی می‌توان قطع در سوره حاصل کرد که تناظر زمانی میان
قسمت‌های منفصل وجود داشته باشد.

برای مثال در سوره «مزل» در واحد اول خداوند به پیامبر (ص)
می‌فرماید «فَمِ اللَّيْلِ إِذَا قِيلَ» و در آیه بیستم ناظر به آیات نخست، گفته
می‌شود که «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ
وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلَيْهِمُ أَنْ لَّنْ نُحْصِيَهُ فِتْنَابَ
عَلَيْكُمْ فَافْرُؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَيْهِمُ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَّرْضَىٰ
وَأَخْرُونَ يُضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَلْتَمِعُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ

کنیم که با واژه «کلا» شروع شده باشد، «کلا»
اصالتاً حرف نفی ماقبل است. حتی اگر به
معنای «حتی» هم بگیریم، در هیچ کلام مستقل
عرب چنین چیزی وجود ندارد، اگر این مبانی را
اصل قرار دهیم و تلقی مان این باشد که مخاطب
قرآن مردم عصر نزول هستند، بنابراین باید به
محدودیات آن‌ها مراجعه کنیم، وقتی که در نظر
بگیریم قرآن در مکان و زمان خاصی در طول ۲۳ سال نازل شده و خطاب
به مخاطبان خاصی است، نمی‌توانیم اصالت عموم و اصالت اطلاق
داشته باشیم، باید بگوییم «اصالت الانصراف» وجود دارد.

بر فرض من بگویم شنودگان و حضار صحبت‌های من را به دقت
گوش و یادداشت کنید و انتقادات را به من منعکس کنید، کاملاً
مشخص است که صحبت من به افرادی که در این جلسه حضور دارند
بر می‌گردد، نه به افراد حاضر در جلسات گذشته و آینده. قرآن کلامی
الهی، اما به زبان عرف است. سخن به زبان عرف به افراد اهل زبان بر
می‌گردد. اگر این مبانی را اساس قرار دهیم، تاریخ‌گذاری متفاوت
خواهد شد و نتیجه بحث را به کلی متفاوت می‌سازد، انقلابی علمی
صورت می‌گیرد، اگر این پیش‌فرض‌ها درست باشد، تحقیقات
جدیدتری نیاز خواهیم داشت.

در پاسخ به این پرسش که آیا تاریخ‌گذاری قرآن را می‌توان نوعی
تفسیر تاریخی قرآن مطرح کرد یا خیر؟ باید گفت که تاریخ‌گذاری قرآن

مناسبت دارد و پیوستگی آیات را از هم نمی‌گسلد؟ میانگینی که روایت ترتیب نزول نشان می‌دهد برای این سوره چیست؟ و چه زمانی را برای نزول سوره مشخص می‌کند؟ اسباب نزول یاد شده با ظاهر سیاق آیات موافقت دارد؟ آیا در این سوره موضوعی که در سوره‌های دیگر تکرار شده باشد وجود دارد که مناسبت و نظارت داشته باشد بر عصر نزول؟ همچنین خواسته می‌شود که آیات گردآوری شده و به ترتیب نزول بررسی شود؛ یعنی تفسیر موضوعی - تاریخی درباره تاریخ گذاری قرآن اینجا صورت گیرد و سپس می‌خواهیم کلیت سوره با سوره‌های دیگر مقایسه شود، به این شرط که پیش فرض این است که برخی از موضوعات در چند سوره مورد بحث قرار گرفته است. برای نمونه حدود ۸۶ سوره نازل شده در مکه داریم که در قریب به اتفاق این سوره‌ها صحبت از اثبات معاد است. بستر نزول این سوره نیز باید مشخص شود. وقتی ما این اطلاعات را در قالب تاریخ‌گذاری جمع‌آوری کنیم، نهایتاً آنچه به دست می‌آید یک تفسیر تاریخی قرآن است.

حجت الاسلام والمسلمین اسکندرلو: تاریخ‌گذاری قرآن یکی از مباحث مهم علوم قرآنی است، این بحث از زیرمجموعه‌های علم تاریخ قرآن است. علم تاریخ قرآن که اعم از تاریخ‌گذاری است به موضوعاتی می‌پردازد که نوعاً به سیر تحولات تاریخی مطرح شده پس از نزول قرآن کریم مربوط می‌شود؛ مانند مسئله جمع و تدوین قرآن، دفعات جمع، رسم الخط قرآن، قرائات قرآن و علل اختلاف قرائات، اما تاریخ‌گذاری قرآن که یکی از مباحث زیرمجموعه‌ای تاریخ قرآن است، صرفاً بیانگر تعیین ترتیب نزول آیات و سور قرآن کریم است؛

فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرُبُوا مَا تَيْسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

خداوند در این حکم تخفیف داد، شما در آینده تجارت و جهاد خواهید کرد و مشکلاتی؛ مانند بیماری به شماروی خواهد آورد، بنابراین به شما در این حکم تخفیف داده شده است. کاملاً روشن است که میان صدور این حکم در آیات اول و تخفیف در اجرای حکم در آیات بیستم، فاصله زمانی وجود داشته و بی تردید باید گفت آیات نخست ابتدا نازل شده و آیات بیستم با فاصله زمانی نازل شده است که بر حسب برخی از روایات یک سال تا ۱۰ سال فاصله وجود داشته است، البته این روایات هم در خور بحث است که تا چه اندازه می‌تواند حقیقت را نشان دهد، ولی آنچه محرز است، وجود فاصله زمانی بین نزول این دو آیه است.

مورد دیگر این که در سوره «توبه» می‌بینیم که در ابتدای سوره سخن از این است که پیامبر (ص) به مردم می‌فرماید که چرا تساهل می‌ورزید و به جنگ نمی‌روید. در ادامه می‌بینیم سخن از این است که افرادی که در جنگ تخلف کردند، خداوند توبه‌شان را پذیرفت و یا سخن از تخریب مسجد «ضرار» است. مشخص است که آیات ابتدا قبل از جنگ تبوک و آیات قسمت دوم بعد از جنگ تبوک نازل شده است. اگر ما چنین اشارات و تصریحاتی را به رخدادهای زمان مند داشته باشیم، می‌توانیم قطع حاصل کنیم که یک سوره تدریجی‌النزول مشتمل بر چند واحد نزول است و گرنه تنهایی توان احتمال داد. سؤالات دیگری که مطرح می‌کنیم این است که روایات مکی و مدنی که برای یک سوره مطرح کرده‌اند آیا درست است یا خیر؟ آیا با سیاق آیات



ضرورت تفسیر قرآن بر اساس راهکارهای تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول را فراگیرند و جمعی این کار مهم و عظیم را بر اساس یک پژوهش گروهی آغاز کنند.

اما پژوهش ممتاز دکتر نکونام تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول نبوده و درصدد بیان این نکته هم نبوده است. اما ضرورت‌ها و فواید و مبانی و معیارهای این کار را بیان کرده و یکی دو مورد از سوره‌ها را به لحاظ ترتیب نزول تقدم و تأخر داوری فرمود. رساله دکترای من که در سال ۱۳۸۳ در دانشگاه تربیت مدرس قم دفاع شده تحت عنوان «نقد و بررسی تحقیقات خاورشناسان در زمینه تاریخ‌گذاری آیات سور قرآن کریم» بوده است، که با تشویق دکتر نکونام من وارد این موضوع شدم. در این کتاب پژوهش ۸ نفر از خاورشناسان مانند «گوستاو وای»، «نولدکه» و... را مورد بررسی قرار داده‌ام، اما اثبات نکردم که ترتیب نزول واقعی سوره‌ها کدام است و صرفاً می‌خواستم

بگویم آیا شیوه وارد شدن به ترتیب نزول آیات و سور

آن‌گونه که مستشرقان اقدام کرده‌اند، صحیح

است یا نادرست؟ چرا که مستشرقان قالباً

بر اساس معیارهای صوری و ساختاری،

سبک و لحن آیات، خشونت الفاظ،

طول سور، کوتاهی و بلندی آیات کار

کرده‌اند؛ لذا نتیجه کارشان نه تنها با

پژوهش مسلمانان تفاوت دارد، بلکه

بین جدول‌هایی که خود مستشرقان از

ترتیب نزول سوره‌ها ارائه داده‌اند هم

بسیار تفاوت وجود دارد و این حاکی از

آن است که یک معیار مشخص نداشتند. برخی از آن‌ها هم سراغ روایات رفته‌اند، روایات ضعیف را بررسی کرده، آن هم در ابتدای پژوهش و در میانه راه این روایات را نادیده گرفته‌اند و به سراغ مبانی ذوقی رفته‌اند.

از جمله محسنات کار دکتر نکونام این است که فواید و ضرورت تفسیر نگاری بر اساس ترتیب نزول را بیان کرد تا مفسری که با این دید وارد حوزه تفسیر نگاری می‌شود با سیره پیامبر گرامی (ص)، با فضای نزول و حوادث رخ داده قبل از نزول آیه یا سوره آشنا شود. این آشنایی می‌تواند نکات و پیام‌های جدیدی را از سوره‌ها کشف کند و ادعاهای دیگران درباره اسباب نزول آیات و سور و میزان صحت و سقم آن‌ها را ارزیابی و بررسی کند و یکی از فواید مهم کار این است که تا حدود بسیاری از آسیب‌های تفسیر به رأی جلوگیری می‌کند. از جمله نکات

یعنی ضمن معین کردن مکی و مدنی بودن هر یک از این واحدهای نزول، به تقدم یا تأخر نزول هر یک از آیات نسبت به دیگر آیات به ویژه هر سوره‌ای نسبت به سوره دیگر، می‌پردازد. درست است که منابع این کار در قالب روایات و مسائل تاریخی در صدر اسلام هم مطرح شده، اما به صورت کتاب، مقاله، دائره‌المعارف و یک شکل مدون تاکنون هیچ پژوهشی وجود نداشته است.

مستشرقان و خاورشناسان در نیمه قرن ۱۹ میلادی که به این کار پرداخته و در واقع سرمنشأ کار را شخصی به نام «گوستاو وای» آغاز کرد و این کار الهام‌بخش شد برای «تئودرو نولدکه» آلمانی و پس از او افرادی؛ مانند «ریچارد بل»، «بلاشر» و دیگران این امر را توسعه دادند، اما نولدکه در قالب یک جلد بیشتر به این بحث توسعه بخشید و بعد شاگردانش؛ مانند «شوالی» و «اشلاسر» آن را در سه جلد تحقق و توسعه دادند. نولدکه کتاب خود را به زبان آلمانی نوشت و در ۶۰۰

صفحه مباحث مختلف تاریخ قرآن را بررسی کرد که

۱۷۰ صفحه آخر آن به مباحث تاریخ‌گذاری قرآن

اختصاص دارد. این تاریخ قرآن به طور کلی

تا به حال به هیچ زبانی ترجمه نشده بود

و در حدود سه سال قبل شخصی

فلسطینی الاصل آن را به عربی ترجمه

کرد، که هشت ماه قبل بخشی از کتاب

نولدکه بیشتر مربوط به رسم الخط

مصاحف و قرائات در جامعه

المصطفی (ص) العالمیه از سوی یکی

از برادران غیر ایرانی دفاع شد و در این

زمینه از همان ترجمه زبان عربی به زبان فارسی برگردانده شد.

از سوی مسلمانان همان طور که دکتر نکونام اشاره فرمود، «ملا هویش» تفسیر بیان‌المعانی و «دروزه» تفسیر الحدیث را در باب تفسیر نگاری بر حسب ترتیب موضوع آغاز کردند. در میان حوزه‌های تشیع تاکنون یک تفسیر جامع، کامل و مدون بر اساس تفسیر و تاریخ نزول نوشته نشده، جز این‌که آقای بهجت پور این کار دشوار را آغاز کرده که جلد اول آن چاپ شده و همچنان ادامه دارد. همچنان به صورت گفتاری و شفاهی استاد «الحکیم» که از اساتید برجسته و ممتاز جامعه المصطفی (ص) است هفده سال در رادیو عربی تفسیر قرآن را بر اساس ترتیب نزول ادامه می‌دهد. به نظر بنده جا دارد پژوهشکده علوم قرآنی دانشجویان رشته علوم قرآن و حدیث را تشویق کند که در این وادی وارد شوند و با استفاده از کمک پیشقدمان این راه، مبانی معیارها، فواید و



حجت الاسلام و المسلمین نصیری: جلسات نقد و بررسی

کتاب، نتایج مثبتی برای حوزه فرهنگ رقم خواهد زد. مباحث خود را در سه گروه؛ امتیازات کتاب، گزارش از محتوای کتاب و نقد بر کتاب طبقه‌بندی می‌کنم. آکادمی بودن کتاب و اصطلاحاً رعایت استانداردهای متعارف تحقیق از قبیل مقدمه، فصل‌بندی مناسب و... از امتیازات مهم کتاب محسوب می‌شود، همچنین استفاده از قلم خوب و روان که در عموم مباحث کتاب مشهود است و تلاش مؤلف در اشاره به تحقیقات انجام‌یافته پیش از این از دیگر ویژگی‌های بارز این پژوهش است. کتاب در ۶ فصل تنظیم شده؛ بحث کلیات، تعریف و گزارش تاریخی از تحقیقات انجام شده و مبانی تحقیق و منابع تاریخ‌گذاری که در آن ۶ منبع مطرح شده است. بخشی بر اساس روایات و مطالعه مستقیم خود قرآن...

مهم‌ترین نقد بر این دست از تحقیقات آن است که اساساً این تحقیق و تحقیقاتی از این دست به دلایل مختلف بیش از آنکه در چیدمان ارائه شده از نزول سور قرآن، متوقف شوند، نتایج روشن و مفیدی به دنبال ندارد و دکتر نکونام چیزی بیش از آنچه که پیشینیان ارائه داده‌اند، نداشتند. مؤلف در کتاب خود هدف از بررسی تاریخ‌گذاری قرآن را چنین عنوان

قوت این کتاب بیان کردن مبانی مناسب است. مهم‌ترین این

مبانی‌ها تدریجی بودن نزول قرآن است، قرآن کریم

مانند سایر کتاب‌های آسمانی پیشین نبوده که

یکجا نازل شود و کوتاه باشد، بلکه در طول

۲۰ سال بنا بر اعتقاد آیت‌الله معرفت و بنا

به نقل مشهور در طی ۲۳ سال

براساس نیازهای مختلف و سؤالات

گونگون نازل شد، بنابراین

مفسری می‌تواند دقت کند و به

نکات ظریف آیه توجه داشته باشد

که به بستر نزول آیات و سور، و زمان و

مکان نازل شدن آشنایی داشته باشد.

بنابراین تدریجی بودن نزول آیات و سور اقتضا

می‌کند که ما به ترتیب نزول آیات آگاه شویم،

مکی و مدنی بودن را روشن کنیم.

گفتاری بودن سخنان قرآن نیز یکی

دیگر از مبانی مناسب مطرح شده در

این کتاب است، بسیاری از نویسندگان

در قضاوت و داوری بر اساس نوشتار

نظر می‌دهند؛ یعنی بادیست باز و بدون

در نظر گرفتن مخاطب خاص، موضوع

خاصی را مورد نظر قرار داده و کتاب خود را بر

اساس فصل‌ها و باب‌های متفاوت، یکی پس

از دیگری دسته‌بندی می‌کند، اما معیار

مبانی قرآن کریم گفتاری بودن است؛

یعنی در هر زمانی با گروه خاصی از

مخاطب مواجه بوده است، به

همین دلیل تغییر مخاطب

برخی از مضامین در آیات

به صورت تکراری مطرح

شده است و بر حسب

نیاز در هر زمان و مکان

سخنانی را بیان

می‌کرده است.





روایات قابل استفاده نیست.

دوم این‌که روشن‌ترین نتیجه روایات تاریخ نزول، ترتیب نزول سوره‌های قرآن است، اما با این حال باید توجه داشت این‌که فلان سوره پس از فلان سوره نازل شده غیر از آن است که تاریخ نزول آن‌ها روشن شود؛ مثلاً با استفاده از این روایات می‌توان دریافت سوره «علق» پیش از «فاتحه» و سوره «قلم» پیش از «مزل» نازل شده است. اما این‌که هر یک از سوره‌ها چه زمانی نازل شده‌اند با این اطلاعات قابل دستیابی نیست. روایات ترتیب نزول همچنین با تبیین مکی و مدنی بودن سور قرآن، اطلاعاتی درباره نزول سور قرآن در مکه یا مدینه یا پیش و پس از هجرت در اختیار مامی‌گذارد.

مؤلف کتاب در آغاز در دفاع از کار خود می‌گوید: «تازمانی که به درستی و روشنی مناسبات و مقتضیات عصر نزول قرآن شناخته نشود به نحو صحیح نمی‌توان از قرآن برای اعصار بعدی بهره برد، راه شناخت این مهم موضوعی است که در این اثر به مباحث

بنیادی آن پرداخته شده است و آن عبارت است از مطالعه تاریخ نزول آیات، پنهان‌نماند اگرچه غرض از تاریخ‌گذاری قرآن در این اثر، این است که تعیین شود فلان سوره یا فلان آیات قرآن هر کدام در کدام روز یا ماه یا سال و دوره نازل شده است، اما باید دانست که تعیین تاریخ نزول آیات و سوره‌های قرآن بدون بررسی و تحقیق همه‌جانبه قرآن و روایات مختلف اسباب نزول، ترتیب نزول و سیره نبوی امکان ندارد. به نظر نگارنده بهترین روشی که می‌تواند برای تفسیر روشن و درست یک متن زمانمند مانند قرآن کریم بکار آید، همین روش تاریخی است و تنها شیوه معتبر در تاریخ‌گذاری قرآن شیوه روایی است، اما در این شیوه مشکلات و مبهماتی نهفته است که تا حدود فراوانی کار تاریخ‌گذاری دقیق و صحیح قرآن را دشوار و ناممکن ساخته است. وی می‌گوید هدف ما از تاریخ‌گذاری قرآن صرف چیدمان سوره نیست، نه تنها چیدمان بلکه تاریخ دقیق نزول آیات را می‌خواهیم به دست آوریم. برای چنین هدفی دو راه ما داریم، مطالعه مستقیم آیات و روایات؛ اعم از

می‌کند: «هدف دستیابی به تاریخ و زمان دقیق نزول آیات یا حتی المقدور سوره‌های قرآن است، از طرفی تاریخ‌نگاری قرآن همان‌طور که خود دکتر نکونام عنوان می‌کند به دور روش است، یکی مطالعه مستقیم آیات و بررسی انواع روایات ناظر به نزول قرآن قابل بررسی است و خود ایشان اعلام می‌کند که در این دو روش کارآمدترین روش، روش روایات است. وقتی بر می‌گردیم به منطق و روشی که به روایات مربوط می‌شود، می‌بینیم که روایت ما را در یک کوچه کاملاً جهت‌دار می‌برند و آخر، سر از ترتیب نزول سوره در می‌آورند. از سویی دیگر با چشم‌پوشی از ضعف سندی روایات و نیز برخی از تناقضات درونی آن‌ها، از مجموع این دست از روایات سه نکته اصلی درباره تاریخ‌گذاری قرآن قابل استفاده است؛ روایات ناظر به نزول، عمدتاً بیانگر ترتیب یا به صورت محدود بیانگر زمان نزول سوره‌های قرآن هستند و به صورت بس محدود می‌توان به تاریخ تقریبی نزول پاره‌ای از آیات قرآن پی برد. بنابراین، اطلاعات روشنی از تاریخ نزول عموم آیات و سور قرآن از این

روایات ترتیب نزول، روایات اسباب نزول، روایات مکی و مدنی و روایات ناسخ و منسوخ. هم‌چنین مؤلف در فصل پنجم دشواری‌های تاریخ‌گذاری قرآن را توضیح می‌دهند، اما بدون آنکه راه‌حلی برای رفع این دشواری‌ها ارائه دهد، مبحث را رها می‌سازند به عبارتی ایشان در ابتدای کتاب می‌گویند هدف من این است که به شما واحد نزول را بگویم، سپس پایان فصل ۹ دشواری را بیان می‌کنند بودن این‌که راه‌حلی برای رفعش دهند. یعنی عملاً در کنار تصریح نظری، هرگونه تلاش علمی و فنی برای دست‌یابی به تاریخ‌گذاری دقیق سور و آیات را غیرممکن می‌دانند.»

بحثی در علوم قرآنی مطرح است که آیا پیامبر (ص) همه قرآن را آموخت و تعلیم داد و بعد از دنیا رفت یا این‌که بخشی را متأسفانه این بحث درست دیده نشده است. یکی زا اثری که به مناسبت چاپ شد، در اصول کافی ین سؤال را شخصی از امام باقر (ع) کرد و حضرت فرمودند: «پیامبر (ص) از دنیا رفت مگر این‌که همه قرآن را با تمام جزئیات برای یک نفر آن هم حضرت علی (ع) آموخت. جالب این‌که شیعه و سنی نقل کردند که حضرت امیر (ع) فرمودند که تمام جزئیات را حضرت رسول (ص) به

ایشان یاد داده است. ما با این کوچه باریک اندکی که روایات و مشکلاتی که داریم، نمی‌توانیم چنین هدفی را سامان دهیم و ادعا کنیم که واحد نزول، تنظیم آیات، تنزیل آیات و... را مشخص کنیم، اگر توانستید که ثابت کنید سوره‌ها چه زمانی دقیقاً نازل شده‌اند، مگر در موارد اندک، من تسلیم هستم.

پرسش مهم این است که این تحقیق و تحقیقاتی از این نوع چه نتایج روشنی را به همراه دارد؟ چرا که در تاریخ‌گذاری نمی‌توان دقیقاً تعیین کرد سوره در چه زمانی نازل شده‌اند. نوع این تحقیقات باید روش مشخصی داشته باشد و تنها می‌توانیم از درون مایه قرآن و برخی روایات تاریخی افق‌های جدیدی را روشن سازیم.

پرسش مهم این است که این تحقیق و تحقیقاتی از این نوع چه نتایج روشنی را به همراه دارد؟ چرا که در تاریخ‌گذاری نمی‌توان دقیقاً تعیین کرد سوره در چه زمانی نازل شده‌اند. نوع این تحقیقات باید روش مشخصی داشته باشد و تنها می‌توانیم از درون مایه قرآن و برخی روایات تاریخی افق‌های جدیدی را روشن سازیم.

پرسش مهم این است که این تحقیق و تحقیقاتی از این نوع چه نتایج روشنی را به همراه دارد؟ چرا که در تاریخ‌گذاری نمی‌توان دقیقاً تعیین کرد سوره در چه زمانی نازل شده‌اند. نوع این تحقیقات باید روش مشخصی داشته باشد و تنها می‌توانیم از درون مایه قرآن و برخی روایات تاریخی افق‌های جدیدی را روشن سازیم.

پرسش مهم این است که این تحقیق و تحقیقاتی از این نوع چه نتایج روشنی را به همراه دارد؟ چرا که در تاریخ‌گذاری نمی‌توان دقیقاً تعیین کرد سوره در چه زمانی نازل شده‌اند. نوع این تحقیقات باید روش مشخصی داشته باشد و تنها می‌توانیم از درون مایه قرآن و برخی روایات تاریخی افق‌های جدیدی را روشن سازیم.

شناسایی یک واحد نزول از یک سوره تدریجی نزول، تاریخ تقریبی نزول واحدهای قبل و بعد را هم شناسایی کنیم. برای مثال مادر سوره توبه آیات مربوط به جنگ تبوک را شناسایی کردیم و قسمت اول آیات، قبل از جنگ تبوک نازل شده است.

دو دسته از اشکالات را دکتر نصیری گفت، یکی این‌که بن بست است و ما نمی‌توانیم تاریخ‌گذاری کنیم، چنین نیست و من آنقدر تیره نمی‌بینیم،

می‌توان از خود قرآن استفاده و واحدهای نزول را شناسایی کرد. گفتیم که اگر آیات اتصالات لفظی و محتوایی دارد، حکم می‌کنیم به این‌که دفعی النزول است و استفاده دیگر این است که درست است در قریب به اتفاق آیات قرآن، اشارات و تصریحاتی به رخدادهای زمان‌مند نشده است، ولی آیات قرآن بدون اشاره به رخدادهای زمان‌مند نیست، اگر اشارات قرآن را دوره در نظر بگیریم، باید گفت کل قرآن اشارات به رخداد زمان‌مند دارد؛ چرا که زمان، اعم از سال و دوره است، هر سوره از قرآن چنین اشاراتی دارد، حداقل مشخص می‌کند، مکی است یا مدنی.

بهره دیگر از قرآن در راه تاریخ‌گذاری، دست‌یافتن به اسباب نزول است؛ چون در سراسر سوره‌های قرآن کمابیش اشارات و تصریحاتی به رخدادهای عصر نزول شده است و حتی می‌توان سیره پیامبر (ص) را از رهگذر همین تصریحات و اشارات قرآن بدست آورد. چنانچه «دروزه» کتابی با عنوان «سیره الرسول» نوشته است که سیره پیامبر (ص) را از منظر خود قرآن نوشته است. از روایات اسباب نزول می‌توان به خوبی در

مؤلف کتاب، استفاده از مضامین آیات و سور را هم که یگانه معیار علامه طباطبایی است به صورت موجه جزئیة قبول دارد و بر مستشرقان این نقد را وارد می‌کند که علاوه بر ظاهر برخی معیارها از مضامین ظاهری آیات و سور استفاده کردند



تاریخ‌گذاری قرآن بهره گرفت. اگر چه به نظر علامه طباطبایی قریب به اتفاق روایات اسباب نزول قصصی است انطباق یافته بر آیات قرآن و نمی‌توانیم به صرف روایاتی که ذیل آیات آمده است، بگوییم اسباب نزول آن است که در روایات آمده، ولی همین روایات دورنما و چشم‌انداز مشخصی از عصر نزول به دست می‌دهند. چه کسی منکر است در مورد روایات اسباب نزولی که در ذیل سوره «توبه» چه بخش اول و چه بخش دوم که درباره جنگ تبوک است نازل شده ایراد دارد؟ بالاتفاق همه نقل کردند برای جنگ تبوک است. ما برای روایات عصر نزول قواعدی طرح کردیم و گفتیم اگر با این قواعد مطابقت داشته باشد، می‌توانیم از این روایات استفاده کنیم. روایات ترتیب نزول از چهارده تن از صحابه و تابعان از سنی و شیعه نقل شده است، وقتی تعدد طرق باشد و از فرق مختلف نقل شود احتمال تبانی در کذب وجود ندارد. وقتی نقلی به حد شهرت و تواتر می‌رسد، سند است و ما برای قرآن سند نمی‌آوریم که قرآن از دست فلانی و فلانی به دست ما رسیده است. من نمی‌خواهم بگویم راه ترتیب نزول بدون مشکل است، ولی ما باید از این اطلاعات تا جایی که با ادله معتبر تعارض ندارد، استفاده کنیم. هم به طور کلی ثابت می‌کنم که چه منافعی دارد و هم جزئی.

با نگرش تاریخی به آیات قرآن می‌توان تفسیر درستی از آیات ارائه داد، سوره‌های قرآن درباره موضوعات متفاوتی است و نمی‌توان محدوده خاصی برای این موضوعات تعیین کرد، هر سوره قرآن مانند یک خطبه امام جمعه است که ناظر به موضوعات متفاوت است و چون در یک زمان اقتضای همه این موضوعات وجود داشته در یک خطبه آمده است. علت این‌که در سوره‌های قرآن مضامین متفاوت آمده به این دلیل است که در عصر نزول هر سوره، مقتضیات مختلفی وجود داشته است، مسلم است قرآن در طی ۲۳ سال برای راهنمایی و هدایت

مردم نازل شده و نزول تدریجی آن به دلیل این بود که مسائل تفسیری مطرح می‌شد و نیاز به پاسخگویی وجود داشت. به دلیل اهمیت مقتضیات زمان، نزول قرآن ۲۳ سال طول می‌کشد، به دلیل همین اهمیت مقتضیات زمان، پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) می‌فرمایند که قرآن را به ترتیب نزول بنویس. ترتیب نزول قرآن به این اندازه اهمیت دارد. سخنرانی مقام معظم رهبری و حضرت امام (ره) را اگر ما بخواهیم مرتب کنیم باید برای شفاف شدن سخنرانی به ترتیب تاریخی مرتب کنیم، بنابراین طبیعی است که ما قرآن را به ترتیب نزول مطالعه کنیم.

آیه حفظ: «إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» بی تردید، ما این

قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم، و قطعاً نگهبان آن

خواهیم بود.» را مفسران چگونه تفسیر

کرده‌اند؟ قرآن موجود را از دسترس تحریف

حفظ می‌کنیم، در حالی که سیاق آیه و

بستر نزول آن، همه قرائنی است که

مشخص می‌سازد که مراد از حفظ،

حفظ وحی قرآن از دسترس اجنه و

شیاطین است و مشرکان مکه به

پیامبر (ص) نسبت می‌دادند که

شیطان بر تو نازل شده است و چون

مشرکان مکه فرشتگان را مقدس

می‌دانستند، نمی‌توانستند بپذیرند

که موجود مقدسی بر پیامبر (ص) نازل شود و مقدسات آن‌ها را نفی

کند، بنابراین انکار کردند و گفتند شیطان بر تو نازل شده است. در آیات

متعدد آمده است که چنین نیست و ما قرآن را از دسترس اجنه حفظ و

بر قلب پیامبر (ص) نازل می‌کنیم.



در پاسخ به این پرسش که آیا تاریخ‌گذاری قرآن را می‌توان نوعی تفسیر تاریخی قرآن مطرح کرد یا خیر؟ باید گفت که تاریخ‌گذاری قرآن از دالان تفسیر تاریخی قرآن می‌گذرد، ما اگر بخواهیم به تاریخ‌گذاری قرآن دست یابیم، باید از تفسیر تاریخی قرآن عبور کنیم

حجت‌الاسلام و المسلمین اسکندرلو: یکی از اصطلاحات فلسفی «مقام اثبات» و «مقام ثبوت» است، مقام ثبوت مقام واقع و نفس‌الامری یک قضیه و مقام اثبات رسیدن و مبین‌ساختن آن است. در مقام ثبوت این قضیه تردید نیست که اگر ما به تاریخ نزول دقیق آیات و سور دست

ترجیح روایات ترتیب نزول نسبت به سایر روایات کاملاً روشن و تثبیت نشده است.

با توجه به این که بزرگانی مانند علامه طباطبایی گفته اند که ضعف سند در بیشتر روایات وجود دارد؛ یعنی روایات قطعی السند و قطعی الصدور اندک است و ما به آن‌ها

دسترسی نداریم، وقتی ما به سراغ تفاسیر روایی مانند نورالثقلین و البرهان می‌رویم، می‌بینیم چند آیه را تفسیر کرده‌اند و چند آیه جا مانده و به سراغ آیات بعد رفته‌اند، این‌گونه نیست که به تفسیر همه آیات پردازند؛ چون ذیل همه آیات یا از ائمه (ع) سؤال نکردند یا به دست من و شما نرسیده است. در باب روایاتی که مفهوم ظاهری آیات را بیان می‌کند ما به همه روایات معصومین (ع) دسترسی نداریم تا چه رسد به روایات اسباب نزول که ضعیف هستند. سؤال

من این است که مؤلف طبق چه روایات دقیقی،

روایات ترتیب نزول را ترجیح می‌دهد،

هر چند که مؤلف در کتاب به تواتر اشاره

دارد، اما تواتر حقیقی اینجا موجود

نیست. ممکن است مراد شهرت

باشد، اما تواتر حقیقی مانند روایت

ثقلین موجود نیست، اگر این‌گونه بود

که مخالف نداشت و امثال علامه

طباطبایی هم ادعای تواتر نکردند، به

مصحف امام علی (ع) هم دسترسی

نداریم. بنابراین چگونه روایات ترتیب نزول را مهم‌ترین مبنا و معیار

برای قضاوت تاریخ ترتیب نزول آیات و سور قرار داده‌اید؟ و میزان

اعتباری که به لحاظ روانی، قلبی و معرفت‌شناسی می‌توانید برای

مخاطبان مطرح کنید چقدر است و چگونه آن را اثبات می‌کنید؟

دکتر نکونام: درست است که منابع ناقص است، اما مفقود نیست،

قرآن ظرف‌های خالی از معنا نیست که ما با روایات آن را پر

کنیم. خود قرآن معانی را القا می‌کند و روایات برای توضیح

مفاهیم به کار می‌آیند و آیات مشخص می‌سازد که چه

روایتی مناسب است. اطلاعات تاریخی مانند پازلی است که

قطعه‌های نامشخص دارد و روایات مناسب می‌توانند این

یابیم به ویژه این که مبنای رسول‌الله (ص) و امام علی (ع)

نیز بوده، بسیار مفید است و فواید مهمی به همراه دارد. اما

سخن ما بر سر مقام اثبات است، از کجای می‌توانیم به صورت

اطمینان بخش به همان تاریخ نزول آیات و سوری که

جبرئیل (س) نازل کرده و امام علی (ع) طبق نظر

پیامبر (ص) در مصحف نگاشته‌اند، دست یابیم.

در باب قضاوت در تعیین نزول آیات و سور، چند راه بیشتر وجود

ندارد، یا این که بیابیم از شواهد و قرائن مسلم تاریخی استفاده کنیم که

بسیار اندک است، یا از مضامین آیات و سور و محتوای آیات بهره‌گیریم

که معیار و ملاک مرحوم علامه طباطبایی بوده است و این را تنها معیار

می‌داند و آیات را غالباً از باب سند ضعیف می‌داند و یا این که سراغ

مصحف امام علی (ع) برویم، تردیدی در این نیست که

مصحف امام علی (ع) علاوه بر نوشتن تفسیر

آیات، تأویل متشابهاًت و اسباب نزول آن‌ها

طبق ترتیب نزول به دستور پیامبر (ص) و

بر اساس واحدی که بر پیامبر (ص) نازل

شده، جمع‌آوری شده است، اما به

دست کسی نرسیده و ابداً غیر معصوم

به این مصحف دسترسی ندارد و در

دست معصومین (ع) است و وقتی

امام عصر (عج) ظهور کند اساتیدی را

مأمور می‌کنند به سراسر جهان و

مصحف قرآن را بر اساس مصحف خود تعلیم می‌دهند.

مؤلف کتاب، استفاده از مضامین آیات و سور را هم که یگانه معیار

علامه طباطبایی است به صورت مجبه جزئی قبول دارد و بر

مستشرقان این نقد را وارد می‌کند که علاوه بر ظاهر برخی معیارها از

مضامین ظاهری آیات و سور استفاده کردند، همین‌طور اشاره کرده

است که در مقام گفتار، زیاد می‌توان از قرآن استفاده کرد، اما در مقام

نوشتار تأکید و تکیه شما روی روایات است. مؤلف در

مبانی کار، روایات را به چند دسته تقسیم کرده، ترتیب

نزول، مکی و مدنی و... با اذعان به این که ضعف سند در

همه روایات وجود دارد، اما ترجیح داده است تا روایات

ترتیب نزول را برگزیند، این در صورتی است که وجه

مؤلف کتاب در آغاز در دفاع از کار خود می‌گوید: «تازمانی که به درستی و روشنی مناسبات و مقتضیات عصر نزول قرآن شناخته نشود به نحو صحیح نمی‌توان از قرآن برای اعصار بعدی بهره برد، راه شناخت این مهم موضوعی است که در این اثر به مباحث بنیادی آن پرداخته شده است»



قطعه‌های پازل باشند. بنابراین هیچ مسیری مسدود نیست و نمونه‌هایش را به دست می‌دهیم. ده‌ها آیه موجود است که تفسیر دیگری دارد و با ادله می‌توان ثابت کرد و اهل نظر با نگاهی جدی به این ادله توجه می‌کنند. روایات ترتیب نزول تعدد طرق دارد و از فریقین نقل شده و نمی‌توان بی‌اعتنا از کنارش گذشت، علاوه بر این وقتی به حد توأثر شهرت برسد سند نمی‌خواهد. روایاتی که ضعیف هستند را مورد بحث قرار می‌دهیم چه رسد به روایات ترتیب نزول که نمی‌توان آن‌ها را کنار گذاشت. من در نحوه «فقه الحدیثی» بر این نظرم که اگر در روایات، قرینه بر جعل نباشد باید بر آن‌ها استناد کرد حتی اگر روای آن مجهول باشد. عملاً همه علمای ما این کار را کرده‌اند. راویان معمولاً با دین و علم سروکار داشتند و اگر کسی مشهور به کذب بود کسی از او نقل حدیث نمی‌کرد. راویان اکثراً غیر جاهل بودند و با دین و علم سروکار داشتند. پس روایات مجهول نیستند مگر این که خلافش ثابت شود و عملاً در میان علما این نظر مورد قبول است.

■ **حجت‌الاسلام و المسلمین نصیری:** انتقادات من به این معنا نیست که هرگونه تلاش در زمینه تاریخ‌گذاری قرآن محکوم به شکست است و مقصودم این نبود که هیچ نتیجه‌ای در بر ندارد، بحث این است که می‌خواهیم از ادعای بالجمله‌ای به فی‌الجمله‌ای برگردیم که اگر کسی ادعا کند که می‌توانیم بر اساس شواهد موجود، واحد نزول هر آیه را مشخص کنیم و به این نکته که همه آیات در چه تاریخی و زمانی نازل شده‌اند، دست یابیم، قابل اثبات نیست؛ چون نشانه‌ها را نداریم در نتیجه نباید گفت ما می‌توانیم تفسیر تاریخی کاملاً دقیقی از قرآن ارائه دهیم، وقتی که زیرساخت‌ها و چیدمان دقیق تاریخی را نداریم دیگر نمی‌توانیم مدعی شویم که تفسیر تاریخی روشمند ارائه کرده‌ایم، نهایت کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که از همه سرمایه‌ها و قرائن موجود استفاده کرده و ترتیب سوره‌ها را مشخص سازیم و تا حدودی نسبت به برخی از آیات نشانه‌هایی را کشف کنیم،

می‌گویم مخاطب همه جهانیان هستند. قرآن در فضای الهی، زمان، مکان و جغرافیا ندارد.

وقتی چیزی را فرازمان می‌گیریم گوشه‌ای از آن به یک تاریخ و گوشه‌ای دیگر تاریخ دیگری را روایت می‌کند. ایشان در دو جای کتاب موکداً آوردند که قرآن دارای نزول دفعی نیست. اولاً استناد کردند به آیه‌ای در قرآن، سوره اسرا آیه ۶ «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ...» اما در برابر این آیه ما آیات دیگر قرآنی داریم و سه آیه به این صورت آمده است:

«شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن»، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي

لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ

الْقَدْرِ» شاید شما بگویید توجیه کردند به

اول ما نزل و آغاز نزول و... اما روایات

داریم از شیعه و سنی به اتفاق با این

تفاوت که ما می‌گوییم «بین المعمور»،

اهل سنت می‌گویند آسمان دوم، این‌که

جناب نکونام وارد این مسئله شد که علامه

طباطبایی و فیض کاشانی مطرح کردند که

قرآن بر قلب پیامبر (ص) نازل شده است

یک برداشت تأویلی است و در روایت این

نیست و نویسنده گفته است که چون پیامبر (ص) منتظر نزول آیات است و

از مضامین بی‌خبر است پس نمی‌توان گفت قرآن بر قلب نازل شده است.

ما می‌گوییم بحث نزول بر قلب لازم نیست، نزول دفعی قرآن هم پشتوانه

قرآنی دارد و هم پشتوانه روایی، بنابراین اگر ما نزول دفعی قرآن را به

استناد آیات و روایات بپذیریم، گرچه ندانیم یعنی چه «بیت المعمور»

پس هم چنان میان نزول دفعی قرآن و نزول تدریجی بر پیامبر (ص)

یک فاصله‌ای وجود دارد.

ایشان به منابع تاریخ‌گذاری اشاره کردند. یکی از منابع سیره نبوی

است؛ یعنی سیره نبوی مبنای تاریخ‌گذاری است، ایشان خود مطرح

کردند که سیره نبوی باید از قرآن صحت یابد، اینجا مجهول است که

بالاخره پایه تاریخ‌گذاری سیره نبوی است یا آیات قرآن؟

حجت الاسلام والمسلمین اسکندرو: گرچه دکتر نکونام در مقام

نقد و بررسی تفاسیری که از شیعه و سنی بر اساس ترتیب نزول نوشته

شده نقدهای خوبی زده‌است، اما جا داشت در پایان کتاب در

پیشنهادات راه‌کارهایی را به صورت مصادیق معین ارائه دهد، که

پژوهشگران دیگر چگونه دچار آسیب‌های دیگران از باب تفسیریه رأی یا

بیش از این چیز دیگری نمی‌توانیم بدست آوریم.

من به چند اشکال دیگر اشاره کنم و آن این است که دکتر نکونام

مطرح می‌کنند که در مباحث تاریخ‌گذاری خاورشناسان پیشگام‌اند، در

حالی که خود ایشان توضیح دادند که بخشی از تاریخ‌گذاری قرآن برای

اسباب نزول، بخشی برای مکی و مدنی است، که قرن‌ها پیش از سوی

مسلمانان انجام شده است، این همه سرمایه در تاریخ اسلام داریم. ما

باید مراقب باشیم که عملاً بیگانگان را در جایی که واقعاً پیشگام

نیستند، پیشگام معرفی نکنیم، درست است که واژه

تاریخ‌گذاری را مانداشتیم اما متن این بحث‌ها

در متون اسلامی فراوان است و مسلمانان

به این مباحث پرداخته‌اند و همه این

مباحث مفصل مطرح شده است و

دانش برای مستشرقان نیست.

مؤلف می‌گوید «هیچ آیه‌ای از قرآن

در عصر نزول به طور مطلق و عام

شامل همه افراد و جوامع بشری در

هر عصر نازل نشده است»، البته

ایشان روی مسئله بلاغت و این‌که

قرآن باید حتماً فرد معاصر و مخاطب خود را مجاب کند و طبق

مقتضای آنها صحبت کند. علاوه بر این‌که این خلاف نظر مشهور

است، شما وقتی به آیات قرآن مراجعه می‌کنید می‌بینید که بخشی از

مخاطبان قرآن را عرب‌ها تشکیل می‌دهند وقتی می‌گوید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا

ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» و وقتی می‌گوید «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ

هُدًى لِّلنَّاسِ» اساساً این‌گونه نیست، و این یک اشتباه است و جای

اصلاح دارد. عرب بهانه است و خداوند پیام قرآن را به همه انسان‌ها

ارائه داده است. در جریان سوره مبارکه «کوثر» زمخشری در تفسیرش

می‌گوید که چرا قرآن اسم «عاص بن وائل» را نمی‌آورد، و بعد می‌گوید

بخاطر این‌که کتاب جهانی است، توصیف می‌کند و می‌گوید: «ان

شانتک هو الاثر» این خط می‌دهد. هر کسی که بیاید و این برخورد را

داشته باشد و دیگری را دشنام کند، نسلش قطع است. یا در سوره

مبارکه «عبس» یک مستمندی نابینا به نام «عبدالله بن ام مکتوم»

زمانی که وارد مسجد می‌شود، مورد بی‌احترامی قرار می‌گیرد. برخورد

آن مستمند با آن ثروتمند بهانه است تا این آیه نازل شود و خدا

می‌خواهد پیام به همه انسان‌ها بدهد و تفاوت نگرش ما این است.

دکتر نکونام می‌فرماید که مخاطب آیه عرب عصر نزول است و بنده

گفته و ما اگر اطلاق عموم برای الفاظ قرآن قائل شویم موجب می‌شود دچار کج‌فهمی قرآن شویم و به تفسیر به رأی کشیده شویم.

من دو مثال می‌زنم «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» پس این مسلمانان چگونه مسلمان شدند، باید گفت، «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» خطاب به افرادی مشخص و محدود است و به هر عصر و نسل اطلاق ندارد. برای فهم قرآن باید مخاطب قرآن را در نظر گرفت. می‌گویند قرآن دو دسته قضایا دارد؛ قضایای خارجی و قضایای طبیعی، قضایای خارجی این‌گونه است، اصل این است که همه آیات قرآن این‌گونه است در مدینه می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا» این جا مشخص است که مخاطب تغییر یافته است. وقتی می‌گوید ای مسلمان‌ها منظور مسلمانان پیش از آن و

بعد از آن نیست، اینجا کاملاً مشخص است که دایره‌اش به محدودات و مخاطبان بر می‌گردد، این را نباید اساس این قرار دهیم که ما معتقد هستیم که قرآن به درد مخاطبان عصر نزول می‌خورد. قرآن برای مردم عصر نزول نازل شده ولی این نیازها، مشکلات و مسائلی که در قرآن آمده برای همه بشر مفید است، بشر بشر است ما می‌توانیم از قرآن هدایت بگیریم و استفاده کنیم اما مخاطب قرآن ما نیستیم، ما فارسی‌زبانیم، معقول نیست کسی که مخاطبش فارسی زبان است به زبان عربی با آن حرف بزند.

حجت‌الاسلام و المسلمین نصیری: اگر فرمایشات شما درست باشد باید برای فارسی زبان‌ها پیامبر(ص) یک کتاب جدید فارسی بیاورد و برای ژاپنی زبان‌ها یک کتاب به زبان ژاپنی. حضرت امام در یک زمان خاصی و یک شرایط خاصی سخن گفته‌اند آیا ما نمی‌توانیم از سخن حضرت امام استفاده کنیم؟ خداوند به مثال عرف انسان سخن گفته است و لغات را اهل زبان عرب برای محدودات خود وضع کرده است، ما می‌گوییم برای فهم قرآن باید مخاطب قرآن را در نظر بگیریم مخاطب قرآن هم عرب عصر نزول بوده است و این منافاتی با جاودانگی قرآن و هدایت بخشی آن در هر عصر و مصر ندارد.

خطاها و لغزش‌ها نشوند. همچنین ایشان قبول ندارند که ۵ آیه اول سوره «علق» اولین آیات نازل شده باشد، بلکه سوره «حمد» را نخستین آیات نازل شده می‌دانند و نمی‌توان متعلق «اقرأ» را در خلأ فرض کرد بلکه باید چیزی قبلاً نازل شده باشد که پیامبر(ص) آن را بخواند. من می‌گویم بر فرض این‌که عقلاً و منطقاً نتوان متصور شد که خداوند بگوید آنچه که اکنون پیش روی توست و آنچه که بعداً بر تو نازل می‌کنیم را بخوان و چیزی قبل از آن نازل شده باشد، حال پرسش این جاست که از کجا می‌توان اثبات کرد قطعاً سوره «حمد» اولین سوره نازل شده بر پیامبر(ص) است، در سوره «علق» نه واژه حمد به کار رفته نه «فاتحه‌الکتاب» و نه هیچ یک از واژگان دیگر این سوره، پس این یک احتمال صرف است و اطمینانی بردستی آن وجود ندارد.

دکتر نکونام: ادعا نکردم که درصدد به دست

آوردن تاریخ دقیق نزول یک سوره یا آیه هستم، بلکه اگر دوره نازل شدن سوره را هم بدست آورم به آن بسنده می‌کنم، من ادعا نکردم که خاورشناسان اولین کسانی بودند که به تاریخ‌گذاری قرآن پرداختند، بلکه زمینه‌های بحث مکی و مدنی بودن و ناسخ و منسوخ قبلاً بوده، اما به صورت مستقل و گسترده خاورشناسان اهتمام کردند و

دکتر نکونام:

ادعا نکردم که درصدد به دست آوردن تاریخ دقیق نزول یک سوره یا آیه هستم، بلکه اگر دوره نازل شدن سوره را هم بدست آورم به آن بسنده می‌کنم

تفسیرهای به ترتیب نزول هم بعد از این‌ها نوشته شده است. اگر ما بپذیریم که زبان قرآن زبانی عرفی است، خدا زبانی از آسمان نیاورده و به همین زبان مردم حرف زده است، مختصات زبان قرآن زبان مردم است، وقتی مقام معظم رهبری می‌فرمایند مردم در انتخابات شرکت کنید، منظور مردم همان زمان است نه مردم صد سال پیش یا صد سال بعد، بنابراین اطلاق عموم وجود ندارد. ما می‌گوییم مخاطب قرآن مردم عرب عصر نزول هستند، اما این به این معنا نیست که قرآن تنها هدایت‌کننده آنهاست، آیاتی که آقای نصیری به آن اشاره کردند می‌گوید هدایت‌کنندگی قرآن برای همه است، منتهی همه مخاطب قرآن نیستند، ما زبان فارسی داریم چگونه مخاطب قرآن هستیم، قرآن به زبان عربی نازل شده؛ چون مخاطب آن عرب بوده. چرا خداوند از گیاهان و مسائلی سخن گفته که مربوط به عرب است، چرا از پیامبر جزیره العرب و اطراف آن سخن

بودن نزول قرآن نه روایت دارد نه آیه و نه دلیل عقلی. کجا دلیل عقلی می‌گوید قرآن باید یکجا بر قلب پیامبر (ص) نازل شود، نداریم و کفر است بگوئیم قرآن نزول دفعی نداشته؟ خوب نداشت. می‌گویند پیامبر (ص) اجمال قرآن را بلد بوده، وقتی آن زن با پیامبر مجادله می‌کند که شوهرم می‌خواهد مرا طلاق دهد؟ می‌فرماید: «چیزی بر من نازل نشده»، یا وقتی که مشرکان سؤالاتی را از اهل کتاب گرفته و از پیامبر (ص) می‌پرسند، می‌گویند بگذارید من فردا پاسخش را بدهم الان نمی‌دانم که در ادامه وعده پیامبر (ص) برای فردا تحقق نمی‌یابد و چهل روز طول می‌کشد و بحث فترت و وحی پیش می‌آید. میانگین نزول در سوره‌های مکی بین یک تا ۲ یا ۳ ماه و در سوره‌های مدنی ۳ تا ۴ ماه فاصله وجود داشته و اینگونه نبوده که روز به روز قرآن نازل شود.

اما درباره تفسیر سوره علق، ما ادله متعدد داریم و کاملاً مشخص است که مراد از «اقرأ»؛ یعنی نماز بخوان. زمانی که قرآن بر پیامبر (ص) نازل شد و ایشان به رسالت مبعوث شدند، در همان روز نخست نماز تعلیم پیامبر (ص) می‌شود، صرف رکوع و سجود را پیامبر (ص) بلد بوده و از زمان حضرت ابراهیم (ع) باب شده بود، بلکه سوره حمد تعلیم پیامبر (ص) داده شده است و هم شیعه و سنی نقل کرده‌اند که سوره حمد اولین واحد نزول بوده است، و نماز درست بدون فاتحه‌الکتاب ممکن نیست، در سوره علق هم سخن از این است که پیامبر قبلاً نماز می‌خوانده است «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى / عَبْدًا إِذَا صَلَّى». در قرآن، عبارت «نماز بخوان» با تعبیر مختلف آمده در جایی گفته «رتل القرآن»، بنابراین اقرأ به معنای نماز بخوان با این ادله و شواهد موجود مشکلی ندارد.

حجت الاسلام والمسلمین اسکندر لولو: در هر کلامی از جمله قرآن یک محتوا داریم یک زبان، آنچه که موضوعیت دارد خود محتوا و پیام است، همین مثال سخنان رهبری که بیان کردید، ایشان گاهی کل جهان را مخاطب قرار می‌دهد که در برابر اسرائیل موضع بگیرید این پیام به یک زبان است و آن هم فارسی است ولی به سرعت به زبان‌های مختلف ترجمه شده و منتشر می‌شود پس زبان اصلی مدخلیت ندارد.

دکتر نکونام: آنجایی که گفته شده آن پیام را به دیگران برسانید قرینه‌هایش آورده شده، در مود نزول دفعی قرآن ما نه دلیل عقلی داریم نه دلیل نقلی، در قرآن کجا گفته شده که قرآن دفعتاً یکجا بر قلب پیامبر (ص) نازل شده، خود علما می‌گویند اگر دلیل مجمل باشد، حجیت ندارد، این‌که می‌گوید ما قرآن را نازل کردیم در کنار این‌که نزول دفعی را عده‌ای احتمال دادند در کنارش کسان دیگری احتمال دیگری کرده‌اند، و گفتند «انا انزلناه فی لیلة القدر»؛ یعنی آغاز نزول آن موقع بوده است، این خطاب به مردم عصر نزول گفته شده یا نه؟ و زمانی که چند سوره بیشتر نازل نشده است، نازل شد. آیا همه قرآن را پوشش می‌دهد، ذهن مخاطب به چه چیزی بر می‌گردد، مخاطب از این آیه آغاز نزول را برداشت می‌کند. روایتی را که استناد می‌کنند گفته که بر اسمان دنیا نازل شده است کجا گفته بر قلب پیامبر (ص) تازه شیخ مفید می‌گوید روایت سستی است، چه فایده دارد در اسمان دنیا نازل شود؟ دفعی





جمع‌بندی نشست:

(الف) نقاط قوت

۱. از جمله مسائلی که در این جلسه بسیار حائز اهمیت و از نقاط قوت آن به نظر می‌رسد، توجه و اهتمام حجت‌الاسلام علی نصیری به این مسئله بود به گونه‌ای که می‌توان گفت در نقد و بررسی کتاب مورد نظر یک مقاله علمی - پژوهشی ارائه کرده است.
۲. نکته دیگر آن که ابعاد بحث تاریخ‌گذاری به خوبی تبیین شده و حدود و مرز آن توسط نویسنده و در ادامه ناقدان معین شد. از آنجایی که این کتاب به نوعی شاید تنها کتاب مدون در این مسئله باشد که به مبانی و ابعاد مختلف بحث تاریخ‌گذاری پرداخته است، تبیین و پرداختن به ابعاد آن بسیار مهم است و این از نقاط قوت این جلسه بود که این مهم در آن به انجام رسید.

(ب) نقاط ضعف

۱. عمده مسئله‌ای که سبب شد تا اتفاق بین نویسنده و ناقدان جلسه برگزار نشود، این بود که از نظر مبنایی بین نویسنده و ناقدان بخصوص حجت‌الاسلام نصیری اختلاف وجود داشت و این امری بدیهی است که وقتی دو شخص در مبنا با یکدیگر اختلاف داشته باشند، در مسئله مورد بحث به اشتراک نرسند.

(ج) فرصت‌ها:

۱. آشنایی با بحث تاریخ‌گذاری قرآن اولین فرصتی است که در این کتاب پیش روی خواننده قرار می‌گیرد.
۲. ضرورت پرداختن به تاریخ‌گذاری واحدهای نزول قرآن از آن روست که قرآن نزول تدریجی داشته و همسان کتاب‌های آسمانی پیشین یک باره نازل نگردیده است و مطالعه این مسئله برای خواننده وی را در بحث نزول دفعی و تدریجی و تفکیک بین آن دو باری می‌کند.
۳. با توجه به این که در این کتاب مبانی تاریخ‌گذاری قرآن کریم ارائه شده است، این فرصت مهیا است که خواننده در بحث اسباب نزول، شأن نزول و تاریخ نزول آیات با ابزاری آشنا شود که باری رسان وی در درک بهتر باشند.

(د) تهدیدها:

۱. از جمله تهدیدهای اصلی که در این کتاب مورد توجه خواننده است این که نویسنده در این اثر بر این اعتقاد است: «قرآن به زبان مردم عصر نزول نازل شده است، اما این مسئله به این معنا نیست که ما نتوانیم از قرآن بهره‌مند شویم». باور به این مسئله به گونه‌ای راه اعتقاد به ورود خطا در مسائل علوم تجربی‌ای که در قرآن کریم مطرح شده است را باز می‌کند.



از جمله تهدیدهای اصلی که در این کتاب مورد توجه خواننده است این که نویسنده در این اثر بر این اعتقاد است: «قرآن به زبان مردم عصر نزول نازل شده است، اما این مسئله به این معنا نیست که ما نتوانیم از قرآن بهره‌مند شویم»



فصلنامه علمی و پژوهشی
جهاد



مجلس شورای اسلامی
معاونت فرهنگی

سلسله نشست‌های تخصصی بررسی کتابهای برگزیده قرآنی ۲۱

مکاتب تقییری

با حضور

- حجة الاسلام والمسلمین علی اکبر مامقانی (نویسنده و کتاب)
- حجة الاسلام والمسلمین ابوالکاسم تقوییان (مدرس حوزه علمیه مشهد)
- دکتر محسن احتشامی نیا (موضوعات علمی آشکار از اسلامی)
- زمان: بهار و تابستان ۱۳۶۱ هجری قمری، ۸۷ هجری شمسی، ۱۶
- مکان: خیابان انقلاب، تهران، مرکز کنگره، سالن همایش‌ها، سالن شماره ۱



چکیده

با توجه به این‌که این کتاب تا به حال در دو جلد منتشر شده است و پرداختن به تمامی مطالب آن در جلسه‌ای ۲ ساعته مقدور نبود از این رو موضوعاتی را که شاید بیشتر می‌توانست محل بحث باشد انتخاب و به آن‌ها پرداخته شد. در این نشست چند محور مورد توجه واقع شده است که عبارتند از: مقدمات و مبانی که در رابطه با مکاتب تفسیری مطرح است، ارزش تفسیر صحابه و تابعین با توجه به نظرات خاص آیت‌الله معرفت در این زمینه، تفسیر باطنی و معیارهای صحت آن، تفسیر اجتهادی قرآن به قرآن و نقش روایات در تفسیر قرآن کریم. در این نشست این مسئله بیان شد که وقتی از مکاتب عرفانی بحث می‌شود، مشخصه يك مکتب بیان منابع و مبانی است.

اگر می‌خواهیم مکاتب عرفانی را به نقد بکشیم یا مورد بحث قرار دهیم، باید راجع به منابع و مبانی مکاتب عرفانی بیشتر وارد بحث شویم، اما در مبحث مکتب و تفسیرهای باطنی مؤلف از تفسیر باطنی محض وارد شده و بعد «اسماعیلیه» را در رأس این‌ها معرفی و بعد شاخصه‌های آن را متذکر می‌شود و وارد بطن قرآن شده و بطن و تأویل را از نگاه خود تبیین کرده و بعد وارد نقد تفاسیر عرفانی شده است. همچنین درباره تفسیر صحابه عنوان شد که در روایات تفسیری صحابه گفته شده است که باید واسطه‌های بین ما و آن صحابی شناخته شده باشد و آن‌ها هم وثاقتشان ثابت شده باشد، در این مسئله بین شیعه و اهل سنت اختلافی وجود ندارد.

اما در این‌که خود صحابی هم لازم است مورد بررسی قرار بگیرد یا نه، اختلاف نظر است، آن‌ها می‌گویند هر صحابی عادل است (البته نظریه معروف این است) و شیعه می‌گوید صحابی هم مثل سایر مسلمانان ممکن است عادل باشد، ممکن است عادل نباشد؛ لذا روایات تفسیری صحابه در صورتی می‌تواند پذیرفته شود و معتبر و قابل استدلال باشد که هم سند ما به صحابی معتبر باشد و هم خود صحابی عدالتش ثابت شود. نکته درخور توجه دیگر آن‌که یکی از دیدگاه‌های مکتب روایی این است که می‌خواهد اجتهاد را بر عهده خود شخص قرار دهد. ما در روایات هم داریم که فرمودند: «رب حامل فقه الی من هو افقه منه»؛ یعنی بسا کسی فقهی را داشته باشد که بخواهد به کسی که از خودش فقیه‌تر است ارائه کند. معنای این‌که شخصی مانند سیدهاشم بحرانی تفسیری روایی نوشته و مؤلف کتاب مکاتب تفسیری آن را جزو مکاتب روایی محض قلمداد کرده است، این نیست که سیدهاشم بحرانی صرفاً روایات را بیان کرده باشد و این يك مکتب شود، بلکه ایشان هم مکتبش، مکتب اجتهادی است؛ یعنی مکتب اخباری جناب صاحب «حداثی» هم يك مکتب است با همه ابعادی که يك مکتب اجتهادی دارد.

شناسنامه نشست نقد و بررسی کتاب «مکاتب تفسیری»

- نویسنده: حجت‌الاسلام والمسلمین علی اکبر بابایی
- کارشناسان در جلسه: نویسنده کتاب، دکتر محسن احتشامی‌نیا؛ عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، حجت‌الاسلام والمسلمین ابراهیم یعقوبیان؛ مدرس حوزه علمیه قم.
- کارشناس مجری: حمیدرضا یونسی
- به همت: سرویس اندیشه خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)
- با همکاری: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- مکان برگزاری: سالن کنفرانس خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)
- زمان برگزاری: دوشنبه، ۲۶ اسفندماه ۱۳۸۷، ساعت ۱۶ تا ۱۸

رزومه حاضران در جلسه

الف) نویسنده:



دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی) و علوم قرآن و حدیث (واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی) گذرانده است. همچنین چند صباحی را مشغول به فراگیری در خارج بوده است.

این محقق در حال حاضر عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد

اسلامی، واحد تهران مرکزی، گروه علوم قرآن و حدیث است. از این پژوهشگر آثاری نیز منتشر شده است که به این قرار است: ترجمه کتاب «منجی به روایت اسلام و مسیحیت»، ترجمه «تلخیص عباقات الانوار» نوشته آیت الله سیدعلی میلانی، تصحیح کتاب «ایمان ابوطالب» نوشته جعفر نقدی و تصحیح کتاب «غایه المنی». این محقق همچنین مقالاتی را ارائه داده که در همایش‌ها و کنگره‌های مختلف ارائه شده است.



ج) ابراهیم یعقوبیان:



حجت الاسلام والمسلمین ابراهیم یعقوبیان، متولد ۱۳۵۳ در شهر آمل است. وی بعد از اتمام دوره مقدماتی آموزش، موفق به گذراندن دوره فنی و حرفه‌ای در رشته برق صنعتی و خانگی شد و در سال ۱۳۶۹ وارد حوزه علمیه «خاتم الانبیاء (ع)»

در شهر آمل شد و پس از آن به حوزه علمیه مشهد مقدس و در سال ۱۳۸۴ وارد حوزه علمیه قم شد.

این پژوهشگر در حال حاضر عضو هیئت علمی مدرسه علمیه رضویه در شهر مقدس مشهد و مدرس حوزه علمیه مشهد است. همچنین مشغول به تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد در رشته علوم قرآن و حدیث در دانشگاه قم می‌باشد.

مقالاتی که تا به حال این محقق از خود ارائه داده است عبارتند از: بررسی انتساب کتاب روضه الکافی به کلینی، سیری در آیات مشکله قرآن، مفردات قرآن کریم، گزاره‌های سمبلیک (تمثیلی) در قرآن کریم، مسئله اعجاز قرآن و مشکل آیات موهن تناقض، نفاق یا شخصیت پنهان، بررسی روایات خلقت حوا از دنده چپ آدم (ع)، پاسخ به شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء (ع) در قرآن کریم و...



حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر بابائی متولد ۱۳۳۳ در اراک پس از آموختن قرآن و برخی کتاب‌های مذهبی در مکتب خانه و تحصیلات ابتدایی در مدارس دولتی و دروس مقدماتی حوزه مانند صرف و نحو در

حوزه علمیه اراک در سال ۱۳۵۳ ه.ش وارد حوزه علمیه قم شد و تا سال ۱۳۵۹ ه.ش سایر دروس مقدماتی و سطوح عالی حوزوی را فرا گرفت.

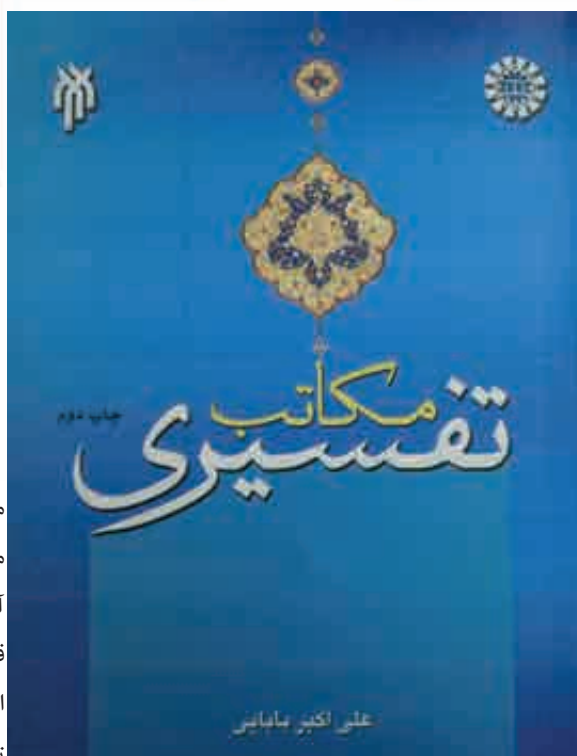
وی در سال ۱۳۶۰ به دروس خارج اصول و فقه راه یافت، مدت کوتاهی از درس خارج اصول آیت الله مکارم و خارج فقه آیت الله تبریزی استفاده کرد، ولی عمده تحصیلات خارج فقه و اصولش را از درس‌های خارج فقه و اصول آیت الله وحید خراسانی فرا گرفته است. حدود ۱۲ سال در درس خارج اصول و حدود ۲۰ سال در درس خارج فقه معظم له شرکت کرد.

این پژوهشگر همزمان با تحصیلات خارج فقه اصول در برنامه‌های درسی مؤسسه در راه حق و پس از اتمام دوره عمومی تحقیقات خود را در رشته تخصصی تفسیر و علوم قرآنی در این مؤسسه آغاز کرد که تا سال ۱۳۷۳ ادامه یافت و از سال ۱۳۷۳ تا کنون در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه که قبلاً دفتر حوزه و دانشگاه نامیده می‌شد به پژوهش در موضوع مباحث علوم قرآنی با گرایش منطق فهم قرآن اشتغال دارد که نتیجه آن تألیف کتبی چون روش‌شناسی تفسیر قرآن، مکاتب تفسیری ج ۱ و ۲ و تاریخ تفسیر قرآن شده است. همچنین از این پژوهشگر مقالاتی نیز ارائه و در مجلات معتبر علمی - پژوهشی داخلی منتشر شده است.



ب) محسن احتشامی‌نیا:

دکتر محسن احتشامی‌نیا متولد ۱۳۲۸ در شهرستان اهواز است. وی پس از گذراندن مقاطع مقدماتی تحصیل، مقاطع عالی تحصیلات خود را به تربیت در رشته الهیات (دانشگاه تهران)، علوم قرآن و حدیث



معرفی کتاب

کتاب «مکاتب تفسیری» نوشته حجت‌الاسلام علی‌اکبر بابایی است که در به همت پژوهشکده حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم اسلامی دانشگاه‌ها (سمت) در ۴۳۶ صفحه در قطع وزیری (شومیز) به شمارگان ۱۵۰۰ نسخه و به بهای ۱۸۵۰۰ ریال منتشر شده است.

این کتاب در دو بخش تنظیم شده است؛ بخش نخست با عنوان «مفسران نخستین»، سه فصل دارد. در فصل اول، اسامی مفسران آگاه به همه معانی قرآن و مکاتب تفسیری آن‌ها آمده است. در فصل دوم، مفسران صحابی و در فصل سوم مفسران تابعی معرفی می‌شوند و ارزش تفسیر و ویژگی‌های مکتب و آرای تفسیری آنان بیان می‌شود.

در بخش دوم کتاب مکاتب تفسیری، مفسرانی که از آنان آثاری بر جای مانده و برخی از تفسیرهای معروف که بر اساس آن مکتب‌ها یا متأثر از آن‌ها تألیف شده است، نقد و بررسی می‌شود. این بخش شامل ۹ فصل با عناوین مکتب‌ها و تفسیرهای روایی محض،

مکتب‌های و تفسیرهای باطنی محض، مکتب اجتهادی و اقسام آن، مکتب و تفسیرهای اجتهادی قرآن به قرآن، مکتب و تفسیرهای اجتهادی روایی، مکتب و تفسیرهای اجتهادی ادبی، مکتب و تفسیرهای اجتهادی علمی، مکتب و تفسیرهای اجتهادی جامع و مکتب و تفسیرهای اجتهادی باطنی است.

معرفی محتوایی

پژوهش حاضر دسته‌بندی جدیدی در معرفی مفسران نخستین به دست داده و از جهت محتوا نیز از نوآوری نسبی برخوردار است. در این کتاب، مفسران قرآن کریم، به دو دسته آگاه به همه معانی قرآن و آگاه به بعضی از معانی قرآن تقسیم شده‌اند. پیامبر گرامی اسلام (ص) و امام معصوم (ع) به استناد روایات متواتر و معتبر در دسته اول قرار گرفته‌اند و مسائلی مانند این‌که آیا آنان همه آیات قرآن را تفسیر کرده‌اند؟ چه مقدار از تفسیر آنان به دست ما رسیده است؟ مکتب تفسیری آنان چه بوده است؟ آیا کتاب تفسیری مدونی از آنان

باطنی محض و اجتهادی تقسیم شده است.

مکتب اجتهادی نیز بر حسب گرایش‌های مختلف

مفسران در اجتهاد، به مکتب‌های اجتهادی روایی، اجتهادی قرآن به قرآن، اجتهادی ادبی، اجتهادی علمی، اجتهادی جامع، و اجتهادی باطنی، دسته بندی شده است، آنگاه هر مکتب را تعریف و دلایل مخالفان و موافقان آن را بررسی و باتوجه به قواعد روش‌شناسی تفسیر، نکات قوت و ضعف هر یک را

مشخص و استوارترین مکتب را معین کرده است. امتیاز این کتاب بر کتاب‌های پیشین، در دسته‌بندی ابتکاری آن برای مکاتب، نقد و بررسی برخی آرای مطرح شده در منابع یاد شده و جامعیت بیشتر در ذکر و بررسی دلایل موافقان و مخالفان هر مکتب است.

این پژوهش با نگاهی دیگر و منطقی متفاوت و با دقتی فراتر به بررسی منابع تفسیری پرداخته است. به عنوان مثال، دسته‌بندی تفاسیر به دو رشته تفسیر به مؤثر و تفسیر اجتهادی که در آن کتاب صورت گرفته، دسته‌بندی منطقی و درستی است، ولی تقسیم‌بندی تفاسیر اجتهادی به تفاسیر فقهی (آیات الاحکام)، تفاسیر جامع، تفاسیر عصر جدید، تفاسیر ادبی، تفاسیر لغوی، تفسیر متشابهات، تفاسیر موجز و تفاسیر صوفیه و اهل عرفان بر معیار واحدی مبتنی نمی‌باشد و بر مبنای مکاتب تفسیری صورت نگرفته است. همچنین پژوهش حاضر از رعایت نظم منطقی و نقد نسبتاً جامع و مبتنی بر معیارهای تشبیت شده برخوردار است. این امر در کتاب یاد شده در برخی موارد انجام نگرفته و در مواردی نیز به اجمال و اختصار و بدون بررسی برگزار شده است.

به جا مانده است؟ و آیا همه روایات تفسیری نقل شده از آنان قابل اعتماد است مطرح و بررسی شده است. هر چند

برخی از مطالب یاد شده در منابع پیشین یافت می‌شود و حتی از شرح حال تعدادی از مفسران تابعی که در برخی از کتب پیشین آمده به دلیل پرهیز از افزایش حجم کتاب - صرف نظر شده است.

ولی دو نکته در این خصوص شایان توجه است؛

نخست آن‌که بسیاری از منابع یاد شده، امام علی (ع)،

را در ردیف ابن عباس، ابن مسعود و ابی بن کعب قرار داده‌اند و به خواننده چنین القا می‌کنند که حضرت علی (ع) نیز صرفاً یکی از صحابیان مفسر بوده است و حال آنکه طبق روایات نقل شده در منابع شیعه و سنی، آن حضرت (ع) با چنین افرادی قابل مقایسه نیست؛ آن حضرت (ع) به همه معانی و معارف قرآن و ظاهر و باطن آن بدون کمترین خطایی آگاه بوده است و آن افراد تنها به بخشی از معانی قرآن، آن هم با احتمال خطا آگاه بوده‌اند و دوم آنکه، از افرادی؛ مانند مجاهد، عکرمه، قتاده و حسن بصری به عنوان مفسران قرآن یاد کرده‌اند، ولی از بزرگانی؛ مانند امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) و... با این‌که به دلیل حدیث ثقلین و غیر آن، به همه معانی و معارف قرآن آگاه بوده‌اند و یکی از شئون آنها تفسیر و تبیین قرآن بوده و مطالب تفسیری ارزنده‌ای از آنان به جای مانده است، ذکر به میان نیآورده‌اند. در معرفی صحابیان و تابعیان مفسر نیز، جامعیت تفکیک بین مباحث، تحقیق دقیق و نقد برخی از نظریات، از ویژگی‌های این کتاب است.

در این کتاب، مکاتب تفسیری به سه مکتب روایی محض،

مشروح نشست نقد و بررسی کتب برگزیده قرآنی

مکاتب تفسیری

چیست؟ از طرفی فهم باطن هم با معیارهای اجتهاد که با آن‌ها آشنا هستیم، امکان ندارد، نتیجه این می‌شود که اجتهاد برای فهم قرآن ممنوع است، به این لحاظ است که این دو مکتب را مقابل مکتب اجتهادی قرار دادم.

وقتی دو مکتب یاد شده نقد شد و پذیرفته نشد، نوبت می‌رسد به این‌که باید اجتهاد کنیم، حال ما در اجتهاد از چه ابزاری و از چه منابعی استفاده کنیم؟ در اینجا می‌بینیم که بعضی بیشتر از هر چیز بر خود آیات قرآن کریم تکیه کردند و در تفسیر آیات و توضیح مراد خدای متعال بیش از حد از خود آیات قرآن کریم بهره برده‌اند، اسم این را مکتب اجتهادی قرآن به قرآن نامگذاری کردم. بعضی هستند که بیشتر از هر چیز، در اجتهاد برای فهم قرآن کریم از روایات بهره می‌گیرند، اسم این مکتب را مکتب اجتهادی - روایی نامگذاری کردم.

همچنین عده‌ای هستند که برای توضیح معنا و مقصود آیات از تحلیل‌های ادبی بهره گرفته‌اند که اسم این مکتب را مکتب اجتهادی - ادبی گذاشتم. برخی بیش از هر چیز از مباحث عقلی و فلسفی بهره گرفتند که طرفداران این نظریه را پیروان مکتب اجتهادی - فلسفی نام نهاده و برخی در توضیح و تبیین معنای آیات، فراوان از یافته‌های علوم تجربی کمک گرفتند و این را موسوم به مکتب اجتهادی - علمی

حجت‌الاسلام و المسلمین بابایی: مجموعه مکاتب تفسیری عهده‌دار نقد و بررسی مکتب‌ها و روش‌های تفسیری است که در طول تاریخ تفسیر قرآن کریم پدید آمده‌اند. مبنای نقد و بررسی در این مجموعه قواعدی است که در کتاب روش‌شناسی تفسیر قرآن تبیین شده است. در این کتاب، مجموعه مکاتب و روش‌های موجود را ابتدا در سه دسته قرار دادیم که عبارتند از: مکتب روایی محض، مکتب باطنی محض و مکتب اجتهادی.

اگر کسی قائل شد که برداشت ما از قرآن کریم منحصر است به آنچه که در روایات آمده است؛ یعنی ما فقط به اندازه‌ای که در روایات از قرآن کریم مطلب بیان شده است، می‌توانیم از آن بهره داشته باشیم و بیش از این نمی‌توان از قرآن کریم برداشت کرد. چرا؟ بخاطر این‌که ما نمی‌دانیم مراد خدای متعال از این آیات چیست، نتیجه‌اش این است که ما به کلی از اجتهاد درباره آیات کریمه قرآن ممنوع باشیم و دیگر جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند.

همچنین مکتب باطنی محض بر آن است که آیات کریمه قرآن ظاهرش مراد نبوده و آنچه که از ظاهر آیات می‌فهمید، مقصود خدای متعال نیست و باید به دنبال آن باشید که باطن آن



کردم و بعضی هم در عین این‌که از ظاهر آیات استفاده می‌کنند و اجتهاد می‌کنند به بیان باطن قرآن کریم هم می‌پردازند که این‌ها را با عنوان مکتب اجتهادی - باطنی یاد کردم.

این مبنای دسته‌بندی من در این کتاب بود و نقد و بررسی‌اش هم بر اساس آنچه ابتدای سخن خود بیان کردم بر اساس آن قواعدی بوده است که در روش‌شناسی تفسیر قرآن تبیین شده و غالب مبنای آن قواعد هم بحث‌های عقلی و نقلی قطعی و سیره عقلاست.

دکتر احتشامی‌نیا: بنده ابتدا به حجت‌الاسلام بابایی، بابت زحمتی که برای این کتاب کشیده‌اند، تبریک می‌گویم و این توفیقی است که خدای

مطالب آنقدر ریز گفته شده که بعضا برای خواننده آن هم خواننده‌ای که شاید خیلی هم در این زمینه معلومات ندارد، مقداری مطالب پیچ در پیچ شده و باعث می‌شود خواننده به جمع‌بندی مناسب نرسد.

خیلی خوب بود که مؤلف محترم در ابتدای فصل‌ها، چارچوب مطالب را مشخص می‌کرد، و این‌که انتظار و توقعی که خواننده از خودش دارد را آنجا منعکس می‌کرد و در پایان هم نتیجه‌گیری از مطالب به شکل دسته‌بندی نه به شکل صرف نتیجه‌گیری ارائه می‌شد؛ زیرا با این حجم از مطالب، مقداری انسان دچار تزلزل می‌شود که هدف از این همه نقل قول‌های متعددی که مؤلف آورده است، چه بوده؟ و حالا در این

در مورد این کتاب نکته‌هایی به شکل سلیقه‌ای می‌توان مطرح کرد که مؤلف هم این امتیاز را دارد که سلیقه خودش را در کتاب بکار ببرد، ولی اگر بنا بود که بنده چنین حجمی از معلومات و مطالب را ارائه دهم، ترجیح می‌دادم تألیفی دقیق‌تر به لحاظ ساختاری به این کتاب بدهم؛ یعنی يك نقد بنده به کتاب ایشان این است که به لحاظ ساختاری مطالب آنقدر ریز گفته شده که بعضا برای خواننده آن هم خواننده‌ای که شاید خیلی هم در این زمینه معلومات ندارد، مقداری مطالب پیچ در پیچ شده و باعث می‌شود خواننده به جمع‌بندی مناسب نرسد

میان نظر خودشان چیست؟

این‌که نویسنده از ۱۰ مؤلف مختلف مطالب را نقد کند، بسیار خوب است، اما مهم این است که بعد از این نقل اقوال چه نتیجه‌ای را می‌خواهد بگیرد، فکر می‌کنم که این یک اشکال ساختاری اصلی است که به این کتاب وارد است. ضمن این‌که به تفکیک، منابع هر بخش را اگر می‌آورد، بهتر بود.

حجت‌الاسلام و المسلمین یعقوبیان: من هم به سهم خود از حجت‌الاسلام بابایی تشکر می‌کنم که این کتاب ارزشمند را تألیف کردند. نقد به تعبیر عرب‌ها «انتقد الدرهم»؛ یعنی خوب و بدش را از یکدیگر تمییز دادن. آنچه که این‌جا مطرح می‌کنیم در واقع هم بیان خوبی‌ها و توانایی‌هایی است که در کتاب به چشم می‌خورد و هم اگر گاهی اوقات احتمالا نکته‌ای به نظر برسد که شاید بهتر است در این کتاب تجدید نظر شود، آن را هم عرض می‌کنیم.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، راجع به وجه تسمیه این کتاب به «مکاتب تفسیری» است. عنایت دارید که در مورد اختلاف در علوم حرفی است که بالاخره علوم به سبب موضوعاتش، مختلف می‌شود، هر علمی برای خودش مسائلی دارد، قضایایی که در يك علم بحث

متعال نصیب ایشان کرده است که مطلبی به این مهمی را در حوزه مباحث علوم قرآنی در حد مقدور، موشکافانه مورد بحث و بررسی قرار دادند. انصافا که در این کار منابع متعددی را دیده و زحمات طاقت‌فرسای کشیدند و مصداق آن مثل عربی است که می‌گوید: «من صنف استحدث؛ کسی که کتابی را تصنیف می‌کند مورد اصابت واقع می‌شود» و طبیعتا این تیر و ترکش‌هایی که بعد از تألیف ایشان در این کتاب پیش آمده، ایشان را بی‌نصیب نخواهد گذاشت. ما هم قصدمان بر این‌که فقط و فقط به انتقاد از این کتاب پردازیم، نیست و منکر زحمات فراوان ایشان در این کتاب و رجوع به منابع متعدد فارسی و عربی که به خود زحمت داده‌اند، نیستیم و این را در این بازار آشفته نقد، باید مد نظر داشت که این مؤلفان، زحماتی را بابت چنین موضوعاتی که کار نشده کشیده و راه سنگلاخی را بر خود هموار کرده‌اند.

در مورد این کتاب نکته‌هایی به شکل سلیقه‌ای می‌توان مطرح کرد که مؤلف هم این امتیاز را دارد که سلیقه خودش را در کتاب بکار ببرد، ولی اگر بنا بود که بنده چنین حجمی از معلومات و مطالب را ارائه دهم، ترجیح می‌دادم تألیفی دقیق‌تر به لحاظ ساختاری به این کتاب بدهم؛ یعنی يك نقد بنده به کتاب ایشان این است که به لحاظ ساختاری

مکاتب، همین اختلاف در منابع و مبانی است که دارند. اگر تعبیر کردیم به مکاتب تفسیر، علی‌القاعده باید به این نکته بپردازیم که هر يك از این مکاتب به چه منابع و مبانی استناد می‌کنند؟ به عقیده من، بهتر است این را از نگاه همین مکاتب فکری تقسیم‌بندی کنیم؛ یعنی اگر مکتب فکری اشاعره هست، آن وقت آن‌ها بر اساس منابع و مبانی خودشان روشی در تفسیر انتخاب کردند و سبکی در تفسیر دارند، آن وقت در دل این مکتب، روش‌ها هم قابل بررسی است. نویسنده در کتاب خود می‌نویسد حتی دیدگاه‌های تفسیری يك مفسر را هم می‌توان به عنوان مکتب تفسیری ایشان مطرح کرد در حالی که این خلاف این تقسیم‌بندی است که الآن موجود است؛ یعنی معمولاً به آن ملتزم هستند.

حجت‌الاسلام و المسلمین بابایی: از نقد آقایان استقبال می‌کنیم؛ زیرا کارهای بشری هیچگاه مصون از اشتباه و لغزش و کاستی‌ها نیست و به تدریج باید برطرف شود. خود مانیز در این کتاب نقایصی را مشاهده می‌کنیم که باید در چاپ‌های بعدی برطرف شود. اما در مورد نکاتی که فرمودند توضیح مختصری بیان می‌کنم که شاید این اشکالات قابل رفع باشد.

ابتدا از بیانات حج‌الاسلام یعقوبیان که از نظر موضوع مقدم است، شروع کنم و آن این‌که کتاب «مکاتب تفسیری» مقدمه‌ای دارد و در این مقدمه سه مطلب بیان شده است؛ مفهوم شناسی (اصطلاحات مفهوم‌شناسی بیان شده)، دسته‌بندی مفسران و دسته‌بندی تفاسیر. در بخش مفهوم‌شناسی یکی از عنوان‌هایی که توضیح دادم، عنوان مکاتب تفسیری است. اول معنای لغوی را بیان کردم و یکی از معانی که در کتاب لغت برای مکتب بیان شده عبارت است از افکار و اندیشه فرد یا جمعی که عده‌ای طرفدار پیدا کرده، نفوذ پیدا کرده در بین جامعه شایع و رایج شده است، حال این افکار و اندیشه‌ها می‌تواند هنری، فلسفی و... باشد.

بر اساس این معنای لغوی گفتم که مکتب تفسیری؛ یعنی مجموعه آرای يك مفسر که طرفدارانی پیدا کرده است که با آن معنای لغوی سازگار است و می‌تواند روش‌های خاصی باشد که عده‌ای طرفدار دارد و می‌تواند نظریه فردی در چگونه تفسیر کردن قرآن کریم باشد و عده‌ای طرفدار پیدا کرده باشد و بر اساس آن تفسیری نوشته شده باشد.

در مورد هر سه مطلبی که گفته شد، می‌توان عنوان مکتب تفسیری

می‌شود و این قضایا طبیعتاً موضوعی و معمولی دارد و این موضوع خودش از مصادیق موضوع آن علم است، این‌ها می‌شود تحت عنوان مسائل يك علم که بررسی می‌شود.

نکته مهم این است که زمانی در علمی اختلاف بین دانشمندان آن رشته به مسائل آن علم بر می‌گردد، گاهی اوقات در منابع و مبانی اختلاف نظر است و زمانی هم در روش‌های يك علم اختلاف نظر است. ما اگر تفسیر را يك علم بدانیم، بالاخره باید بدانیم که آیا در این علم اختلاف نظر هست یا نیست؟ منابع و مبانی این علم از نگاه مفسران چه هست؟ در واقع می‌خواهم این را عرض کنم که معیاری باید در تفکیک این مکاتب به دست دهیم.

وقتی تعبیر به «مکاتب تفسیری» می‌کنیم، فرق نمی‌کند مکاتب فقهی، اصولی و... باشد، بلکه دو نکته مهم را مد نظر داریم؛ یعنی اختلاف در منابع اولاً، اختلاف در مبانی ثانیاً. آن‌که عامل اختلاف مکاتب می‌شود این دو امر است. اگر مکاتب تفسیری را اینگونه تعبیر کنیم؛ یعنی اختلاف مفسران در منابع و مبانی تفسیری، آن وقت در این کتاب من هرچه نگاه کردم، دیدم که مکتب تفسیری این‌گونه تبیین نشده است؛ یعنی حتی بعضی صفحات، مکاتب تفسیری، روش‌های تفسیری، گرایش‌های تفسیری و سبک‌های تفسیری بجای هم عنوان شد.

نکته‌ای که هست این‌که در این کتاب نویسنده خیلی اوقات بیان کرد مکتب تفسیری در حالی که مرادش روش تفسیری است. یاد این کتاب آرای تفسیری يك مفسر را به عنوان مکتب تفسیری آن مفسر بیان کرد، در حالی که آرای يك مفسر در قالب يك مکتب نمی‌گنجد؛ چون معمولاً زمانی که تعبیر مکاتب را بکار می‌بریم، حتماً باید اختلاف در منابع و مبانی باشد.

علمای شیعه، اشاعره و معتزله، هر کدام در دل مکاتب خودشان قرآن را تفسیر کرده و اظهار نظرهایی مطابق آن مبانی بیان کردند، نمی‌توانیم این را مکتب تفسیری این مفسر لحاظ کنیم. تقسیم‌بندی در عرصه فکر و اندیشه است که مرحوم شهید مطهری - رضوان الله علیه - در کتاب خود که در حوزه آشنایی با کلام اسلامی است، آورد. در دسته‌بندی شهید مطهری، مکاتب فکری و اندیشه‌ای در عالم اسلام متعدد است. ما مکتب فکری و اندیشه‌ای فلسفه مشاء داریم، مکتب فکری فلسفی اشراقی داریم، مکتب فکری عرفانی (عرفان نظری) داریم، مکتب فکری کلامی (اشاعره، معتزله، شیعه) داریم، در این‌ها که دقت می‌کنید، می‌بینید که معیار در این تقسیم‌بندی و تمایز بین

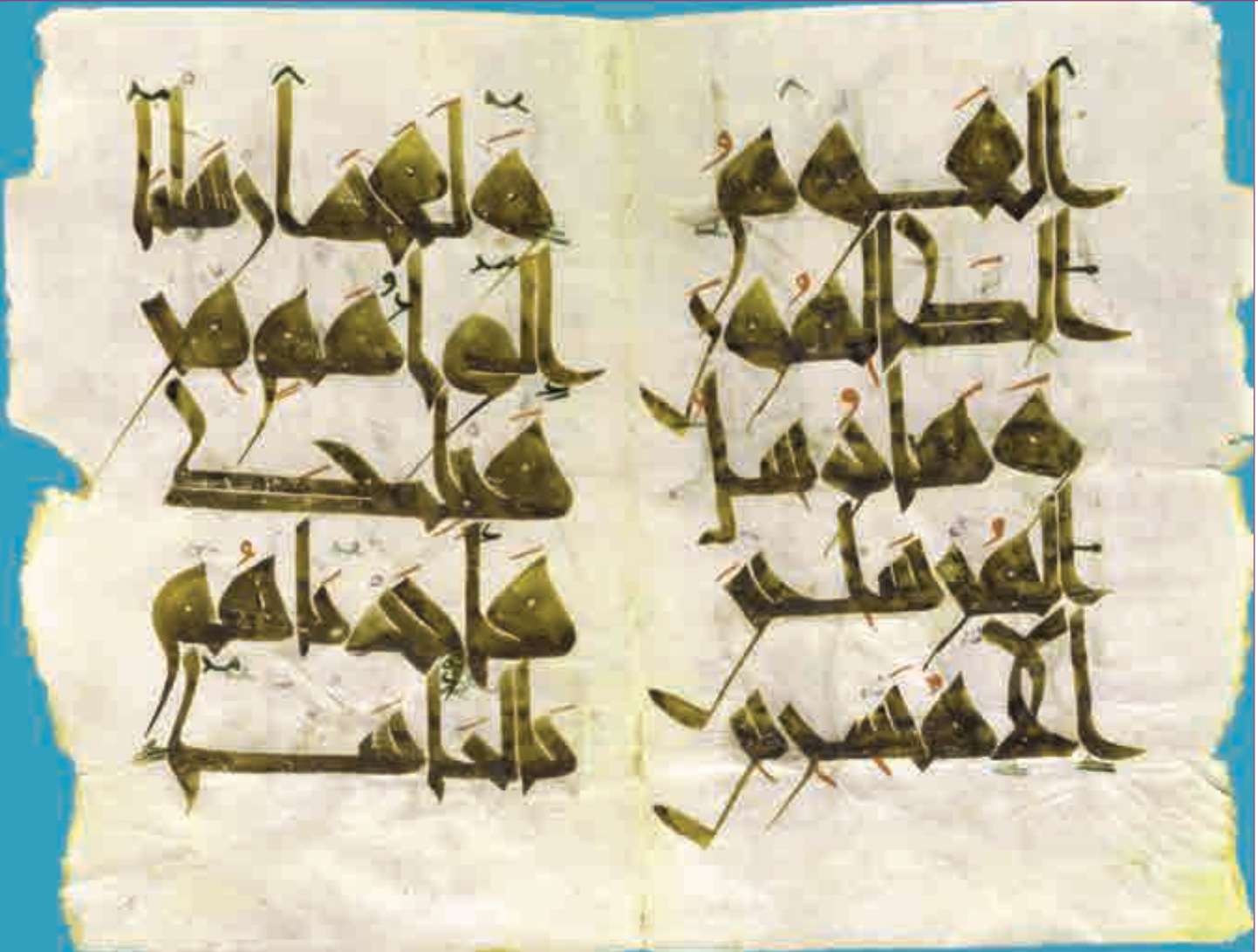


تفاسیر، آرای تفسیری آن‌ها بررسی می‌شود، البته نه به عنوان مکتب بلکه به عنوان تفسیری که بر اساس آن مکتب نوشته شده است. اما در مورد مطلبی که دکتر احتشامی نیاز از نظر ساختاری فرمود، باید بگوییم، اولاً در مقدمه کتاب بحث دسته‌بندی تفاسیر را بیان کردم؛ یعنی همین نکته‌ای که الآن عرض کردم به صورت تفصیل در آنجا آمده و از اول گفتم که تا آخر این کتاب چه می‌خواهد بشود و گفتم این مجموعه مکاتب را داریم. اول سه دسته را عنوان کردم و بعد از بین این سه دسته، بیان شد که دسته اجتهادی به چند شاخه و بخش تقسیم شده و هر کدام تعریف شد.

اما درباره این‌که فرمودند در پایان باید نتیجه‌گیری کنم، بادی گفت که مطلب هنوز به پایان نرسیده است؛ یعنی نظر خودم و این‌که کامل‌ترین نظریه درباره چگونه تفسیر کردن قرآن کریم چه نظریه‌ای است؟ هنوز بیان نشده است، این را انشاءالله در جلد چهارم به لطف خدای متعال اگر توفیقی پیدا شد و نوشتم، آنجا خواهم گفت؛ یعنی همه این نقایصی که از مکتب‌ها شناسایی شده، کنار رفته، بعد نقاط قوت جمع می‌شود و مکتب اجتهادی جامع بیان می‌شود.

را بکار برد، ولی در این کتاب، مجموعه آرای تفسیری که طرفدارانی پیدا کرده منظور نیست؛ یعنی از مکاتب تفسیری این را اراده نکردم. از مکاتب تفسیری عمدتاً در این کتاب نظریه‌های مختلف درباره چگونه تفسیر کردن قرآن کریم را اراده کردم که این‌ها طرفدارانی پیدا کرده‌اند؛ مثلاً کسی آمده و گفته که قرآن را فقط باید به وسیله خود قرآن تفسیر کرد و عده‌ای هم طرفدار پیدا کرده و گفتند حرف خوبی است و تفسیر قرآن به قرآن نوشتند. عده‌ای آمده و گفتند نه ما باید فقط به روایات اکتفا کنیم که مکتب روایی محض نامیده شد و طرفدارانی هم داشته، عده‌ای گفتند که ما باید اجتهاد کنیم ولی منع اجتهاد ما باید روایات باشد و نامش مکتب اجتهادی شد، همه این مکتب‌ها، معیار و ملاک دارد؛ یعنی آن مفسر چه پیشنهادی در مورد چگونه تفسیر کردن قرآن کریم داشت؟ آن پیشنهاد را عنوان و به صورت یک مکتب بیان کردم.

این‌ها همه معیار دارد و مجموعه آرای تفسیری را ما به عنوان مکتب بیان نکردم، البته در این کتاب، هر مکتبی را که بررسی می‌کنم به دنبال آن تفاسیر پیرو آن مکتب را هم بررسی می‌کنم، آن وقت در بررسی



بخواند، را نباید منتظر گذاشت که جلد سوم یا چهارم کتاب منتشر شود و بعد آنجا شما نتایج خود را بیان بفرمایید.

طبیعتاً این‌که من عرض کردم ساختار، به این لحاظ که جمع‌بندی در پایان فصل انجام شود. شاید شما بفرمایید که آن استاد می‌تواند این جمع‌بندی را برای او انجام دهد، ولی من عرض می‌کنم که جمع‌بندی استاد کافی نیست. باید جمع‌بندی در پایان هر بخش و فصل توسط خود مؤلف صورت بگیرد (زیرا آن استاد هم حتماً نظرات مؤلف را پذیرفته که این کتاب را انتخاب کرده است) که به هر شکل یک نتیجه کامل و منسجمی در دست دانشجو بیاید که من در این بخش که در مورد فرضا مکتب باطنی خواندم، این مطلب به دستم آمد.

پاسخی که شما فرمودید به نظر من مطلب را برآورده نمی‌کند.

حجت‌الاسلام و المسلمین بابایی: پاسخ شما در این جمله است که ما این کتاب را به عنوان کتاب درسی نوشته‌ایم، در مقدمه هم گفتیم

البته در هر مکتبی هم که بررسی کردم پایان بررسی آن مکتب به صورت این‌که نظر ما در مورد این مکتب چیست؟ این نتیجه‌گیری انجام شده است. پس هم در مقدمه بیان شده که چه کار خواهیم کرد و هم در پایان کتاب تصمیم دارم که این کار انجام شود و هم در هر مکتبی در پایان بخش مربوط به آن مکتب اظهار نظر کردم.

دکتر احتشامی‌نیا: با توجه به این‌که این کتاب ساختار درسی دارد و در مقدمه هم گفته شده که این کتاب، کتابی است که برای دانشجویان این رشته (علوم قرآن و حدیث) در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری تهیه شده، عرض بنده این است که در یک ترم دانشگاهی ۱۶ جلسه بیشتر نداریم و در ترم دوم هم ۱۲ جلسه بیشتر نیست و دانشجویان کارشناسی ارشد هم اصولاً چون خودشان را صاحب نظر می‌دانند تعداد کلاس‌ها کمتر می‌شود. صحبت سر این است که یک دانشجوی کارشناسی ارشد که می‌خواهد فصلی از کتاب شما را

نظر می‌گیرد، خوب مکتب اخباریان نیز چنین ادعایی دارد، منتهی آن‌ها می‌گویند سبک ارائه ما به شکل بیان حدیث است و حال خواننده خود برود و این مطلب را دریافت کند. اخباریان در کتاب‌های دیگر خود این مطالب را بیان و این مسئله را بحث کرده‌اند، نه این‌که پندار ما از مکتب روایی محض این باشد که تنها روایت را بیان کرده است، بلکه آوردن این روایات جهتی است در روش نه در مکتب که بخواهیم این را ارائه کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین بابایی: تصور بنده این است که این قسمت با دقت مطالعه نشده است. ما وقتی که مکتب روایی محض را مطرح کردیم، ابتدا سیر تاریخی مسئله را بیان کردیم که چه کسانی طرفدار این نظریه هستند؛ مثلاً امین استرآبادی رحمت الله علیه یکی از آن‌هاست، و مستند کردیم به حرف خودش که بیان کرده است: «ما در مسائل نظری دین؛ چه در اعتقادات و چه در احکام، تنها دلیل ما روایات و اخبار است.» که از این حرف این‌گونه استفاده می‌شود که قرآن را به عنوان یک دلیل، قابل استدلال نمی‌دانند.

بعد کلام شیخ حر عاملی رحمت الله علیه را آوردیم که در رسائل دارد: «باب عدم جواز استنباط الاحکام النظریه من ظواهر القرآن الا بعد معرفه تفسیرها من الائمة الاطهار (ع)» حدود ۸۰ و اندی روایت آنجا آورده است. در کتاب «الفوائد الطوسیة» به آیات

فراوانی استدلال کرده و بیش از ۲۰۰ الی ۳۰۰ روایت را بیان کرده است. صاحب «حداثق» را هم مطرح کردیم و بعد خود ما توجه دادیم به این‌که این‌ها همه دارای یک نظریه نیستند بلکه با هم تفاوت دارند. ممکن است در یک سو قرار بگیرند ولی بعضی‌ها خیلی شدید مخالف استفاده از قرآن کریم بدون روایت هستند و بعضی معتدل‌تر هستند؛ مانند صاحب حدائق.

این بحث را هم مطرح کردیم که این تفاسیری که نوشته شده و کارشان فقط جمع‌آوری روایت بوده؛ مثل نورالثقلین، البرهان، درالمنثور، آیا می‌توان مؤلفان این تفاسیر را از طرفداران این مکتب به شمار آورد یا نه؟ همانجا گفتیم نه نمی‌شود، چرا؟ چون برای این‌که این

به عنوان منبع درسی دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری است. منبع درسی با کتاب درسی متفاوت است، البته بناداریم این مجموعه که به پایان رسید، مکاتب را از تفاسیر جدا کرده و خود مکتب‌ها تلخیص شود و به صورت یک کتاب درسی چهار واحدی تدوین شود.

دکتر احتشامی‌نیا: مکتب دیدی جامع نسبت به همه ابعاد یک مسئله است. من احساس کردم شما (نویسنده کتاب) با دید خاصی بیان فرمودید که مکتب روایی محض و مکتب باطنی محض در مقابل مکتب اجتهادی است. کسانی مثل اخباریان که مدعی اند یک مکتب هستند، دید همه جانبه در مورد این مسئله دارند؛ یعنی مکتب به این معنا که بگوییم این‌ها یک چیز را می‌گویند، نیست.

این‌ها مکتب و دیدی کلی نسبت به مسائل تفسیری قرآن کریم دارند و به این معنا نیست که صرف روایات را بیان کرده باشند؛ مثلاً در تفسیر «البرهان» این‌که مؤلف روایات را آورده، معنایش این نبوده که فقط معتقد بود که روایت بیاورد، بلکه می‌خواست اجتهاد کند، منتهی اجتهاد را به عهده خود شخص گذاشته است.

یکی از دیدگاه‌های این مکتب همین است که می‌خواهد اجتهاد را بر عهده خود شخص قرار دهد. ما در روایات هم داریم که فرمودند: «رب حامل فقه الی من هو افقه منه»؛ یعنی

بسا کسی فقهی را داشته باشد که بخواهد به کسی که از خودش فقیه‌تر است ارائه کند. معنای این‌که سیدهاشم بحرانی این تفسیر را نوشته و شما او را جزو مکاتب روایی محض قلمداد فرمودید این نیست که ایشان صرفاً روایات را بیان کرده باشد و این یک مکتب شود، بلکه ایشان هم مکتبش، مکتب اجتهادی است؛ یعنی می‌خواهم بگویم که در تعریف شما به لحاظ ساختاری اشکال وجود دارد؛ یعنی مکتب اخباری جناب صاحب «حداثق» هم یک مکتب است با همه ابعادی که یک مکتب اجتهادی دارد.

چگونه شما می‌گویید مکتب اجتهادی ابعادی دارد و روایات را بررسی کرده و سبک و سنگین و جرح و تعدیل می‌کند و همه این‌ها را در



بحثشان روی ظواهر است.

با این عنایت اگر شما به مطلب نگاه فرمایید خود علمای اخباری حتی جناب ملا محمدامین هم در مورد نصوص اعتقاد دارد که قرآن برای ما حجیت دارد پس حالا اگر ما این فرض را بپذیریم، که خود شما هم فرمودید که صاحب حدائق یک اخباری متعادل و ملایمی است، او نصوص را که کلا در بست می‌پذیرد در مورد ظواهر هم حرف ایشان و هم حرف صاحب وسائل الشیعه این است که ما روایات را فحص و جستجو می‌کنیم و «بعد الیأس عن الروایات» باز هم ظواهر حجیت دارند؛ یعنی این‌گونه نیست که باز ایشان روایی به این معنای خاص باشند؛ یعنی این‌ها هم باز برایشان این مسئله هست که در ظواهر هم اعتقاد به حجیت ظواهر قرآنی دارند منتهی بعد از این‌که روایات را جستجو کردند و چیزی نیافتند، خوب به ظاهر آیه قرآن کریم عمل می‌کنند،

پس ما نمی‌توانیم این را بگوییم که این در مقابل اجتهاد است، بلکه خود این یک اجتهاد است، منتهی شما آمدید اجتهاد را با معنای مرسوم حوزه‌های ما یک قالب برایش تعریف کردید و بعد می‌گویید این در مقابل این است، خوب این هم اجتهاد است چه تفاوتی می‌کند پس روایی محض نیست.

حجت الاسلام و المسلمین

یعقوبیان: علت این‌که بحث به عنوان

کتاب برگشت این است که تا عنوان معین نشود این دسته‌بندی‌ها خود را نشان نمی‌دهد، لکن نکته‌ای می‌خواهم عرض کنم این‌که به نظر می‌رسد اینجا اشتباهی می‌شود بین مکتب تفسیری اخباری‌ها با مکاتب اجتهاد در عرصه فقه اخباری‌ها. در عرصه تفسیر روایات بحث این است که مبنای تفسیر چیست و با چه مبانی می‌توان آیات را تفسیر کرد؟ آیا در حوزه تفسیر آیات اگر جایی روایتی نبود، می‌توان با استفاده از قواعد استنباط از متن که مرسوم است به آن مراجعه کرد؟ اما یک بحث این است که آیا اخباری‌ها اجتهاد داشتند؟ آیا استنباط فقهی داشتند؟ آن حوزه استنباط فقهی اخباری‌ها غیر از حوزه تفسیر آیات باهرات قرآن کریم است.

سؤال این است که آیا اگر الان شما به جناب ملا امین استرآبادی بفرمایید که شما الان اگر ذیل یک آیه‌ای روایتی نداشتید چه می‌کردید؟ آیا ما می‌توانیم بر اساس قواعد عقلی استنباط بکنیم؟ آیا قواعد عقلی –

کار اعم است از این‌که قائل به اجتهاد باشند یا نباشند، چه بسا این‌ها قائل به اجتهاد باشند که باید در تفسیر قرآن کریم اجتهاد کرد، ولی چون یکی از منابع را روایات می‌دانستند، خواستند یک مجموعه روایی باشد که مفسر منبع داشته باشد تا به آن مراجعه کند.

این نکته‌ای که شما فرمودید (احتشامی‌نیا) ما همانجا متذکر شده‌ایم و لذا نورالثقلین را گفتیم که در عین این‌که فقط روایت آورده است، اما این را طرفدار این مکتب به حساب نمی‌آوریم، ولی سیدهاشم بحرانی به لحاظ نظری که در مقدمه کتابش دارد که ظاهر عبارتش این است که ما در تفسیر قرآن کریم فقط باید از روایات استفاده کنیم، به اتکای این مطلب باز با احتیاط گفتیم که ظاهر عبارت این است و گمان قوی می‌رود که او از طرفداران این مکتب باشد؛ یعنی غرض بنده در این توضیح این بود که آن نکته‌ای که نظر جنابعالی به آن توجه پیدا

کرده بود آن نکته مورد نظر ما بوده است و کاملاً به گونه‌ای بحث کردیم که از این جهت اشکالی به ما وارد نشود.

دکتر احتشامی‌نیا: من توضیحی بر آن

عرض خود داشته باشم، این‌که شما فرمودید را من مطالعه کردم؛ یعنی در عین حال که شما می‌فرمایید، به این نکته متذکر بودم. من باز بر عرض خود پافشاری می‌کنم که مؤلفان کتب تفسیری روایی ما هم قائل به اجتهاد بودند،

همانطور که خود جنابعالی هم در فرمایشاتتان این مطلب منعکس بود، منتهی اجتهاد رانه در آن قالبی که از بعد از ملا محمدامین استرآبادی با بوجود آوردن جریان اخباری‌گری در قرن یازدهم شروع شد که این را باز مورد بحث قرار دهیم که در کتاب شما از اخباری به معنای خاص و به معنای عام هم مورد غفلت قرار گرفته است.

من می‌خواهم این مطلب را عرض کنم که خود اخباریان نیز اجتهاد دارند، منتهی نه این اجتهادی که ما الان در حوزه‌ها دریافت می‌کنیم؛ یعنی حتی خود صاحب تفسیر نورالثقلین هم به نوعی اجتهاد قائل است برای این‌که آن‌ها هم در مورد نصوص قرآنی با توجه به تعریفی که از نصوص قرآنی شده است، اعتقادشان این است که ما هم برای نصوص قرآن حجیت قائل هستیم. من گمان می‌کنم که حتی خود ملا محمدامین استرآبادی در فوائد المدنیه مستقیم نیامده و بگوید که ما نصوص قرآنی را قبول نداریم (البته این را با قاطعیت نمی‌گوییم) بلکه



من می‌خواهم این مطلب را عرض کنم که خود اخباریان نیز اجتهاد دارند، منتهی نه این اجتهادی که ما الان در حوزه‌ها دریافت می‌کنیم؛ یعنی حتی خود صاحب تفسیر نورالثقلین هم به نوعی اجتهاد قائل است برای این‌که آن‌ها هم در مورد نصوص قرآنی با توجه به تعریفی که از نصوص قرآنی شده است



أَفَلَا تَكْفُرُونَ بِالْقَوْلِ

تفکیکشان کنیم. ما الآن می‌گوییم علمای اخباری؛ یعنی آن‌هایی که منبع را اخبار می‌دانند.

حجت الاسلام و المسلمین یعقوبیان: نه، این‌گونه نیست. شما الفوائد المدنیه، جناب ملا امین استرآبادی را ملاحظه کنید، ایشان آنجا در مورد فکر، اندیشه خود و یا آنچه که مرحوم شیخ در رسائل در نقد جناب ملا امین استرآبادی آورده است ببینید که آن‌ها در حوزه اجتهاد است، بحثی که هست این‌که آیا اصلا اخباری‌ها ظواهر قرآن کریم را حجت می‌دانند، آن‌ها که قائل به نص قرآن کریم نیستند؛ یعنی تصریح فرمایشات خودشان است. بحث این است که آیا ظواهر قرآن حجت است یا نه؟ نص قرآن به این معنا که بگویند آیه تصریح در یک معنا دارد که در عرصه اجتهاد و استنباط که قائل نیستند.

دکتر احتشامی‌نیا: من این را قبول ندارم که اخباریان قائل به نص نیستند، چرا، اتفاقا اخباریان هم نصوص را قبول دارند چه در استنباط احکام و دیگر موارد، منکر نصوص نیستند؛ یعنی کسی نمی‌تواند منکر نصوص شود. این‌که شما تفکیک می‌کنید که اخباری‌ها قائل به نصوص

فلسفی از نگاه شما حجت هست یا نیست؟ عجیب این است که حتی ملا امین استرآبادی و امثال او استفاده از بعضی از قواعد لفظی (اصول لفظیه) را هم اجازه نمی‌دهند تا چه برسد به استنباط از قواعد عقلی. فکر می‌کنم باید این دو حوزه بحث جدا شود.

اما تکمله‌ای هم عرض کنم که آقای معرفت هم زحمت کشیده و آورده است، این‌که در بین خود اخباری‌ها و نوع تفاسیری که به عنوان تفسیر مأثور نقل است، تمایزی هست. بعضی‌ها تفاسیر مأثور صرفند؛ یعنی ذیل هر آیه‌ای اگر روایتی بود، آوردند و اگر نبود، از آیه گذشتند. اما افرادی مثل مرحوم ملا محسن فیض کاشانی و برخی دیگر از این‌ها، گاهی اوقات به اصول لفظیه استناد کرده و به لغت ارجاع می‌دهند، استنباطی از آیه کریمه و واژه دارند، اگر تفکیک شود فکر می‌کنم آن گفته شما (احتشامی‌نیا) بر جناب بابایی وارد نباشد.

دکتر احتشامی‌نیا: جناب یعقوبیان در واقع در دفاع از جناب بابایی این مطلب را فرمودند، اما بنده باز بر مطلب خود پافشاری می‌کنم که بنده به این نکته‌ای که شما فرمودید متفقت هستم، ولی نکته این است که ما وقتی می‌گوییم اخباری، نمی‌آییم در حوزه اعتقادات و فقه از هم



نیستند، بنده این را صرف یک ادعا می‌دانند.

استدلال به نصوص را درست می‌داند، منتهی ما از آن حیث که ایشان نسبت به ظواهر می‌گویند «الا بعد معرفه تفسیرها من الاثمه الاظهار(ع)» این را جزو روایی محض گرفتیم.

مرحوم سیدهاشم بحرانی عبارتش را مفصل آوردیم که می‌گوید: «در فهم معنا و مفاد قرآن کریم باید توقف کرد و منتظر ماند که تأویل آن از جانب معصومین(ع) بیاید. هر تفسیری که از جانب غیر معصومین(ع) بیاید، تاریکی و جهالت است. شناخت معانی و معارف قرآن کریم جز از طریق معصومین(ع) سزاوار نیست، حتی کیفیت استفاده از علم معانی و بیان در فهم معنای قرآن کریم را نیز باید از معصومین(ع) آموخت. هر کس شناخت معنای قرآن کریم را از غیر آنان طلب کند بر مرکب نابینا سوار شده و بی‌هدف پیشرفته و به وادی گمراهی قدم نهاده است.»

اگر به تفسیر ایشان هم نگاه کنید، از خود ایشان چیزی نیست جز عنوان‌هایی که گاهی به روایات می‌دهد و هر آیه‌ای را که روایاتی داشته، روایات را آورده است و اگر آیه‌ای هیچ روایتی نداشته، بدون هیچ توضیحی از آن گذشته است، آن آیات هم که روایات را آورده است ذره‌ای توضیح نداده است. چطور می‌توان گفت این اجتهاد کرده است؟ البته عرض کردم که در عین حال چون در بین کتاب‌هایی که به ایشان نسبت دادند کتابی به نام «التنبیهات» مشتمل بر استدلال‌هایی در مسائل فقهی که البته من خودم این کتاب را به دست نیاوردم ولی چون این مطلب را از این کتاب ذکر کردند با توجه به این، گفتیم که ما

حجت الاسلام و المسلمین بابایی: فرمایشات جناب احتشامی نیا از

این جهت که هر مکتبی به نوعی اجتهاد دارد، نسبت به بعضی صحیح و نسبت به برخی دیگر صحیح نیست؛ مثل فیض کاشانی و یا از اهل سنت طبری، بله این‌ها الآن در عین این‌که فضای قالب تفسیرشان روایت است، در عین حال اجتهاد هم دارند؛ لذا ما این‌ها را جزو مکتب روایی محض نیاورده و در دسته مکتب اجتهادی - روایی قرار دادیم. اما افرادی که اینجا آوردیم مثل محمد امین استرآبادی، که در کتاب هم آدرس دادیم (صفحه ۲۷۱ کتاب مکاتب تفسیری)، که ایشان مدرک مسائل غیر ضروری دین اعم از اصول و فروع را منحصر به سخن معصومین(ع) دانسته و دلایلی هم ذکر کرده است.

کسی که می‌آید و می‌گوید در مسائل نظری؛ یعنی هر مسئله‌ای چه اعتقادات و چه غیره اگر ما دلیل بخواهیم، تنها دلیل ما سخن معصومین(ع) است، دیگر نمی‌توان گفت که او به نص قرآن کریم قائل است و قابل استدلال است. اگر می‌گفت نصوص قرآن کریم و سخن معصومین(ع) حرف شما صحیح بود، ولی منحصر در سخن معصومین(ع) کرده است. اما در مورد صاحب وسائل فرمایش جناب احتشامی نیا صحیح است. آن‌جا می‌فرماید: «باب عدم جواز استنباط الاحکام النظریه من ظواهر القرآن الا بعد معرفه تفسیرها من الاثمه الاظهار(ع)» چون کلمه «ظواهر» را آورده است، معلوم می‌شود که

یک نظریه‌ای که ذهبی مطرح کرده است، هستیم. ذهبی گفته که پیامبر اکرم (ص) همه آیات را تفسیر نکرده است و روایتی از اهل سنت از ابن عباس نقل کرده است و مادر مقام نقد آن هستیم و این را رد می‌کنیم و اصلاً این نظریه را اثبات نمی‌کنیم. ما اول اثبات کردیم و اینجا دفع اشکال می‌کنیم. اصلاً معقول نیست که خدای متعال از آیات کریمه معنایی را اراده فرماید که جز خدا هیچکس حتی پیغمبر (ص) هم آن را نداند، بلکه ممکن است که برخی مطالب را به صورت رمز و راز برای پیغمبر (ص) و ائمه اطهار (ع) بیان کرده باشد و فقط آن‌ها بدانند و افراد عادی ندانند، اما این که مطلبی از آیات شریفه اراده شده باشد که حتی پیغمبر (ص) هم نداند، این از نظر عقلی معقول نیست، گذشته از این که با روایات نیز مخالف است. بنابراین تناقضی که فرمودید، وارد نیست.

اما نکته‌ای که فرمودید مکاتب تفسیری تعریف نشده است. در

نمی‌توانیم بگوییم که ایشان اخباری محض است. اما از مقدمه تفسیرش به دست آمده که کأن ایشان پیشنهادش در تفسیر قرآن کریم این است شما اکتفا کنید به آنچه که در روایات است نه این که اگر روایتی نیافتید، می‌توان مطلبی بیان کرد، و این چیزی بود که ما اینجا نتیجه‌گیری کردیم.

حجت الاسلام و المسلمین یعقوبیان: مکاتب تفسیری در

این کتاب تعریف اصطلاحی نشده است. همچنین ظاهراً بین یک صفحه از مطلب شما (بابایی) با صفحه دیگر کمی تناقض است؛ مثلاً شما در صفحه ۳۱ این کتاب بحثی پیش کشیدید که آیا رسول خدا (ص) به همه معانی و معارف قرآن کریم آگاه و بر تفسیر همه معانی و معارف قرآن کریم توانا بود؟ اینجا بابی داریم تحت عنوان علم ائمه (ع) و امام با این رویکرد که علم اهل بیت (ع) تا چه حدی است؟ شما اثبات فرمودید که ائمه (ع) و پیامبر اکرم (ص) به همه معارف و معانی علم داشتند، لکن در صفحه ۳۵ فرمودید که بعضی چیزها را هم ممکن است که خدا نخواست باشد حتی به پیغمبرش هم بگوید؛ یعنی یک سری نکات در قرآن بصورت رمز و دلالت پنهان هست که حتی خدا نخواست که پیامبرش هم آن‌ها را بداند؛ «و خدا نخواست است آن خصوصیات را در قرآن هر چند به صورت رمز و دلالت پنهان، به برخی از بندگان حتی پیامبرش تفهیم کند.»

من حالا اگر از نظر ساختاری و شکلی هم بخواهم ایرادی وارد کنم به نظرم همان فرمایش دکترا احتشامی نیا درست است که ای کاش اینجا هم عناوینی را می‌زدید یا احاله می‌فرمودید به باب علم پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) که میزان علم اهل بیت (ع) نسبت به قرآن و اطلاعاتشان تا چه اندازه است؟ یا لاقلاً مبسوط‌تر وارد می‌شدید. یا مثلاً نقدی که به جناب آقای معرفت دارید، اینجا باز فرمایشاتی هست که مدنظر است.

حجت الاسلام و المسلمین بابایی: در مورد آنچه که شما در

مورد صفحه ۳۵ فرمودید، باید بگوییم که خود ما نیز در مقام نقد

صفحه ۱۴ ما بعد از آنکه مکاتب را از نظر لغت معنا کردیم نوشتیم: «با توجه به دو معنای اخیری که برای مکتب ذکر کردم، پی می‌بریم مکاتب تفسیری می‌تواند به معنای نظریه‌های مختلفی باشد که درباره چگونه تفسیر کردن قرآن کریم ابراز شده و شیوع یافته است و ممکن است در مورد روش‌های مختلف مفسران در بیان معنای آیات قرآن نیز بکار رود، همچنین می‌توان مجموعه آرای تفسیری مفسر را در معانی آیات قرآن که مورد پذیرش جمعی از مفسران بعد از او قرار گرفته باشد، مکتب تفسیری آن مفسر دانست. در کاربردهای این کتاب منظور از مکاتب تفسیری نظریه‌های مختلف مفسران در چگونه تفسیر کردن قرآن است.»

من ابتدا که می‌خواستم این اصطلاحات را تعریف کنم، این نکته را توضیح دادم و گفتم این اصطلاحات این‌گونه نیست

که مورد اتفاق همه باشد، ممکن است هر کس در کتابش معنای خاصی را اراده کرده باشد. ما با این توضیح مشخص کردیم که ما این‌گونه اراده کردیم.

حجت‌الاسلام و المسلمین

یعقوبیان: در این‌که این اصطلاحات، اصطلاحات جدید است، حرفی نیست، ولی یک محل اتفاقی در تعاریف داریم و الآن مکتب تعریفی مشخص

دارد و وقتی استعمال می‌شود، همه آن مراد را می‌فهمند.

دکتر احتشامی‌نیا: در مورد بحث تفسیر صحابه و تابعین من این مطلب را به عنوان حسن کتاب جناب آقای بابایی عرض می‌کنم که ایشان آمده مبنای تفسیر صحابه را که آیا ما قبول داریم یا نه؟ بنا بر اعتقاد شیعه از سنی‌ها جدا کردند و این به نظرم یکی از مزای کتاب ایشان است؛ چون ما در شیعه قبول داریم که تفسیر صحابه نیز اعتبار دارد، منتهی به شرطها و شروطها. اهل سنت هم این اعتبار را قائل هستند، منتهی در مبنایی شیعه با اهل سنت اختلاف دارد و آن هم بحث این است که شیعه می‌گوید صحابه هم مثل بقیه مردم هستند که آدم‌های مؤمن و متدین و

منافق بین آن‌ها بوده است.

اخیرا من این روایت را در یکی از مجامع اهل سنت دیدم (کنز العمال، متقی هندی) که از قول پیامبر (ص) نقل شده است فرمودند: «ان فی اصحابی اثنی عشر منافقا؛ در اصحاب من ۱۲ منافق وجود دارد.» یعنی این‌که آن‌ها در منابع خود این را قبول دارند که عدالت جمعی صحابه حرفی نیست که زیاد بتوان بر آن استناد کرد و بر این مطلب در این کتاب، ایستادگی شده است و مبنای شیعه را بیان کردید که به نظر من نکته مثبتی است.

حجت‌الاسلام و المسلمین یعقوبیان:

به نظر من در مورد حجیت تفسیر صحابه در این کتاب، مؤلف خیلی سهل الوصول تر می‌توانست به این نتیجه برسد. شیعه دیدگاهی در مورد

صحابه دارد و آن این‌که به عدالت صحابه قائل

نیست. تنها کسی را که من در تتبعاتم

دیدم، جناب آقای معرفت است که در

«التفسیر و المفسرون» و

«التفسیر الاثری» قائل به عدالت

صحابه و حتی تابعین است و

معتقد است که پیغمبر (ص)

نسبت به این‌ها مرشد و معلم بوده

و لذا کلامی هم که از صحابه و

حتی تابعین برسد، حجت، قابل

استناد و استنباط است و می‌توان

در تفسیر آیات به کار برد. بین علمای شیعه این بحث را در طول

تاریخ داریم که تنها زمانی رأی صحابی و تابعی حجت است که

این رأی کاشف از قول معصوم (ع) باشد و با سند قطعی به

معصوم (ع) رسیده باشد یا مهفوف به قرائن باشد.

حجت‌الاسلام و المسلمین بابایی:

من ابتدا توضیحی درباره

ارزش تفسیر صحابه عرض کنم این‌که ما اینجا نوشته‌ایم که آنچه

از صحابه در مورد تفسیر قرآن به ما رسیده است به دو دسته

تقسیم می‌شود؛ چیزهایی که از پیغمبر (ص) نقل کردند یا احیاناً

گاهی از امیرالمؤمنین (ع)، این‌ها را خود اهل سنت می‌گویند



حجت‌الاسلام یعقوبیان:

به نظر من در مورد حجیت تفسیر صحابه در این کتاب، مؤلف خیلی سهل الوصول تر می‌توانست به این نتیجه برسد. شیعه دیدگاهی در مورد صحابه دارد و آن این‌که به عدالت صحابه قائل نیست

اهل سنت فرضاً ثقه است و از نظر شیعه ثقه نیست؛ چون توثیقات او برای ما اعتباری ندارد.
نکته‌ای که جناب آقای یعقوبیان فرمودند این‌که در مورد آقای معرفت بطور مطلق نمی‌توان آن نظر را اراده کرد؛ مثلاً امثال معاویه را ایشان استثنا کرده است.

دکتر احتشامی‌نیا: جناب استاد در معرفی صحابه فقط به ذکر نام سه نفر؛ ابن عباس، ابن مسعود و ابی ابن کعب پرداخته است و از بقیه صحابه صاحب نظر که در اهل سنت به عنوان مفسر از آن‌ها یاد شده است، ذکر می‌نماید. در حالی که در مورد تابعین اسم ۱۰ نفر را ذکر کردند. به نظر من تناسبی بین این ارائه موجود نیست؛ یعنی اولاً ۳ و ۱۰ تناسب ندارد. اگر بنا بر شمارش کامل بوده چرا این ۳ نفر اگر بنا بر نمونه بوده چرا اینجا ۳ نفر آنجا ۱۰ نفر. لاقلاً تفکیک بین مکتب تفسیری مدینه، کوفه و... می‌شد.

حجت الاسلام و المسلمین

بابایی: توضیح این است که ما ابتدا حرف سیوطی را در اتقان مطرح کردیم و بعد حرف ذهبی و بعد مطلب خود را بیان کردیم. سیوطی آن‌جا بیان کرده که ۱۰ نفر از صحابه معروف و مشهور به تفسیر هستند. ۱۰ نفر را که ذکر

می‌کند سه‌تای آن‌ها خلفای اولیه، و یکی از آن‌ها حضرت امیر (ع) هستند. و بعد ابن عباس، ابن مسعود، ابی ابن کعب و... را بیان می‌کند. به دنبال این مطلب می‌گوید: «اما از این ۱۰ نفر فقط از ۴ نفر تفاسیر معتنابه نقل شده و مابقی دیگر اندکند» و حتی درباره خلیفه اول می‌گوید: «شاید به اندازه انگشتان دست از او آرای تفسیری نداشته باشیم». ذهبی هم همین کار سیوطی را دنبال کرده و به همین روش پیش رفته است.

ما اینجا نقدی بر سیوطی داشتیم که اگر این ۱۰ نفر مشهور هستند، خوب قاعدتاً باید آرا و روایات تفسیری معتنابه از آن‌ها نقل شده باشد، چطور پس می‌گوییم از ۴ نفر چیزی موجود و از ۶ نفر

روایات مرفوع و چیزهایی که بدون نقل از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند و در تفسیر آیات است که روایات موقوف نام نهادند. ما در این کتاب این دو دسته را روایات تفسیری و آرای تفسیری صحابه نام نهادیم.

در روایات تفسیری صحابه گفتیم که باید واسطه‌های بین ما و آن صحابی شناخته شده باشد و آن‌ها هم وثاقتشان ثابت شده باشد، در این بین ما و اهل سنت اختلافی وجود ندارد. اما در این‌که خود صحابی هم لازم است مورد بررسی قرار بگیرد یا نه، اینجا شیعه و اهل سنت اختلاف نظر دارند، آن‌ها می‌گویند هر صحابی عادل است (البته نظریه معروف این است) و شیعه می‌گوید صحابی هم مثل سایر مسلمانان ممکن است عادل باشد، ممکن است عادل نباشد، ممکن است ثقه باشد یا نباشد؛ لذا روایات تفسیری صحابه در صورتی می‌تواند پذیرفته شود و

معتبر و قابل استدلال باشد که هم سند ما به صحابی معتبر باشد و هم خود صحابی عدالتش ثابت شود، این از جهت روایات تفسیری صحابه بود.

از نظر آرای تفسیری، آن‌را به دو

دسته تقسیم کردیم؛ اول مشهودات و چیزهایی که صحابه دیده بودند و برایشان محسوس بود؛ مثلاً خبر دادند وقتی که آیه تطهیر نازل شد، پیامبر اکرم (ص)

چه کار کرد. این‌ها هم با دو شرط اعتبار سند و عدالت صحابی قابل استفاده است. اما آرای اجتهادی صحابه مثلاً ابن عباس استنباط کرده است این بر فرض اعتبار سند و عدالت صحابه، هیچ حجیتی برای ما ندارد؛ چون رأی یک صاحب نظر است و نظریه مجتهد برای مجتهد دیگر اعتبار ندارد.

اما تفکیکی که جناب احتشامی‌نیا فرمودند یکی از ویژگی‌های این کتاب همین تفکیک هاست که خیلی از کتب را من دیدم که این کار را انجام نداده‌اند؛ مثلاً در کتاب آقای معرفت رحمت الله علیه زیاد دیدم که تفکیک بین توثیقات شیعه و اهل سنت انجام نشده است، ولی ما همه جا نظرم آن است که این فرد از نظر

از نظر آرای تفسیری، آن‌را به دو دسته تقسیم کردیم؛ اول مشهودات و چیزهایی که صحابه دیده بودند و برایشان محسوس بود؛ مثلاً خبر دادند وقتی که آیه تطهیر نازل شد، پیامبر اکرم (ص) چه کار کرد



دیگر چیزی در دست نیست؟ بنابراین ملاک و معیار را باید به دست دهیم که ما چه کسانی را به عنوان مفسران صحابه مطرح کنیم؟ گفتیم مفسر صحابی کسی است که یا دست کم یک کتاب

تفسیری داشته باشد یا آرای و روایات فراوانی از او نقل شده باشد و اگر این‌گونه نباشد دیگر جزو مفسران صحابی نیست و کسانی که آرا و روایت فراوان داشتند، ۴ نفر بودن امیرالمؤمنین علی (ع) و سه نفر دیگر (ابن مسعود، ابن عباس، ابی ابن کعب) و ما به لحاظ این‌که تفکیک در کتاب ما هست حضرت (ع) را جدا کردیم و بحث ایشان را تحت عنوان «مفسران آگاه به همه معانی قرآن» آوردیم. با این تعبیر قاعدتاً مفسران صحابه، سه نفر بیشتر نیستند. البته از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سلمان و ابوذر نیز نقل تفسیری هست، ولی آن‌ها اندک بوده و چون اندک بود، مطرح نکردیم، اما تابعین چون فراوان بوده ما ۹ شخص را گزینش کردیم.

کنید،

خواهید یافت که مبنای علمای اهل سنت بیشتر بر «التفسیر و المفسرون» ذهبی استوار است. این کتاب هم از سیوطی مطلب گرفته است. علوم قرآنی‌های اهل سنت؛ «البرهان» زرکشی، «الاتقان» سیوطی، «مناهل العرفان» زرقانی هستند و بعدش هم «التفسیر و المفسرون» ذهبی و برخی کتب که بعد از وی نوشته شده است، همه این‌ها مفسران صحابی را همین ۴ نفر نام برده‌اند.

دکتر احتشامی‌نیا: من اعتقادم این است که با توجه به بحثی که اهل سنت در باب طبقات المفسرین و این‌که طبقه به طبقه این‌ها را بررسی می‌کنند، بعید است که حرف این دو نفر را ما مبنا قرار دهیم و بگوییم در کل صحابه پیامبر (ص) فقط سه نفر مفسر داریم، با توجه به اعداد صدهزار و اندی صحابه‌ای که نقل می‌کنند.

حجت‌الاسلام و المسلمین بابایی: من در این جا در صدد استحشاء نبود و بنا هم بر این نبوده است. ولی پس از این کتاب، کتاب «تاریخ تفسیر قرآن» را نوشته‌ام که در آنجا بنا بر استحشاء بود که هرچه مفسر صحابی داشتیم، بیان شد و من گشتم و مفسران اهل سنت را نگاه کردم، صحابی که مقدار معتابه آرای تفسیری داشته باشد، جز همین‌ها بیشتر نیست که بعد از این‌ها جابر بن عبدالله انصاری است و

دکتر احتشامی‌نیا: شما در این بحث مبنا را بر نظر دو نفر از مفسران و بزرگان اهل سنت گذاشتید و این را نقل کردید، در حالی مفسران فراوانی در بین اهل سنت موجود است.

حجت‌الاسلام و المسلمین بابایی: این‌گونه نیست، شما اگر مراجعه



آنچه بیان شد این است که چون مبنای ما در اعتقاد به باطن قرآن بر روایات است پس باید چیستی باطن قرآن را هم از روایات استنباط کنیم. چند مشخصه از طریق روایات در مورد

باطن قرآن ذکر شده و نهایتاً نتیجه‌گیری که شد این بود که باطن قرآن کریم دو مرتبه عرفی و فرا عرفی دارد. بخشی از معانی باطنی قرآن عبارت است از آن مطالبی که با تنقیح مناط و القای خصوصیت از آیات کریمه استفاده می‌شود و حدیث از حرمان نقل شده که در آن حدیث این‌گونه آمده است: «ظهر الذین نزل فیهم القرآن و بطنه الذین عملوا بمثل اعمالهم؛ ظاهر قرآن آن کسانی‌اند که قرآن درباره آن‌ها نازل شده و باطن آن کسانی‌اند که عمل کردند؛ مانند عمل آن‌ها» که بخشی از آن را باطن قرآن دانستیم و گفتیم عرفی است؛ یعنی قرآنی که برای موعظه و پند و اندرز آمده است اگر درباره عده‌ای سخن گفته است، افراد دیگر را که مشابه آن‌ها باشند، حکمشان همان است؛ مانند «مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَخْمَلُ أُسْفَارًا» (سوره مبارکه جمعه، آیه شریفه ۵) که درباره علمای یهود نازل شده است، اما هر کسی این آیه را بخواند می‌فهمد که علمای اسلام هم اگر علم به قرآن داشته باشند و به آن علم نکنند، این حرف درباره آن‌ها هم جریان دارد.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که معانی دیگری از آیات اراده شده

زید بن ثابت را بعضی‌ها مطرح کردند و گفتیم که زید بن ثابت آن چه که اشتهار دارد نسبت به قرائت قرآن و نوشتن قرآن در زمان خلیفه اول بود و در زمینه تفسیر آرای کمی دارد.

در بحث «تفسیر باطنی و معیارهای صحت آن» پس از نقد مکتب باطنی محض که مراد از آیات تنها باطن آن است و ظاهر آیات مراد نیست، این نظریه

باطل است و حتی طرفداران چندانی هم نداشته جز فرقه‌ای از اسماعیلیه و تفسیری هم به این صورت برای کل قرآن موجود نیست. بعد از نقد این مسئله وارد این بحث شدیم که قرآن علاوه بر ظاهر، باطن هم دارد و این امر مسلمی است. البته چون ما قبل از این مقاله‌ای نوشته و ادله را آنجا آورده آوردیم که در اینجا نیز ارجاع به همان مقاله دادیم پس قرآن باطن دارد.

نکته دوم این است که منظور از باطن قرآن چیست؟ اینجامعره آراست و حدود ۱۵ نظریه و احتمال در کلمات علمای شیعه و سنی اعم از مفسران و غیر مفسران بود که ما آن‌ها را نقل کرده و مجال این‌که همه آن‌ها را بررسی کنیم، نبود از این رو تنها نظریه صحیح را از نظر خودمان بررسی کردیم. بعد از این کتاب، مقاله‌ای در شماره ۴۲ مجله «علوم حدیث» تحت عنوان «چیستی باطن قرآن» نوشتیم که ۶ نظریه از این ۱۵ نظریه را آنجا بررسی کرده که شامل دو احتمال در کلام شیخ طوسی، دو احتمال در کلام آخوند خراسانی، نظریه علامه طباطبایی و نظریه آقای معرفت است.

ضابطه و قاعده ما این است که یا باید این معنایی که به عنوان معنای باطنی ذکر می‌شود در قالب یکی از دلالت‌های عرفی کلام بگنجد؛ یعنی به نحوی آیه دلالت عرفی داشته باشد حالا اگر دلالت مطابقی ندارد دلالت التزامی داشته باشد و... یا اگر در قالب هیچ یک از این دلالت‌ها نمی‌گنجد، آن معنای باطنی حتما باید مستند به روایات معتبری از پیامبر (ص) یا امامان معصوم (ع) باشد و اگر چیز دیگری غیر از این دو نوع معنا به عنوان معنای باطنی ذکر شود، قابل قبول نیست و نمی‌شود به عنوان معنای کلام خدا به آن اعتماد کرد.

حجت الاسلام و المسلمین یعقوبیان: نکته‌ای که من می‌خواهم اضافه کنم این است که وقتی ما از مکاتب عرفانی بحث می‌کنیم، مشخصه یک مکتب بیان منابع و مبانی است. ما اینجا اگر می‌خواهیم مکاتب عرفانی را به نقد بکشیم یا مورد بحث قرار دهیم، باید راجع به منابع و مبانی مکاتب عرفانی بیشتر وارد بحث شویم. اینجا در مبحث مکتب و تفسیرهای باطنی شما (بابایی) از تفسیر باطنی محض وارد شدید، بعد اسماعیلیه را در رأس این‌ها معرفی و بعد شاخه‌های آن را متذکر شدید و وارد بطن قرآن شده و بطن و تأویل را از نگاه خود تبیین کرده و بعد وارد نقد تفاسیر عرفانی شدید. من می‌خواهم عرض کنم هرچه نگاه کردم راجع به مبانی تفسیر عرفانی نه مبانی معرفت‌شناختی و نه مبانی هستی‌شناختی، اصلاً چیزی نیافتم، فکر می‌کنم بهتر بود که شما ابتدا مبانی و منابع

است که این معانی را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند. در روایت فضیل هست: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله... و لا یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم». بحثی هم درباره راسخون در علم هست که در کتاب از نظر ادبی و روایی توضیح دادیم که راسخان در علم فقط معصومین (ع) هستند. با توجه به این گفتیم که قرآن کریم علاوه بر این معانی ظاهری که می‌توان با اجتهاد به آن رسید و علاوه بر آن مرتبه‌ای از معانی باطنی که قابل فهم برای غیر معصومین (ع) است، معانی باطنی دیگری دارد که فقط از طریق پیغمبر (ص) و امامان معصوم (ع) باید به آن‌ها رسید. بعد از بیان این مقدمه معیار خود را ارائه کردم. بنابراین اگر آیات کریمه قرآن، تفسیر باطنی می‌شود؛ یعنی معانی باطنی را ذکر می‌کند که عده‌ای از تفاسیر این کار را می‌کنند («حقایق التفسیر» سلمی، «تفسیر قرآن کریم» منسوب به ابن عربی و تفاسیر ظاهری - باطنی مثل «روح المعانی»، «غرائب القرآن» نیشابوری) خوب معیار چیست؟ حالا هرچه به ذهن ما خوش آمد که از ظاهر آیه هم استفاده نمی‌شود، می‌توان به عنوان معنای قرآن و معنای باطنی مطرح کنیم یا نه؟ باید ضابطه و قاعده قائل شویم.

تفسیر عرفانی را مطرح می‌کردید و بعد وارد مباحث تفسیر عرفانی و نقد آن می‌شدید.

نکته دیگر مباحثی است که شما درباره بطن بیان کردید. شما در صفحه ۱۶ آورده‌اید: «باطن قرآن معانی و معارفی است که خداوند از آیات اراده کرده است، ولی دلالت آیات بر آن معانی بر مبنای قواعد ادبی و اصول عقلایی محاوره آشکار نیست» بعد گفتید: «تا فهم آن برای همگان میسر باشد، بلکه دلالت آیات بر آن راز و رمز ویژه‌ای دارد که تنها خدا و راسخان در علم که از راز و رمز آن آگاهند آن را می‌دانند و راه پی بردن دیگران به آن منحصر به فراگیری از راسخان در علم است.» در صفحه ۳۵ و ۴۰ تصریح کردید: «باطن قرآن مدلول الفاظ و قواعد محاوره نیست.» در صفحه ۲۰ دو نوع تعریف برای باطن قرآن ذکر کردید که یک بخش را مدلول عرفی کلام نمی‌دانید و بخش دیگر را مدلول عرفی کلام می‌دانید.

معمولا در تفاسیری که مفسران ما ارائه کردند و مباحث علوم قرآنی و جاهای دیگر، اساسا در تعریف بطن قرآن مثل حضرت علامه رضوان الله علیه به صراحت در تفسیر شریف خود مدالیل التزامی (چه بین چه غیر بین) را جزو معانی باطنی قرآن و بطن آن معرفی کردند. شبیه به این بیان را آقای معرفت هم دارد: «ظهر آیه همان است که مرتبط با شأن نزول و مورد نزول است و بیشتر جنبه اختصاصی آیه را می‌رساند، ولی باطن آن مفهومی وسیع تر و افقی گسترده تر دارد که پس از آن که

آیه را از خصوصیات ویژه نزول عاری ساختید به دست می‌آید.» علامه نیز می‌گوید: «معانی باطنی نیز مدلول لفظ است و هر دو کلام اراده شده‌اند و باطن را می‌توان مدلول التزامی کلمات دانست و گاه لازم غیر بین دانست.»

اما می‌خواهم بگویم که طبق این معنای از بطن که بطن قرآن صرفا رمز و رازی است بین امام معصوم (ع) و خدا که شما بیان کردید پس این معنا دیگر از متن کلام فهمیده نمی‌شود. این را ما در تعریف هیچ کتابی ندیدم که بفرمایند بطن کلام و منظور از بطن؛ یعنی این که خدای متعال در ورای این الفاظی که فرمود، بیاناتی دیگر نیز فرموده است، خوب آن بیانات، دیگر بطن این لفظ نمی‌تواند باشد. مثلا در هنگام نزول یک آیه، مطلبی را هم تفهیم به حجت خودش فرموده است، این دیگر بطن این کلام حساب نمی‌شود.

■

حجت الاسلام والمسلمین بابایی: سیر بحث را من اشاره کردم، تعاریف مختلف است و حدود ۱۵ تعریف و نظریه است که یکی همین نظریه علامه طباطبایی یا آقای معرفت است که در ابتدا عرض



کردیم. اینجا ما بنا بر نقد نداشتیم و در آن مقاله «چیستی باطن قرآن» آن را نقد کردیم. عرض ما این است که از روایات استفاده می‌شود که علاوه بر آن مرتبه از باطن که مدلول عرفی کلام می‌تواند باشد، معانی دیگری از آیات اراده شده است که این‌ها فوق فهم ماست. پیغمبر (ص) و امام معصوم (ع) می‌توانند از آیات آن معانی را دریابند و غیر معصومین (ع) نمی‌توانند، که البته ما از اینجا انتزاع می‌کنیم که آیه یک رمز و راز ویژه‌ای دارد که ما از آن اطلاعی نداریم و این است که ما نباید باطن قرآن را بر آنچه که عرف می‌تواند به مدلول بفهمد، منحصر کنیم. اگر ما بخواهیم باطن قرآن را به مدالیل التزامی منحصر کنیم لازمه این حرف این است که بخش عظیمی از روایات که در باطن آیات رسیده است همه را باید کنار بگذاریم که این یک اشکال است و اشکال دیگر این است که ما روایاتی داریم که می‌فرمایند: «بطنه تأویله و ما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» که سند آن نیز معتبر است پس باید این روایت را هم دیگر کنار بگذاریم.

زمانی آیت‌الله معرفت نظریه خود را مطرح کرد، من به ایشان عرض کردم که شما درباره باطن قرآن فی الجمله باطن آن را مطرح می‌کنید، نه بالجمله، و این، کل باطن قرآن را در بر نمی‌گیرد. بعد مواردی از روایات را آوردیم و گفتیم که شما این‌ها چه می‌کنید؟ مثلاً روایتی که ابن عباس می‌گوید: «من یک شب خدمت امیرالمؤمنین (ع) بودم و ایشان یک ساعت درباره «الف الحمد، یک ساعت درباره «لام»، یک ساعت درباره «ح»، یک ساعت درباره «م» و یک ساعت درباره «د» آن مطلب بیان کردند و تا صبح سخن ایشان درباره الحمد طول کشید».

اینها مطالبی نیست که در قالب دلالت‌های عرفی کلام بیان شود. من می‌خواهم این را عرض کنم که از این روایات ما این جور می‌فهمیم که از این آیات کریمه قرآن، خدای متعال مطالبی را اراده فرموده که پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) می‌دانند؛ مثلاً از امام محمد باقر (ع) روایت شده که فرمودند: «اگر پیدا می‌کردم کسانی را که توان تلقی و دریافت آن را داشتند، از کلمه الصمد تمام شرایع را بیان می‌کردم.» من با توجه به این روایت می‌خواهم عرض کنم که باطن قرآن را منحصر به مدالیل التزامی نکنیم.

حجت‌الاسلام و المسلمین یعقوبیان: مرحوم علامه در ذیل آیه شریفه ۱۰۳ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «این آیه یک میلیون و دو بیست و شصت هزار معنا دارد.» این از ضرب احتمالات همین الفاظ و ظواهر آیه به دست آمده است. آنچه که شما می‌فرمایید در قرآن معانی متعددی است، عرض می‌کنم اگر آن معنا، معنای این آیه است پس باید لفظ بر آن دلالت داشته باشد. لکن آنکه شما می‌فرمایید، خلطی بین مبحث تأویل قرآن و بطن آن است. در ضمن تأویل را اینجا از نظر نگاه آقای معرفت به نظرم از کتاب «التفسیر و المفسرون» ایشان نقل کردید در حالی که سیر آرای آیت‌الله معرفت در مورد تأویل در کتب متعددشان متفاوت است. ایشان در مورد تأویل مطالب مختلفی بیان کرده و شما فقط به یک نکته و کتاب از ایشان مراجعه فرمودید. اگر سیر آرای ایشان مطرح می‌شد، بهتر بود و این که شما بطن را به تأویل بازگردانید باید از هم جدا شود.

در بحث «تفسیر باطنی و معیارهای صحت آن» پس از نقد مکتب باطنی محض که مراد از آیات تنها باطن آن است و ظاهر آیات مراد نیست. این نظریه باطل است و حتی طرفداران چندانی هم نداشته جز فرقه‌ای از اسماعیلیه و تفسیری هم به این صورت برای کل قرآن موجود نیست

شبهات را پاک کرده باشد، به آن معانی می‌رسند، اما قسم سومی است که بجز علم الهی کسی به آن نمی‌رسد.

منتهی نکته‌ای که هست این‌که چه بسا که این فهم طولی هم نباشد؛ زیرا برخی معتقدند که این معانی باطنی باید در راستای هم باشد، حتی در بعضی روایات گفته شده که ممکن است در عرض هم باشند. ما در روایات داریم که ائمه (ع) فرمودند که می‌توانیم در معارض کلام خود مطالب متناقض را از آیه استفاده کنیم. می‌خواهم بگویم که روایات، نظر آقای بابایی را تأیید می‌کند، منتهی در یک نکته با جناب یعقوبیان موافقم که ایشان در این ۱۵ نظریه فرمودند که نظریه مختار خودشان چیست و این مقداری از نظر ساختاری ایراد دارد.

حجت‌الاسلام و المسلمین بابایی: سخن آقای دکتر صحیح است و در میان آن ۱۵ نظریه نظر خود را نیاوردم اما در پایان بحث نظر خود را ارائه دادم؛ یعنی این نظریه غیر از آن ۱۵ نظریه است. اما در مقاله خود بیان کردم به آن عنوان دادم.

حجت‌الاسلام و المسلمین یعقوبیان: چرا شما (بابایی) به تاریخچه بحث تفسیر اجتهادی اشاره نفرمودید و این‌که در بحث ادله مخالفان تفسیر اجتهادی برخی از مهم‌ترین ادله آن‌ها را مطرح نفرمودید. مثلاً آیات مخالف با تفسیر اجتهادی را یا روایات مخالف تفسیر اجتهادی را در این بخش بیان نکردید.

حجت‌الاسلام و المسلمین بابایی: این فرمایش شما درست است. تاریخ بیان نشده و آیات روایت هم اینجا مطرح نشده است. اما بحث تاریخ را چون خیلی فراگیر و گسترده بوده و بحث ماهم بحث تاریخی نبود، لازم ندانستم. اما آیات و روایات را در مکتب روایی محض به عنوان ادله آن‌ها کاملاً بررسی کردم؛ مثلاً حدود ۱۳ آیه را از «فوائد الطوسیة» شیخ حر عاملی که آنجا مورد استدلال قرار گرفته است را بیان و

یکی یکی بحث کردیم. اینجا اول اشاره کردیم که ما چون آن آیات و روایات را آنجا بحث کردیم، دیگر اینجا تکرار نمی‌کنیم و آنچه از روایت آنجا نبوده به عنوان ادله مخالفان مکتب اجتهادی اینجا مطرح می‌کنیم.



دکتر احتشامی‌نیا: من در این مورد که جناب آقای یعقوبیان بیان کردند، مخالف ایشان هستم و با جناب آقای بابایی موافق هستم به

جهت این‌که بنده نیز تا مقداری این را در روایات جستجو کردم که فرمودند ما یک معنای باطنی داریم که نمی‌توان آن را از مدالیل عرفی کلام چه بین و چه غیر بین باشد، درآورد؛ چون اگر این‌گونه باشد، هنری نیست. بالاخره شما با فکر دقیق و ابزاری مثل کامپیوتر می‌توانید نهایتاً این‌ها را در بیاورید. دیگر آن تعبیری که درباره مورد قرآن کریم دارند که «لا تنقضی عجائبه و لا تفتنی غرائب» (به همین مضمون) بی معنی می‌شود. در روایت ما داریم که در مورد

باطن قرآن این مطلب را به تصریح گفتند که آیات قرآن سه حالت دارند (نقل به مضمون عرض می‌کنم) یکی آنکه همه می‌فهمند، تعدادی از آیات هست که اگر کسی ذهنش صافی شده باشد و آن کدورت‌های

ضابطه و قاعده ما این است که یا باید این معنایی که به عنوان معنای باطنی ذکر می‌شود در قالب یکی از دلالت‌های عرفی کلام بگنجد؛ یعنی به نحوی آیه دلالت عرفی داشته باشد حالا اگر دلالت مطابقی ندارد دلالت التزامی داشته باشد و... یا اگر در قالب هیچ یک از این دلالت‌ها نمی‌گنجد

این نقد را بر کوشش خود ندارد. به هر روی هر کدام از دو دلیل که حاکم باشد، طرف مقابل آن باید این توان و پختگی را داشته باشد که بتواند این مسئله را تبیین و ابعاد مختلف آن را بیان کند.

ج) فرصت‌ها

۱. پژوهش حاضر دسته بندی جدیدی در معرفی مفسران نخستین به دست داده و از جهت محتوا نیز از نوآوری نسبی برخوردار است. در این کتاب، مفسران قرآن کریم، به دو دسته آگاه به همه معانی قرآن و آگاه به بعضی از معانی قرآن تقسیم شده‌اند.

۲. در معرفی صحابیان و تابعیان مفسر نیز، جامعیت تفکیک بین مباحث، تحقیق دقیق و نقد برخی از نظریات، از ویژگی‌های این کتاب و فرصتی مناسب برای خواننده است.

۳. آشنایی با با مکاتب تفسیری فرصت مناسب دیگری است که در این کتاب مهیا است به گونه‌ای که در این کتاب، مکاتب تفسیری به سه مکتب روایی محض، باطنی محض و اجتهادی تقسیم شده است. مکتب اجتهادی نیز بر حسب گرایش‌های مختلف مفسران در اجتهاد، به مکتب‌های اجتهادی روایی، اجتهادی قرآن به قرآن، اجتهادی ادبی، اجتهادی علمی، اجتهادی جامع، و اجتهادی باطنی، دسته بندی شده است، آنگاه هر مکتب را تعریف و دلایل مخالفان و موافقان آن را بررسی و با توجه به قواعد روش‌شناسی تفسیر، نکات قوت و ضعف هر یک را مشخص و استوارترین مکتب را معین کرده است.

۴. همچنین پژوهش حاضر از رعایت نظم منطقی و نقد نسبتاً جامع و مبتنی بر معیارهای تثبیت شده برخوردار است. که خود مسئله‌ای قابل توجه است.

د) تهدیدها

۱. از جمله مشکلات و تهدیداتی که ممکن است متوجه خواننده این موضوع شود، این‌که تفسیر ائمه (ع) در حد تفاسیر دیگر مفسران نزول پیدا کند. به هر روی تفاسیر روایی که موجود است به نوعی نقل اقوال ائمه (ع) است و تفسیر ائمه (ع) از آیات را نمی‌توان در قالبی خاص گنجانده؛ زیرا آن‌ها بزرگان خلقت و برترین‌های بشریت هستند و گفتارشان منشأ الهی دارد و در ظرف خاصی نمی‌تواند محدود باشد پس توجه به این نکته در بحث مکاتب تفسیری امری ضروری است.

جمع بندی نشست:

الف) نقاط قوت

۱. از جمله نقاط قوت این نشست می‌توان به این مسئله اشاره کرد که در چنین جلساتی دیدگاه‌های نویی ارائه می‌شود که شاید فتح بابی باشد برای پرداختن به آن توسط دیگر محققان، برای نمونه، نویسنده کتاب برخی از تفاسیر روایی را در دسته تفاسیر روایی محض قرار داد که این مسئله توسط یکی از داوران مورد اشکال واقع شده و به این نکته توجه داد که مفسرانی که تفاسیر روایی نوشته‌اند در واقع یک تفسیر روایی - اجتهادی نگاشته است، منتهی با این تفاوت که اجتهاد را بر عهده خود خواننده قرار دادند.

۲. پرداختن به نقد کتاب از ابتدای آن؛ یعنی عنوان روی جلد نیز از دیگر نقاط قوت این جلسه بود؛ زیرا عنوان این مسئله سبب شد که بحث از مبنا پیگیری شود تا به ثمر بنشیند؛ به عبارتی مبنایی بحث کردن سبب می‌شود تا جوانب مسئله برای مخاطب آشکار شده و بدانند که در چه فضایی قرار دارد.

۳. از نکات مثبت دیگری که در این جلسه عنوان شد، پرداختن به شکل و ساختار کتاب توسط ناقدان جلسه بود که این امر سبب می‌شود تا نویسنده در چاپ‌های بعدی این نواقص و کاستی‌ها را برطرف سازد.

ب) نقاط ضعف

۱. از جمله نقاط ضعف این نشست که شاید در هر جلسه نقد کتاب دیگری هم پیش آید، کم توجهی به مقدمه کتاب نویسنده بود و این‌که برخی از موارد نویسنده در مقام بیان نظر اشخاص خاصی بود، اما ناقد حاضر در جلسه این نظر به خود نویسنده بازگرداند که این از جمله ضعف‌های فاحش این جلسه بود، البته نقد و بررسی کتابی با این حجم بی‌شک کار ساده‌ای نیست و امکان بروز چنین نقصان‌هایی توسط هر شخصی امکان پذیر است.

۲. دیگر نقضی را که می‌توان در این رابطه عنوان کرد. به نوعی در هر جلسه نقد دیگری نیز نمود دارد. این‌که قالب نقدهایی که وارد می‌شود، از سوی نویسنده رد و یا توجیه می‌شود که این مسئله از دو جنبه قابل بررسی است؛ اول آن‌که ناقد درست مطلب کتاب را نخوانده و متوجه امر نشده است و یا این‌که نویسنده ظرفیت پذیرش



سلسله نشست های تخصصی بررسی کتابهای برگزیده قرآنی ۳۱

قواعد تفسیر لدی الشیعه وائلنت

نوشته دکتر محمد قاسم سیدی

با حضور

• با حضور حجة الاسلام محمد سلیمان محمد علی ابنی زمین، رئیس انجمن علوم اسلامیات و آستان قدس قم

• دکتر منصور پهلوان، عضو هیات علمی دانشگاه لیبیا، از نمایندگان

• زمان: شنبه ۱۲ بهمن ماه ساعت ۱۲ الی ۱۶

• مکان: خیابان انقلاب، قدس، بزرگمهر، پلاک ۸۵، مجرای قرآنی ایران، رکن ۱، سالن اجتماعات



چکیده

اصلا نیازی به بحث مقارن ندارد؛ زیرا اختلافی در این مسئله نیست. اما نگارنده نظری متفاوت را ارائه داد که بحث‌هایی چون «کل فاعل مرفوع» در فقه سبب ارائه نظریات متفاوت می‌شود و در این باب آیه و ضورا شاهد مثال خود آورد. نکته دیگری که در این جلسه مورد توجه قرار گرفت، بحث عنوان کتاب بود که ناقد جلسه به نکته ظریفی اشاره کرد که عبارت «لدى الشيعة و السنة» صحیح نیست زیرا اهل سنت واقعی شیعیان هستند؛ چون شیعه به سنت اصلی رسول خدا (ص) تمسک جسته است. داور جلسه پیشنهاد داد تا در چاپ‌های بعدی بجای «السنة» عبارت «اهل سنت» یا «لدى مدرستین» بکار برده شود.

در این نشست بنا بر این است که ابعاد مختلفی که نویسنده در کتاب خود در فصل‌های جدای از هم مطرح کرده است بررسی شود با این رویکرد که آیا برخی از مسائلی که نویسنده به عنوان مشترکات و مختصات قواعد تفسیری بیان کرده است، مدخلیت داشته یا نه؟ نظر نویسنده کتاب بر این مسئله بود که ورود مسائلی مانند ادبیات عرب به عنوان قواعد تفسیری مسئله مهمی است اما، داور بر این باور نبوده و معتقد بود داخل کردن برخی از مسائل که بین فرقه‌ای نیست و هر دو فرقه آن را قبول دارند دیگر در بحث مقارن نمی‌گنجد. از جمله مسائلی که داور جلسه در قالب مثالی بیان کرد، بحث «کل فاعل مرفوع» بود با این رویکرد که این مسئله

شناسنامه نشست نقد و بررسی کتاب «قواعد التفسیر لدى الشيعة و السنة»

■ نویسنده: حجت‌الاسلام و المسلمین محمد فاکر میبیدی

■ کارشناسان در جلسه: نویسنده کتاب، دکتر منصور پهلوان؛ عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

■ کارشناس مجری: حمیدرضا یونسی

■ به همت: سرویس اندیشه خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)

■ با همکاری: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

■ مکان برگزاری: سالن کنفرانس خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)

■ زمان برگزاری: سه‌شنبه، ۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۸، ساعت ۱۴ تا ۱۶

رزومه حاضران در جلسه

(الف) نویسنده:



حجت الاسلام و المسلمین محمد فاکر میبیدی، فرزند علی اکبر در تاریخ ۱۳۳۸ / ۱۰ / ۲۰ خورشیدی، برابر با ۱۳ رجب ۱۳۷۹ قمری، در شهرستان میبید دیده به جهان گشود، در سه سالگی پدر خود را از دست داد و تحت سرپرستی مادر مؤمن و متدین خویش قرار گرفت. وی دوران کودکی خود را به دلیل محرومیت از نعمت پدر، با سختی و مشکلات پشت سر گذاشت. و دوران تحصیلات کلاسیک را با کار و فعالیت سپری نمود.

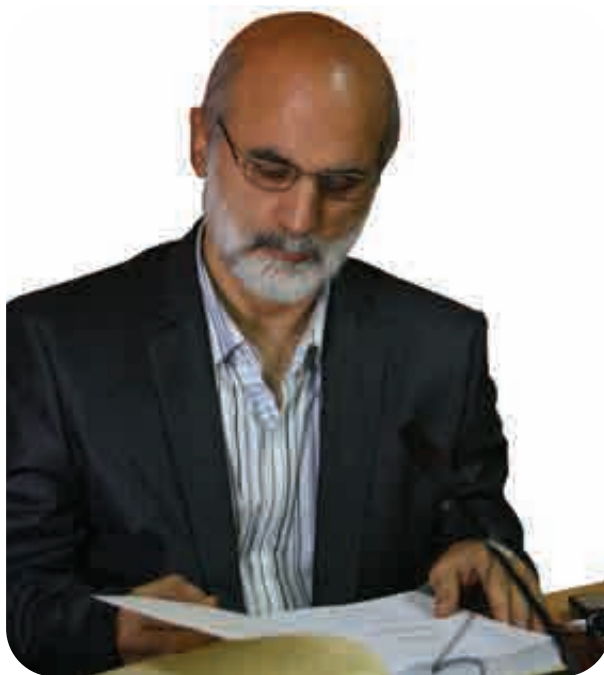
وی تحصیلات کلاسیک خود را تا ششم در مدرسه امام میبید به انجام رسانید، و در سال ۱۳۵۵، جهت تحصیل علوم دینی وارد حوزه علمیه میبید شد، و مقدمات، ادبیات، منطق و بخشی از دروس سطح را در آن حوزه فرا گرفت. در سال ۱۳۵۹ برای ادامه تحصیل، عازم حوزه علمیه مقدسه قم شد، در عید غدیر سال ۱۴۰۱، به همراه تعدادی از طلاب حوزه علمیه قم، به دست آیت الله العظمی حاج سید محمد رضا گلپایگانی، ملبس به لباس مقدس روحانیت شد.

حجت الاسلام و المسلمین فاکر میبیدی دروس سطح، دروس خارج و دروس تخصصی تفسیر و علوم قرآن را از محضر اساتید مبرز آن حوزه تلمذ نمود، و به اخذ مدارج علمی سطح ۴ در رشته فقه و اصول، دکترای تفسیر و علوم قرآن، و بالاخره دریافت گواهی تجزی در اجتهاد نائل آمد. در این دوره همچنین، دروس فلسفه، فلسفه تاریخ، روانشناسی، نهج البلاغه و تفسیر قرآن، که در آن زمان به صورت دروس جنبی برگزار می شد فرا گرفت.

تحلیلی بر سوگندهای قرآن، آیات الاحکام تطبیقی، قواعد التفسیر لدی الشیعه و السنه، فرزنانگان میبید (زندگی نامه تعدادی از دانشمندان،

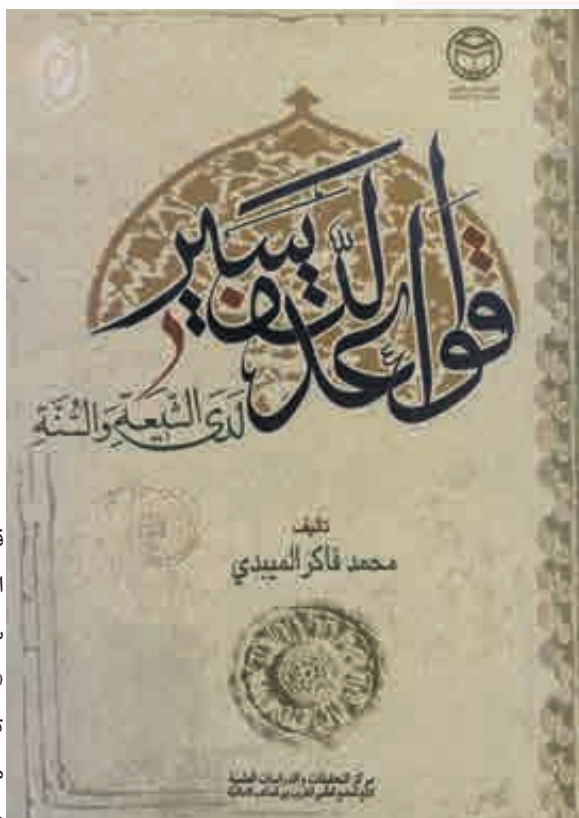
نویسندگان و شعرا میبید)، مراحل انس با قرآن، باز پژوهی آیات فقهی قرآنی، تفسیر آیات حج و مبانی تفسیر روانی، کتبی است که به همت این محقق به رشته تحریر درآمده است.

وی همچنین مقالاتی نیز ارائه داده که برخی از آن ها عبارتند از: الالهام فی قاعده الالزام، مسجد الجبیه (ما یصح السجود علیه) رساله ای در آنچه سجده بر آن صحیح است، به زبان عربی، حکم الاقرار بالقهر رساله ای به زبان عربی در بیان نفوذ حکم اقراری که با اعمال شکنجه گرفته شود، الفرق بین التفسیر التجزیئی و التفسیر الموضوعی و... .
(ب) منصور پهلوان:



دکتر منصور پهلوان در سال ۱۳۳۲ در تهران متولد شد. وی تحصیلات لیسانس، فوق لیسانس و دکترای خود را در دانشگاه تهران به پایان برد و تحصیلات حوزوی خود را نزد اساتید نامور تهران به انجام رسانید. سپس به عضویت هیئت علمی دانشگاه تهران در آمد و در گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات و معارف اسلامی به امر آموزش در مقاطع مختلف تحصیلی و امور پژوهشی پرداخت.

وی بالغ بر سی سال به تدریس علوم قرآنی، علوم حدیث و تأثیر قرآن و حدیث بر ادب فارسی و... اشتغال داشته و از وی تاکنون ده ها مقاله علمی - پژوهشی در مجلات داخلی و خارجی منتشر شده است. همچنین انتشار «تصحیح و تعلیق شرح نهج البلاغه کاشانی» در سه مجلد، «ترجمه و تصحیح کمال الدین صدوق» در دو مجلد، «پژوهشی در زمینه کتاب کافی و مؤلف آن»، «فرهنگ واژگان نهج البلاغه» و «کتاب نامه امام مهدی (عج) از آثار اوست»



قواعد تفسیر و کتب نگاشته شده در این زمینه، «نخستین کتب تألیف شده در زمینه فن قواعد تفسیر»، «کتب اهل تسنن با موضوع قواعد تفسیر»، «کتب مفسران تشیع با موضوع قواعد تفسیر» از دیگر مباحث بخش ورودی این کتاب به

شمار می‌آید. باب نخست این کتاب که با عنوان «قواعد کلی» است به دو فصل با موضوع «قواعد مشترک میان علوم» و «قواعد مشترک بین تفسیر و فقه» تقسیم می‌شود که در فصل نخست مطالبی از قبیل «تفاوت میان قرآن و زبان عرب»، «لزوم توجه به قرائن»، «معیار زبان در تفسیر»، «شروط اعراب قرآن»، «حقیقت و مجاز در قرآن کریم»، «استدلال‌های مخالفان وجود مجاز در قرآن»، «استدلال‌های موافقان وجود مجاز در قرآن کریم»، «اشتراک در قرآن کریم و دیدگاه علمای شیعه و اهل تسنن»، «ترادف در قرآن کریم»، «جایگاه کنایه و ماهیت آن و حکم کنایه در تفسیر قرآن» و «تضمین در قرآن و دیدگاه علمای شیعه و سنی» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فصل دوم از باب نخست کتاب که با موضوع «قواعد مشترک میان تفسیر و فقه» است، به بررسی مسائلی از قبیل «تخصیص قرآن با قرآن»، «تخصیص قرآن با سنت و دیدگاه شیعیان و اهل تسنن در این زمینه»، «کلیدهای تفسیر قرآن»، «مفهوم اطلاق و تقیید با ذکر دیدگاه علمای

معرفی کتاب: الف) کتابشناسی

کتاب «قواعد التفسیر لدی الشیعه و السنه» نوشته حجت‌الاسلام والمسلمین محمد فاکر میبیدی است که به زبان عربی و در ۴۷۲ صفحه نگاشته شده است و چاپ نخست

این کتاب با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه در سال ۲۰۰۷ میلادی به کوشش مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی وابسته به مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی منتشر شده است.

این کتاب دارای یک مقدمه نگاشته شده توسط مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علمی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی و درآمدی به قلم مؤلف و یک ورودی بحث است و مطالب اصلی کتاب در دو باب با عنوان «قواعد کلی» و «قواعد ویژه تفسیر» ارائه شده است. «جایگاه قواعد تفسیر و ضرورت تدوین آن»، «تعریف تفسیر در لغت و اصطلاح از دیدگاه مفسران و علمای شیعه و اهل تسنن»، «مراتب تفسیر»، «تعریف تأویل و رابطه آن با تفسیر»، «تعریف تأویل از دیدگاه علمای شیعه و اهل تسنن»، «معانی تأویل در قرآن» و «نسبت تأویل به تفسیر» از جمله مطالب بخش «المدخل» (ورودی بحث) کتاب است.

«تعریف قاعده از دیدگاه علما و مفسران شیعه و اهل تسنن»، «تعریف اصل و رابطه آن با قاعده»، «اصول و مبانی تفسیر»، «رابطه میان تفسیر و قاعده تفسیر»، «رابطه علوم قرآن با قواعد تفسیر»، «گزیده‌ای از تاریخ

نکرده‌اند، پس توجه به این نکته ضروری است که علمای شیعه و سنی مواضع و اندیشه‌های موافق آن‌ها در زمینه قواعد

و اصول تفسیر قرآن بیشتر از مواضع اختلاف بوده است.

با توجه به مقدمه‌ای که بیان شد، تألیف کتابی با موضوع قواعد تفسیر قرآن که به طور مشترک در بردارنده اندیشه‌های علما و مفسران شیعه و سنی باشد و موضع بی‌طرفی درباره افکار و اندیشه‌های آن‌ها در زمینه تفسیر قرآن داشته

باشد، بسیار ضروری به نظر می‌رسید. در همین راستا، حجت الاسلام و المسلمین «محمد فاکر میبیدی» مسئول گروه تخصصی تفسیر حوزه علمیه قم کتابی به زبان عربی با عنوان «قواعد التفسیر لدی الشیعه و السنه» (قواعد تفسیر نزد علمای شیعه و اهل تسنن) تألیف کرده است که در این کتاب تعریف تفسیر، قاعده و تأویل آیات قرآن را از دیدگاه علمای شیعه و اهل تسنن و بدون جانبداری خاصی مورد بررسی قرار داده است.

در بررسی محتوای کتاب به این نکته پی‌می‌بریم که مفسران با وجود مذاهب مختلف برای رسیدن به مفاهیم و مبانی مورد نظر قرآن به قواعد و اصول استوار و متینی در زمینه تفسیر تکیه می‌کنند و با بهره‌گیری از این قواعد، احکام و دستورات قرآنی را برای مسلمانان در عرصه‌های مختلف زندگی تفسیر می‌کنند. در این کتاب، قواعد تفسیر قرآن نزد علما و مفسران شیعه و سنی عاری تعصب مورد بررسی قرار گرفته است.

همچنین، با مطالعه این کتاب به این نکته پی‌می‌بریم که علمای شیعه و سنی از قواعد مشترکی برای تفسیر قرآن کریم بهره برده‌اند و علم تفسیر گام جدیدی برای ایجاد تقریب و هم‌سازگاری میان شیعیان و اهل تسنن است. در کتاب «قواعد التفسیر لدی الشیعه و السنه» برای فهم بهتر موضوع، بسیاری از آیات و احادیث ذکر شده است و این پژوهنده، آراء و اقوال بسیاری از بزرگان و مفسران مشهور جهان اسلام اعم از شیعه و سنی را در بخش‌های مختلف کتاب ذکر کرده است.

شیعه و سنی»، «مفهوم قاعده و نقش آن در تفسیر قرآن»، «مفهوم وصف و شرط در قرآن کریم با ذکر دیدگاه علمای شیعه و سنی» و «وجوه استعمال فعل امر و نهی در قرآن»

اختصاص دارد.

باب دوم کتاب به موضوع «قواعد مختص تفسیر» اختصاص دارد که «حجیت ظواهر قرآن (مبنا قرار دادن معنای ظاهری قرآن) با ذکر دیدگاه علما و مفسران شیعه و سنی»، «گفتمان قرآنی»، «نسخ در قرآن»، «موضع مفسران شیعه و سنی درباره تفسیر به رأی»، «اسباب نزول آیات قرآن»، «تعریف تفسیر موضوعی از نظر علمای شیعه و سنی»، «رشد تفسیر موضوعی قرآن»، «اقسام و قواعد تفسیر موضوعی» و «مسائل و امور ضروری در زمینه تفسیر قرآن» از دیگر مباحث باب دوم این کتاب است.

ب) معرفی محتوایی

قرآن کریم کلام خداوند متعال، معجزه رسول اکرم (ص) و منبع اصیل شریعت اسلامی است که دارای مبانی و آموزه‌های ارزشمندی است که انسان را به سوی مدارج عالی و هدایت سوق می‌دهد و درهای سعادت را به روی انسان باز می‌کند. قرآن کریم به زبان عربی بر نبی مکرم اسلام (ص) نازل شد و این کتاب مقدس دارای سبک، بلاغت، الفاظ و معانی قوی، فاخر و جذابی است، به طوری که قوم عرب از آوردن آیه‌ای به سبک قرآن عاجز بودند.

قرآن کریم نهایت اعجاز و غایت ایجاز است و به زبانی نازل شده است که لفظ واحد آن دارای چند معنی است که باید شرح و تفسیر داده شود؛ بنابراین فهم مبانی قرآن و تفسیر کلام خدا نیازمند اصول و قواعدی است که بدون رعایت این اصول و قواعد لازم، تفسیر قرآن از مبانی اصلی آن منحرف می‌شود و بدین ترتیب باید علمی برای تبیین قواعد و ضوابط تفسیر قرآن تأسیس شود.

از سوی دیگر، علما و مفسران مسلمان اعم از شیعه و سنی در قرن‌های گذشته، کتاب‌های ارزشمندی در زمینه قواعد تفسیر قرآن تألیف کرده‌اند اما، این علما در سخنان و اندیشه‌های خود جانبداری کرده و در بیان افکار خود به آراء و اندیشه‌های سایر علما توجهی

مشروح نشست نقد و بررسی کتب برگزیده قرآنی

قواعد التفسیر لدی الشیعة و السنة

کتاب این هست که در حقیقت از يك مقدمه و دو باب تشکیل شده که به زبان عربی است. در مقدمه طبعاً به کلیات تعاریف و از جمله تعریف قاعده اصول، ضوابط و حتی تعریف تفسیر، تأویل و آنچه که طبعاً در سراسر کتاب به آن نیاز بود پرداخته شد.

عنوان باب اول «قواعد عمومی» هست که خود به دو بخش؛ قواعد مشترک بین همه علوم و قواعد مشترک بین فقه و تفسیر تقسیم شده است. باب دوم هم از دو بخش تشکیل شده است که در فصل اول قواعد عمومی نسبت به تفسیر، قطع نظر از این که موضوعی باشد یا ترتیبی و در بخش دوم به اموری از قواعدی که خاص تفسیر موضوعی است، پرداخته شده است. در حقیقت چهار بخش عمده کتاب به این شکل هست که یک بخش قواعد مشترک بین همه علوم از جمله تفسیر،

حجت‌الاسلام والمسلمین فاکرمیبدی: کتابی که پیش روی شماست به عنوان «قواعد التفسیر لدی الشیعة و السنة» در حقیقت به سفارش «المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه» تدوین شده است. حدوداً سال ۸۴ بود که چنین تقاضایی داده شد تا در خصوص قواعد تفسیر به صورت مقارن و بررسی همزمانی از دیدگاه‌های مکتب تشیع و مکتب اهل سنت کتابی تدوین شود. در این خصوص طرحی تهیه شد و در شورای تدوین این مجمع به تصویب رسید. از ابتدا باید عرض کنم که نویسنده باید در چارچوب مصوب قلم می‌زد.

بعد از تصویب آن طرح طبعاً خیلی نمی‌شد آزادانه به برون از آن چارچوب رفت و آمد کرد. طرح که به تصویب رسید بر همین چارچوب بنا شد که تدوین شود و ما نیز شروع به تدوین کردیم. شاکله اصلی



کریم قرار گیرد. تحقیق کردن در تفسیر و در فهم قرآن کریم کار بسیار ارزشمندی است، غیر از این که ما به قرائت قرآن و به صوت و لحن می پردازیم، پرداختن به معنا و تفسیر و بحث مهمی مثل قواعد تفسیر، کاری ارزشمند و گرانبهاست که در این زمینه سابقه تألیف و تصنیف فراوان وجود دارد و برخی از آن ها را آقای فاکر در کتاب اشاره کرده اند و این کتاب ها موجود است و جناب ایشان با استفاده از آن ها اثر ارزشمندی را تألیف کرده اند تا کسانی که می خواهند تفسیر بنویسند و یا تفسیری را ارزشیابی کنند، بدانند چه نکاتی را باید مورد نقد و بررسی قرار دهند.

بنده سالیان درازی است که به تدریس علوم قرآنی در دانشگاه تهران مشغول هستم، شاید متجاوز از ۲۵ سال و مباحث اصول و منطق و علوم قرآنی و ادبیات را مورد درس و بحث و فحص قرار داده ام و به هر حال سابقه ای در این کار دارم که به این کتاب مربوط می شود، خواستند تا نقد و بررسی از این کتاب به عمل بیآوریم. طبعاً در چنین جلسه ای ما باید مطالبی را مطرح کنیم که آقای فاکر را به نطق بیآورد و از محضر ایشان بیشتر استفاده کنیم. به هر حال جلسه نقد و بررسی باید همین گونه باشد و با طرح و سؤال و انتقاد و اشکال همراه باشد گرچه محسنات کتاب واقعا به قدری است که واقعا جاری تقدیر دارد.

اولین انتقادی که به این کتاب وارد است به عنوان آن است. به عقیده من عنوان کتاب حاوی غلط فاحشی است. عنوان کتاب «قواعد التفسیر لدی الشیعه و السنه» است. «سنت»؛ یعنی روش و لفظ سنت در مقابل شیعه نیست، یا اهل سنت می گویند که معنی دارد؛ یعنی پیروان سنت، ولی سنت خالی یعنی چه؟ مثلاً بگوییم این آقا سنت است، نمی توان اینگونه گفت. شاید غفلتی صورت گرفته و ان شاء الله برای چاپ بعدی اصلاح شود؛ مثلاً بگوییم: «لدی الشیعه و اهل السنه» یا تعبیر دیگری به کار ببریم. مرحوم علامه عسکری در این قبیل موارد «مدرسه اهل البیت و مدرسه الخلفاء» به کار می بردند که شاید به جهاتی هم برتری داشته باشد؛ زیرا حقیقتاً ما در خود «سنت» هم بحث داریم. اگر مقصود از سنت روش پیغمبر اکرم (ص) است ما که سنی تر هستیم؛ یعنی ما شیعیان سنت پیغمبر اکرم (ص) را قبول داریم ما این

بخش دوم قواعد مشترک بین فقه و تفسیر، بخش سوم قواعد تفسیر بطور مطلق و بخش چهارم قواعد اختصاصی تفسیر موضوعی است. در حقیقت در هر فصل و بخش به تعدادی از مهم ترین قواعد بر اساس همان مصوبه مجمع پرداخته شده که به طور میانگین در هر بخش یا فصل به ۱۰ قاعده توجه شده و مجموعاً به ۴۰ قاعده پرداخته شده است. شاکله اصلی بحث این است که عناوین قواعدی که در متن کتاب مورد بحث قرار گرفته در قسمت هایی از آن که مربوط به عموم مباحث؛ مانند فقه، تفسیر (به طور مطلق یا اختصاصی) است.

نکته ای که لازم به ذکر است این که ممکن است به ذهن برسد که قواعد مشترک یا قواعد عمومی می تواند خارج از حیطه بحث باشد ولیکن مهم این است که ما آنچه که در رابطه با فهم قرآن کریم به آن نیاز داریم و نقش عمده در فهم قرآن کریم دارد، آن ها را مد نظر داشته باشیم، حال این قاعده می خواهد در اصول الفقه بحث شده باشد یا در فقه بحث شده باشد یا در فلسفه و ادبیات. آنچه که مهم است این که اگر ما قرآن کریم را در میان قرار دهیم و بخواهیم از متن این کتاب مطلبی را استنباط کنیم به چه قواعدی نیاز داریم تا ما را به آن فهم برساند، هر قاعده ای که در آنجا نیاز بوده، آورده شده است. حال ممکن است این قاعده در اصول بحث شده باشد یا نشده باشد در فقه و ادبیات

بحث شده باشد یا نشده باشد، بنابراین مَحَطِّ اصلی بحث ما در اینجا این است که نقش آن قاعده در فهم قرآن چه مقدار بوده و چقدر کارایی دارد. سابقه این کتاب نیز به این شکل است که قبل از انتشار در دبیرخانه دین پژوهان برگزیده شد، بعد از انتشار کتاب فصل (بهار ۸۶) جمهوری اسلامی شد، بعد از آن کتاب سال و سال گذشته هم در نمایشگاه بین المللی قرآن کریم به عنوان تحقیق برتر برگزیده شده است.

دکتر پهلوان: ضمن عرض تبریک خدمت آقای فاکر برای تألیف این کتاب ارزشمند و مفید، امیدوارم که در زمینه علوم قرآنی و علمی که به این کتاب شریف مربوط می شود، کتاب هایی از این قبیل هرچه بهتر و بیشتر تألیف شود و مورد استفاده دانشجویان و علاقه مندان به قرآن



دکتر پهلوان:

اولین انتقادی که به این کتاب وارد است به عنوان آن است. به عقیده من عنوان کتاب حاوی غلط فاحشی است. عنوان کتاب «قواعد التفسیر لدی الشیعه و السنه» است. «سنت»؛ یعنی روش و لفظ سنت در مقابل شیعه نیست، یا اهل سنت می گویند که معنی دارد؛ یعنی پیروان سنت، ولی سنت خالی یعنی چه؟



م د ر س ه

الخلفاء» یا بالعکس

مطرح شد، ولی آنچه به هر صورت

ویراستار پیشنهاد کرده بود و شورای تدوین

مجمع در نهایت پذیرفت، عنوانی است که در روی جلد

آمده است. گرچه در نهایت با در تقدیر گرفتن مضاف همه مشکلات

حل می‌شود. البته کمی هم ارائه این نام به دلیل رعایت قافیه آن بوده

است و الا عنوان پیشنهادی من عنوان دیگری بوده است.

ما زمانی که می‌گوییم بحث مقارن باشد، اعم است از این‌که مخالف

باشد یا مثالی، ما می‌خواهیم بگوییم که ای اهل سنت، شما اگر در این

مسئله که در رابطه با قرآن کریم است و در فهم آن نقش دارد، این

صحت‌ها را مطرح کردید، شیعه هم همین حرف‌ها را که شما می‌زنید

قبول دارد یا حرفی شبیه به این دارد. به نظر می‌رسد با این بررسی

همزمانی می‌توانیم به اشکال دکتر پهلوان پاسخ دهیم. شما عنایت

دارید که در فقه مقارن هم که معروف و مشهور است و حتی رشته

تحصیلی هم دارد اگر بخواهیم فقه مقارن محض داشته باشیم،

نمی‌شود، چرا؟ به دلیل این‌که تا صحبت می‌شود شیعه این را می‌گوید،

بیان می‌شود که کدام مرجع شیعی؟ شما می‌گویید شیعیان خودشان با

هم اختلاف دارند و اهل سنت هم با هم اختلاف دارند.

دکتر پهلوان: بله، راجع به فقه مقارن که فرمودند، بحث دارد؛ مثلاً

فرض بفرمایید که وضو نزد شیعه چه جور است و نزد اهل سنت چه جور

است؟ اینها مباحثی است که مصادر ما از معصومین (ع) و بخصوص از

امام جعفر صادق (ع) به دست ما رسیده ولی مصادر آنان از کعب الاحبار

و ابوهریره به دستشان رسیده است که آنها یا از خودشان است یا به

اصطلاح ناقل از پیغمبر (ص) بودند. به هر حال اختلاف ایجاد می‌کند.

سنت را روی دیده

می‌گذاریم، اما اگر مثلاً

مقصود از «سنت» روش شیخین

باشد؛ خلیفه اول و دوم که قاعدتاً هم

همین طور است، ما سنی نیستیم.

وقتی که به حضرت علی (ع) عرضه

داشتند که آیا حاضر است با قرآن و روش

پیغمبر (ص) و سنت شیخین خلافت کند، حضرت

علی (ع) فرمودند که سنت شیخین را نه، اما عثمان گفت بله من سنت

شیخین را قبول دارم؛ یعنی عثمان با پایبندی به سنت شیخین

حکومت را پذیرفت، بنابراین هیچ دور نیست که مقصود از سنت یا

سنی که گفته می‌شود، کسانی باشند که پیروان آن دو خلیفه باشند و

سنت و روش آن‌ها را در دین متبع می‌دانند و الا اگر سنت پیغمبر (ص)

باشد که ما خودمان و همه فرق اسلامی به سنت پیغمبر (ص) پایبند

هستیم. به هر حال «لدى الشيعة و السنة» غلط است و باید مثلاً «لدى

الشيعة و اهل السنة» باشد.

حجت الاسلام والمسلمین فاکر مبیندی: با تشکر از دکتر پهلوان،

سخن ایشان از یک جهت صحیح است و از یک جهت عنوان کتاب قابل

توجیه است. آن طرح اولیه‌ای که از کتاب ارائه کردیم خالی از عنوان

کتاب بود؛ یعنی عنوان تحقیق به طور مضمونی «قواعد تفسیری به

صورت مقارن» بود و آنچه که در هویت کتاب مؤثر بوده و بنا بوده از نظر

نویسنده رعایت شود، مقارن بودن بحث‌هاست. اگر جناب پهلوان

عنایت کرده باشند، در درون متن «رأى الشيعة ورأى اهل السنة» مطرح

است، منتهی در عنوان کتاب حتی ابتدا خودم «قواعد التفسیر فی

مدرستین» را پیشنهاد کردم یا «قواعد التفسیر لدى مكتب اهل البيت و

خودتان را تا برآمدگی پیشین (هر دو پا) مسح کنید» (سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۶)

می دانید در این آیه شریفه برای این که به بحث فقه برسیم باید ادبیات دخیل کنیم. اگر کسی بیاید و بگوید «ارجلکم» که برخی از اهل سنت با عطف بر «رئوس» این قرائت را عنوان کردند. بعضی «ارجلکم» خواندند چون «واو» را استینافیه گرفتند و «ارجل» هم مبتدا می شود. یک دیدگاه هم هست که «ارجلکم» خوانده است که با توجه به همین اعراب منصوب دو قاعده فقهی متفاوت به دست آمده است.

اهل تشیع با عطف «ارجل» بر محل «رئوس» در نتیجه مسح را استخراج کرده و اهل سنت با عطف «ارجل» بر «وجوه»، غسل را نتیجه گرفته اند؛ لذا با همین بحث ادبی مصداقی و جزئی با همه این که ما قبول داریم که «کل فاعل مرفوع» و همه ما قبول داریم که «إِنَّ» و «أَنَّ» نصب اسم می دهد و رفع خبر، ولی در مصداق جزئی شیعه حرف خاص خود و اهل سنت هم حرف خاص خودش را دارد. از همین جا که ما پا را در وضو مسح می کشیم و اهل سنت می شویند به عنوان غسل، نتیجه می گیریم که بحث ادبیات هم داخل در مباحث مقارن هست. این دو دریافت در مورد مسح و غسل ارجل ناشی از قرائت هم نیست؛ چون قرائت هم یکی است و آن هم نصب ارجل است ولی بحث در توجیح ادبی است که اهل سنت می گوید با عطف ارجل بر وجوه نتیجه غسل است و شیعه می گوید با عطف ارجل بر محل رئوس نتیجه مسح می شود.

پس این دو دیدگاه ناشی از ادبیات است و با «کل فاعل مرفوع» هم حل نمی شود. در هر صورت بحث ادبی و نحوی در اینجا نقش دارد و ما نیز می خواهیم بدانیم که شیعه چه می گوید و اهل سنت چه می گوید، نتیجه دو قرائت و دو دیدگاه هم دو نوع حکم فقهی است و ما اگر همین مقدار را در مباحث ادبیات داشته باشیم، فکر می کنم که جای بحث خواهد داشت. در بحث حقیقت و مجازی که در کتاب عنوان شده است، بحث بسیار جالب و شدیدی از قدیم الایام مطرح بوده و حتی یکی از عوامل انشقاق معتزله و اشاعره در همین بحث حقیقت و مجاز بوده که بحث شد آن صفاتی که ما به خلق نسبت می دهیم و در عین حال به خالق نسبت می دهیم، برای کدامیک حقیقت و برای کدامیک مجاز است؟ مثلاً می فرماید خدا رحیم است، انسان هم رحیم است. خدا خالق است، فلان فرد هم خالق است، خدا فاعل است، انسان هم فاعل است، آیا استعمال و استخدام این لفظ برای انسان مجاز است و نسبت به خدا حقیقت و یا نسبت به انسان حقیقت است و برای خدا مجاز است؟ در همان زمان اشاعره تا بیاید در فرقه مذهبی حنبلیه و ابن تیمیه و

در فقه مقارن اگر کسی استاد باشد و طبق مذاهب اربعه بلکه مذاهب خمسه بیاید مسائل را تقریر کند و توضیح دهد، با هم مقایسه کند و اختلاف و اشتراکاتش را بگوید، این خوب است ولی در مسائل علمی که اصلاً ربطی به مذهب ندارد و چه ما شیعه باشیم و چه سنی باشیم آنها را قبول داریم، تفاوتی نمی کند؛ مثلاً یکی از محسنات ما در حوزه های علمیه و یا در دانشگاه ها این است؛ زمانی که ادبیات می خوانیم هیچ وقت نمی گوییم؛ مثلاً این کتاب «هدایه» نوشته کیست، این کتاب «تصریف» تألیف کیست؟ این شرح ابن عقیل از سنی است یا شیعه؟ اصلاً این حرف ها را نمی زنیم؛ چون اینها چه شیعه باشند، چه سنی، یک جور از ادبیات عرب و لغت بحث کرده اند و ما هیچ وقت بحث نمی کنیم.

ما برای کتاب «قاموس» فیروزآبادی اعتبار قائلیم نه به این جهت که مذهب حنفی یا حنبلی یا شیعی دارد. بنابراین در مباحثی که جای بحث دارد؛ مثل مبحث ولایت، توحید، صلوه و... اگر بگوییم عقاید شیعه این است، عقاید سنی این است و عقیده شیعه برتر است به این دلیل، این خیلی خوب است ولی در یک سری قواعدی که در طی قرن ها درس و بحث به دست ما رسیده است و علمای ما هم متعصب نبودند تا بگویند که این کتاب نحو را چون احمد بن مالک نوشته است ما این را نمی خوانیم یا تدریس نمی کنیم، جای این گونه بحث ها نیست.

شما ملاحظه بفرمایید که «مطول» تفتازانی را بدون هیچ تعصبی می خوانیم و نمی گوییم که این کتاب قول اهل تسنن است. مطول، مختصر، معانی و بیان، اصلاً بحث مذهبی ندارد، حال می خواهد شیعه نوشته باشد یا سنی، اصلاً بحث مکتبی ندارد و بحث علمی است و هر کس هم که گفته و نوشته است، خدا پدرش را بیامرزد و ما هم می خوانیم و این که بگوییم تفتازانی سنی است و ببینیم شیعه چه می گوید، فکر صحیحی نیست.

حجت الاسلام والمسلمین فاکر میبیدی: همه مباحث ادبی از قبیل «کل فاعل مرفوع» نیست یا چنانکه فقه هم همه اش از قبیل «الصلوه واجبه و الوضوء واجبه» نیست. گاهی وقت ها بحث در جزئیات، مصداق و دیدگاه های ادبی هم ممکن است باشد. حالا من به عنوان نمونه، عرض می کنم. آیه معروف و ضومی فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید چون به عزم) نماز برخیزید صورت و دستهایتان را تا آرنج بشوید و سر و پاها



فرق اهل تسنن بعضی؛ مجاز را اعمال می‌کنند؛ مثل معتزله و بعضی‌ها هم مثل اشاعره اعمال نمی‌کنند. چنانچه مثلاً در تفسیر «کشاف»، زمخشری راه و رسم معتزلی را پیاده کرده و در تفسیر «بیضاوی» که یک بازنویسی از تفسیر کشاف است، راه و روش اشاعره را پیاده کرده و این‌ها اختلافاتی بین خودشان؛ یعنی اهل سنت است. در بین شیعه هم این اختلاف نظر وجود دارد، شیعه یاسنی در بحث حقیقت و مجاز نظر بخصوصی ندارد؛ اصلاً این بحث مکتبی نیست. اما درباره کاربرد مباحث ادبی که فرمودند، درست است بحث اعراب خیلی مدخلیت دارد، همین طور که راجع به آیه وضو مسح فرمودند می‌توان «ارجل» را عطف به محل یا عطف به مجرور دانست و معانی آن هم متفاوت است، اما بحث ما این است که موضوعات بلاغت و اعراب و نحو مربوط به علوم ادبی است و به مکتب خاص شیعه یا اهل تسنن اختصاص ندارد.

آقای فاکر در این کتاب نوشته‌اند: ببینیم رأی اهل سنت در زمینه اعراب و نحو چیست؟ رأی سنت می‌گوید که کسی که می‌خواهد قرآن را بفهمد باید به لسان عرب توجه کند، رأی شیعه همین است، چه کسی گفته که لازم نیست؟ به عقیده ما این سخن درستی نیست. البته جنبه‌های مثبت این کتاب آنقدر هست که ما فی الجمله و درست از این کتاب تعریف کنیم. بنده عرض می‌کنم این‌که ما بیابیم در همه مباحث بگوئیم رأی شیعه این است و رأی اهل سنت این است حتی در مباحث جدول ضرب و دو و تا چهار تا حتی در مسائل فاعل و مفعول و

بعدش

بیابید تا برخی از عرفا از جمله ابن

عربی و بیابیم نزدیک‌تر حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی

علیه) در آن طرف مرحوم مصطفوی این‌ها همه معتقدند که آن طرف حقیقت است و این سومجاز در حالی که همه مفسران و علوم قرآنی‌ها و بسیاری از فقها درست عکس آنها را می‌گویند و معتقدند که در این سمت حقیقت و آن سمت مجاز است. می‌خواهم بگویم که همین بحث هم در حوزه مباحث مقارن مطرح است و در بحث قرآنی هم می‌آید و در بحث حدیثی و کلامی هم می‌آید، می‌خواهم بگویم جای بحث بین الفریقین وجود دارد و این‌گونه نیست که همه اهل سنت یک سخن داشته باشند و همه تشیع هم یک سخن داشته باشند، بله، این‌که ممکن است این طرف هم موافق آن طرف باشد، این سخن حقی است و ما هم می‌پذیریم، اما اینجا ما الآن در صدد این هستیم که ببینیم مجموع اهل سنت در فلان مورد چه سخنی دارند و شیعه در اینجا آیا سخنی دارد یا ندارد و اگر دارد آیا همان است یا چیز دیگری است؟

دکتر پهلوان: در مورد حقیقت و مجاز آن یک بحث علمی است و



جای

بحث دارد، اما راجع

به بحث‌هایی که اصلا ارتباطی ندارد به

شیعه بودن یا سنی بودن، فکر می‌کنم این خودش موجب اختلاف است. در حقیقت مادر مباحث فیزیک نمی‌گوییم رأی شیعه این است یا رأی سنی این است، چنین چیزی نداریم یا در مباحث فلسفه، اگر ما راجع به اصالت وجود یا اشتراك وجود بحث می‌کنیم به هر حال هم شیعیان بعضا چنین تصوراتی دارند و هم اهل تسنن، رد و اثبات ما به واسطه این‌که آن‌ها شیعه هستند یا سنی نیست. به نظر من در این کتاب قدری در این قسمت زیاده‌روی شده است، خواسته‌اند مقارنه ایجاد کنند حتی در مباحثی که مشترك است در مباحثی که اصلا احتیاج ندارد و ما حرف آن‌ها را قبول داریم و آن‌ها هم حرف ما را قبول دارند. این‌که دیگر احتیاج به تفکیک ندارد. به عنوان نمونه در علم لغت در صفحه ۶۱، در علم اعراب در صفحه ۷۱، در حقیقت و مجاز در صفحه ۸۲ و جاهای دیگر این‌گونه مسائل مطرح شده است.

حقیقت و مجاز مطلبی است که بین شیعه و اهل سنت مشترك است؛ مثلا در اعراب ما يك مطلب داریم، نمی‌خواهم بگویم اختلاف نیست، بلکه همان مقداری که در بین شیعه و سنی اختلاف است در

این قبیل حرف‌ها، این صحیح نیست.

ما کتب بسیاری در منطق داریم، آیا کسی می‌گوید «اساس الاقتباس» رأی شیعه در منطق است. این کتاب تألیف خواجه نصیرالدین طوسی است. آیا کسی از مذهب ملا عبدالله که نویسنده حاشیه است و یا صاحب مطالع، سؤال می‌کند که مذهب فکری‌اش چه بوده است. در منطق و ادبیات و نحو و صرف و بلاغت و بدایع القرآن کسی نمی‌آید راجع به مذهب صحبت کند. اینها مباحث علمی است.

ما در مباحث تقریب بین مذاهب دوست داریم با اهل تسنن صحبت و بحث کنیم و عقاید خود را بگوییم و آن‌ها نیز عقاید خود را بگویند و به راه صحیح و وحدتی برسیم، این حرف بسیار خوبی است، ولی اشکالی در این کتاب به نظر من وجود دارد و آن این‌که طرح بحث شیعه و سنی گاهی خود موجب خلاف و شقاق می‌شود. مثلا ما در نحو قول شیعه و سنی نداریم و اگر «الفیه» ابن مالک هست، خوب الفیه را هم شیعه و هم سنی می‌خواند. مرحوم آیت‌الله بروجردی الفیه را حفظ بودند؛ از ابتدا می‌خواندند از آخر می‌خواندند و به دانشجویان و طلاب نیز توصیه می‌کردند، «جامع المقدمات» یا کتاب‌هایی که در لغت است بخوانند. طرح این مباحث که این کتاب لغت را علما و لغویین شیعه نوشته‌اند یا علمای اهل سنت صحیح نیست.

بله اگر بحثی باشد که مربوط به تفسیر است و امامت و ولایت است،

نباید که خلاف و شقاقی باشد، ما می‌خواهیم ببینیم در این بحث شیعه چه می‌گوید و اهل سنت چه می‌گوید، حتی اگر در نهایت با اندک اختلافی يك سخن بگویند.

شما عنایت دارید که در فقه مقارن هم که معروف و مشهور است و حتی رشته تحصیلی هم دارد اگر بخواهیم فقه مقارن محض داشته باشیم، نمی‌شود، چرا؟ به دلیل این‌که تا صحبت می‌شود شیعه این را می‌گوید، بیان می‌شود که کدام مرجع شیعی؟ شما می‌گویید شیعیان خودشان با هم اختلاف

دارند و اهل سنت هم با هم اختلاف دارند. اگر

این‌گونه باشد، پس هیچ جا ما نداریم که در

مسئله‌ای تمام شیعه با تمام اهل سنت درست

روبروی هم باشند. اتفاقاً همین اخیراً

مقاله‌ای در خصوص وضو از نگاه دو

مدرسه نوشته‌ام و جلی نبود که تمام اهل

تشیع با تمام اهل سنت مقابل هم باشند؛

جایی شیعه با حنفیه با هم هستند و

مالکیه جداست، جای دیگر مالکیه با

شیعه همرا هست و حنبلیه جداست و به

همین صورت، حتی در خود شیعه هم اختلاف

بین علمای خودمان هم اختلاف هست که آیا این حقیقت است یا مجاز؟، در بین خود علمای اهل تسنن هم اختلاف است. حقیقت و مجاز که بحث مکتبی شیعه و سنی نیست که ما در این زمینه بخواهیم بحث کنیم. البته این کتاب از اسلوب نیکویی برخوردار است؛ یعنی در همه فصولش اقوال شیعه و سنی را آورده است و در بعضی از فصول هم که احتیاج نبوده که این مقارنه را بین این دو مذهب ایجاد کنند، ایجاد شده است حالا بد نیست نظر آقای فاکر را بشنویم که آیا خودشان این مطلب را قبول دارند یا این‌که معتقدند در تمام این موارد لازم بوده که وارد بحث شوند؟

حجت‌الاسلام والمسلمین فاکر میبدی: دکتر پهلوان به نکته دقیقی

اشاره کردند، منتهی آنچه مد نظر نویسنده و همچنین مجمع تقریب

بوده در حقیقت دفاع از مسئله‌ای بوده که به نوعی به ساحت شیعه وارد

می‌شد و آن این‌که شیعه در این زمینه یا در فلان زمینه کاری نکرده،

حرکتی نداشته و سخن و حرفی ندارد و آنچه هست از دانشمندان اهل

سنت است. حتی عنایت دارید که مرحوم آقای معرفت کتاب «التمهید»

را نوشت که بصورت جدی شاید دومین اثر در عالم تشیع در مباحث

علوم قرآنی بود که قبلش مرحوم آیت‌الله خوبی در «البیان» مباحثی را

پرداخته بودند و مرحوم معرفت می‌فرمود که من برای این‌که دیگر گفته

نشود که شیعه سخنی برای گفتن ندارد این مباحث را مطرح کردم.

نکته دیگر این‌که در مباحث مقارن آنچه مد نظر هست این‌که ما دو

دیدگاه، دو مکتب یا مدرسه را به صورت هم‌زمانی یا در کنار

هم مطرح کنیم. برخی شاید همین الآن هم، چه در حوزه و

چه در دانشگاه به این سمت بروند که ما جایی می‌توانیم

بحث مقارن داشته باشیم که اختلافی وجود داشته

باشد؛ یعنی لزوماً ما باید بیابیم مسئله‌ای بین

الطرفینی که آن‌ها در يك سمت طناب را

می‌کشند و این‌ها در سمت دیگر را به هم

نزدیک کنیم. این عملاً تقریب

می‌شود، ما در اینجا فعلاً صحبت

تقریب محض یا وحدویت نداریم، بلکه

مقارن بحث کردن است. همان‌طور که خود دکتر

پهلوان هم مستحضر هستند، فرق بین بحث مقارن و

بحث تقریبی است، در بحث‌های تقریبی لزوماً باید خلاف و

شقاق باشد تا بیابیم این‌ها را به هم نزدیک کنیم. در بحث مقارن لزوماً



ایشان هم توجیه‌شان را فرمودند، من موارد دیگری نیز یادداشت کرده‌ام و فکر نکنم مجال جلسه فرصت بیان آن‌ها را داشته باشد. مطلب دیگر این است که آقای فاکر برای این‌که بتواند رأی شیعه را استخراج کند گاهی، از کسانی نقل کرده‌اند که شاید زیننده مقارنه نباشد؛ مثلاً در صفحه ۲۴۵ این کتاب راجع به وجوه استعمال «امر» در قرآن از بعضی از شیعیان نقل شده است که برای «امر» ۲۴ معناست (و جاء فی اصول الفقه ان صیغه الامر و نحوها تستعمل فی الموارد المختلفه) و چند مورد را هم ذکر کرده‌اند. به پاورقی که نگاه می‌کنید، نوشته شده است «الحسینی الیزدی السید مرتضی، کتاب عنایت الاصول». این‌که نویسنده از برخی از محققان شیعه ۲۴ معنا برای «امر» آورده است، این ۲۴ معنا را همین آقای یزدی از کتاب «الاتقان» سیوطی نقل کرده است. سیوطی آن جا ۲۴ معنای مجازی و (۱ معنای حقیقی برای امر بیان کرده است.

این‌گونه نقل قول کردن چه ارزشی دارد؟ این‌که ما از نویسنده‌ای که خودش منابع و مآخذش متون ادبیات و نحو و صرف و اصول و این جور چیزها بوده، نقل کنیم و به گوئیم رأی شیعه این است، اگر رأی شیعه را نقل نمی‌کردیم که بهتر بود.

من نمی‌خواهم جسارت به آقای یزدی نویسنده محترم کتاب «عنایت الاصول» داشته باشم، او فردی محترم، ولی زمانی که می‌خواهیم رأی شیعه را نقل کنیم در جایی که ده‌ها و صدها متن راجع به معنای «امر» نوشته شده و متأخرین هم از روی آن‌ها نوشته‌اند، خوب است از آن متون نقل کنیم.

مثال‌های این موضوع بسیار است؛ مثلاً

«امر» به معنای تعجیز: «فَاتُوا

بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ؛ اگر راست

می‌گویید سوره‌ای

مانند آن

بیاورید»

(سوره مبارکه یونس، آیه شریفه

۳۸)؛ یعنی نمی‌توانید، بیاورید. این فعل امر دلالت بر تعجیز دارد. یا

مثلاً امر به معنای انذار است: «قُلْ تَمَتَّعُوا؛ بگو بر خوردار شوید» (سوره

مبارکه ابراهیم، آیه شریفه ۳۰)، شما از کفر خود برخوردار باشید «فَإِنَّ

مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ؛ که قطعاً بازگشت شما به سوی آتش است» (سوره

است.

ما زمانی که می‌گوییم بحث مقارن باشد، اعم است از این‌که مخالف باشد یا مثالی، ما می‌خواهیم بگوئیم که ای اهل سنت، شما اگر در این مسئله که در رابطه با قرآن کریم است و در فهم آن نقش دارد، این صحبت‌ها را مطرح کردید، شیعه هم همین حرف‌ها را که شما می‌زنید قبول دارد یا حرفی شبیه به این دارد. به نظر می‌رسد با این بررسی هم‌زمانی می‌توانیم به اشکال دکتر پهلوان پاسخ دهیم.

دکتر پهلوان: بله، می‌شود به این ترتیب پاسخ داد؛ یعنی

نوعی توجیه کرد، ولی اگر می‌گوییم «کل فاعل مرفوع»،

نمی‌توانیم در ذیل این بحث بگوئیم نظر شیعه

در این باب چیست و رأی اهل سنت چیست؛ زیرا

«کل فاعل مرفوع» قولی است که جملگی

برآند مثل «دو دو تا، چهار تا» و شیعه و

سنی در اینجا رأی بخصوص ندارد. این‌که

باید به لغت مراجعه شود یا این‌که باید به

اعراب و نحو توجه کرد یا مباحث منطقی،

بحثی در آن نیست. رأی شیعه و سنی در

مباحث

لغوی، منطقی و اصولی نیازمند تفکیک

نیست و خود موجب تفرقه و تشتت است. من نظرم را عرض کردم و

اهل سنت هست. ما حتی اگر در مباحث ادبی بگوییم «کل فاعل مرفوع عند الشیعه و السنه بمنزله السواء» اصلا فرقی نیست، اما نمی‌توانیم بگوییم معانی امر در شیعه و سنی یکسان است. شاهد بر این مطلب هم این‌که هیچ عالم اصولی شیعه و هیچ فقیه شیعی نیامده که بگوید این معنا را که علما بحث کردند، دیگر چه نیازی دارد که ما بحث کنیم. چون اصول شیعه بر مبنای دفاعی صورت گرفته و متأخر از اهل سنت است و این در حقیقت برای این بوده که مبانی شیعی بیان شود، ولو این‌که در نهایت هم به یک مبنا با اهل سنت برسیم، این را ممکن است بپذیریم؛ یعنی ممکن است در نهایت میناسازی یکسان شود، ضمن این‌که برخی از مبانی هم مختلف هست در عین حال جای این بحث به نظرم باقی است.

دکتر پهلوان: من درخواستم از آقای فاکر این است که همچنان که در این کتاب زمانی که رأی اهل سنت را می‌خواهید ذکر کنید، به غزالی یا زمخشری نسبت می‌دهید، به جای این‌که رأی شیعه را به امثال آقای سیدمرتضی حسینی یزدی نسبت دهید، خوب بود از شخصیتی هم طراز غزالی مثل شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی و طبرسی نام می‌بردید. چرا رأی یک عالمی مثل من یا خودتان را در قبال عقیده غزالی و زمخشری قرار داده‌اید، ما هم علمای بزرگی داریم. شیعه امامیه راجع به قواعد تفسیر نسبت به اهل سنت، تألیفات کمتری دارد، ولی در مطاوی کتب تفسیرش این بحث‌ها را انجام داده است؛ مانند «مجمع البیان» و همه این حرف‌هایی که ما اینجا بحث می‌کنیم در مطاوی کتب تفاسیر ما هست. آقای فاکر فرمودند که اهل سنت در اصول بر ما مقدم‌اند، این حرف صحیحی است؛ زیرا ما به ائمه اطهار (ع) تا قرن سوم دسترسی داشتیم و نیازی به قواعد اصولی نداشتیم و مثل ابوحنیفه نبودیم که بگوییم قاعده‌ای درست کنیم تا که ببینیم این‌جا که دین ناقص است، تکلیف ما چیست.

ما مراجعه به امام جعفر صادق (ع)، امام رضا (ع) و ائمه طاهریں (ع) و احادیثشان می‌کردیم، طبعاً به کتب اصول احتیاج نداشتیم، ولی این طور نیست که ما در زمینه اصول تألیف نداشته باشیم؛ مثلاً «الذریعه» تألیف سیدمرتضی در اصول است یا «عده الاصول» از شیخ طوسی است، سیدمرتضی در سال ۴۳۶ و شیخ طوسی در سال ۴۶۰ فوت کرده‌اند و این‌ها از علمای متقدم هستند و ما هم کتاب‌های اصول داریم. به هر روی ما وقتی می‌خواهیم رأی شیعه را نقل کنیم باید از کسانی باشد که هم طراز و هم ردیف با کسانی باشند که از اهل سنت نقل می‌کنیم و این طور نباشد که رأی اهل سنت را از غزالی و فخر رازی و

مبارکه ابراهیم، آیه شریفه ۳۰) این فعل امر است، اما انذار می‌کند. آیه‌ای دیگر که می‌فرماید: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ؛ هر چه می‌خواهید بکنید» (سوره مبارکه فصلت، آیه شریفه ۴۰) و بعد می‌فرماید: «إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛ که او (خدا) به آنچه انجام می‌دهید بیناست» (سوره مبارکه فصلت، آیه شریفه ۴۰) شما هرکاری دوست دارید انجام دهید این سرای آزادی است، هرکاری از هوا و هوس و خیر و ثواب هر چه دوست دارید فعلاً انجام دهید، خدا هم ناظر است. یا مثلاً اهانت، تحقیر، تمنی و... تمام این‌ها در کتب مربوطه ذکر شده است و ما به واسطه نقل یک نویسنده شیعی معاصر نمی‌توانیم، بگوییم رأی شیعه این است ما ضمن ارج‌گذاری به هدف مقدس نویسنده که می‌خواسته‌اند به صورت مقارن بحث کنند می‌گوییم: این‌که شما از نویسنده‌ای مثل بنده یا خودتان نقل بکنید و بگویید رأی شیعه این است و از آن طرف هم بنویسید ابن هشام انصاری این‌گونه می‌گوید، فکر نکنم این کار صحیحی باشد؛ یعنی مقارنه خوبی برقرار نشده است.

حجت الاسلام والمسلمین فاکر میبیدی: تکمله‌ای بر گفته‌های دکتر

پهلوان عرض کنم؛ چون دکتر از بحث ادبیات وارد مباحث اصولی شدند و ما بر فرض این‌که در مباحث ادبیات بپذیریم که اختلاف نیست یا اندک اختلاف است، اما در مباحث اصولی شاید این طور نباشد یا قطعاً اختلاف هست یا به نسبتی که تنظیم کردیم و از قواعد ادبی به قواعد اصولی و بعد تفسیری مطلق رسیدیم و به همین صورت رنگ دیگری پیدا می‌کند. در قواعد ادبی ممکن است که بفرمایید زمانی که نوبت به یک عالم شیعی می‌رسد، بگوید علما این را گفتند و منظورشان شیعه یا سنی باشد و فرقی نمی‌کند. اما در مباحث اصولی این‌گونه که شما فرمودید که سیوطی هم گفته و آن‌جا هم این را گفتند و دیگر جای بحث نیست، حرف صحیحی نیست؛ زیرا شما عنایت دارید که در این‌جا دیگر این‌گونه نیست که بگوییم چون علما گفتند دیگر بحثی نیست. حتماً مستحضر هستید که در تدوین مباحث اصولی اهل سنت بر شیعه سبقت دارند و جای این کار بود که علمای اصولی شیعه بفرمایند که ما این‌جا بحثی نداریم و شیعه و سنی ندارد، هر چه اهل سنت گفتند، علمای شیعه هم قبول دارند.

درست است که در مباحث اصولی بین شیعه و سنی مشترکاتی هست، اما مختلفاتی هم قطعاً هست، حتی در معانی امر و نهی در عین حالی که فرض می‌کنیم آن‌ها (اهل سنت) گفتند ۱۰ معناست و آن‌جا ۸ معناست و... در عین حال، مهم، آن اتخاذ مبنایی است که در شیعه و



زمخشری نقل کنیم و عقیده شیعه را از دکتر نقی پور و برخی از دوستان و همشاگردی‌های خود حاج آقا نقل کنیم.

حجت الاسلام والمسلمین فاکر میبیدی: دکتر پهلوان حسن نیت دارند و بنده را بیش از آن که هستم می‌دانند، ولی من در خصوص آقای حسینی بگویم که ایشان مؤلف «عنایت الاصول» و در حد مراجع زمان خودش بوده است و چون در این کتاب‌ها القاب نمی‌آید ما نوشتیم «آیت الله العظمی» ولی ایشان که شرح کفایه نوشته است اگر از خود آخوند بالاتر نباشند، پایین تر نیست و خود اهل حوزه این را می‌گویند و ما ایشان را به عنوان یکی از فحول اهل اصول می‌دانیم. اما اصل سخن دکتر پهلوان مبنی بر این که باید در بحث مقارن دو طرف نقل قول هم طراز باشند را می‌پذیرم.

دکتر پهلوان: این کتاب، کتاب خوبی است، ولی چند نکته‌ای را هم به عنوان انتقاد برای کمال رساله عرض می‌کنیم. در قسمت ارجاعات این کتاب نواقص کلی وجود دارد. ما در دانشگاه روی این مباحث خیلی توجه می‌کنیم. ارجاعات به دو طریق است؛ یا به مؤلف ارجاع می‌دهیم؛ مثلاً در این کتاب آمده «السیوطی، الاتقان، جلد ۲، صفحه ۴۷». اولش می‌نویسیم «السیوطی»، اگر کسی بخواهد ببیند که سیوطی چه کسی هست و آن کتاب چیست؟ به حرف «سین» در فهرست آخر کتاب مراجعه می‌کند، تا بیابد آنجا درباره سیوطی چه نوشته شده است.

طریق دیگر این است که به کتاب ارجاع دهیم و بنویسیم «الاتقان...» و در آخر کتاب به حرف همزه مراجعه می‌کنیم تا ببینیم که «الاتقان» چه کتابی است و مؤلفش کیست؟ اما اگر کسی در پاورقی بنویسد «سیوطی» و در قسمت کتاب‌شناسی بیاید بر اساس اسم کتاب؛ مثلاً «الاتقان» ارجاع بدهد، این واقعاً امر عجیبی است و این مسئله در این کتاب هست و نویسنده در متن کتاب بر اساس اسم مؤلف ارجاع و در کتاب‌شناسی بر اساس اسم کتاب ارجاع داده است. آیا این ناهماهنگی و نابسامانی را نویسنده توجیه می‌کند یا این که می‌پذیرد؟ و باید این مسئله اصلاح شود. البته این را هم عرض کنم که نویسنده در متن کتاب هم قاعده واحدی را اعمال نکرده است. در بیشتر پاورقی‌ها اسم مؤلف را آورده و فکر کنم پایان کتاب خسته شده‌اند و اسم کتاب را آورده‌اند. ولی عمده کتاب بر اساس اسم مؤلف است؛ مثلاً نویسنده نوشته‌اند «الانصاری، القرطبی، محمد بن



توجه است، ولی کتاب باید از قاعده یکسانی در ابتدا و انتها برخوردار و قابل دفاع باشد و این‌که ما کتاب را بر اساس مؤلف در متن و در پایان بر اساس نام کتاب ارجاع بدهیم، این امری ناشایست است و اگر برطرف شود بهتر است و دیگر این‌که کتاب باید یکنواخت باشد، این‌گونه نباشد که نویسنده در اکثریت کتاب به نام کتاب، ولی بعضی جاها به نام مؤلف ارجاع دهد. همه کتاب باید از یک اسلوب واحد برخوردار باشد تا از آن استفاده کنیم.

نکته دیگر این‌که در بعضی از قسمت‌های کتاب توضیحاتی هست ولی ناقص و خواننده ممکن است استفاده چندانی از آن مطلب نکند، در صورتی که جناب فاکر، خودشان اهل فضل هستند، توجه دارند و با آن منابع و مصادری که استفاده کرده‌اند توضیح کامل و کافی در آن‌ها هست، ولی وقتی که ما آن‌ها را به طور ناقص نقل می‌کنیم، خواننده سردرگم می‌شود.

مثلاً یکی از این آیات قرآن که خیلی توضیح خوب و شایسته‌ای دارد، در بحث تقدیم و تأخیر در آیه: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٍ تَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ؛ و فرزندان

خود را از بیم تنگدستی مکشید ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم» (سوره مبارکه انعام، آیه شریفه ۱۵۱) در این آیه شریفه اول ضمیر مخاطب «کم» است و بعد ضمیر غایب «هم» در جای دیگر هم فرموده: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ تَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ؛ و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید ما بیم که به آن‌ها و شما روزی می‌دهیم» (سوره مبارکه اسراء، آیه شریفه ۳۱)؛ یعنی اول ضمیر «هم» و بعد ضمیر «کم» آمده است. نویسنده «قواعد التفسیر» فقط مرقوم کرده‌اند که در این آیه «کم» مقدم شده و در

احمد، الجامع لاحکام القرآن»، این روش دائره‌المعارفی است که بر اساس نام مؤلف ارجاع داده شود، ولی اینجا که نوشته‌اند «الانصاری...»، در فهرست منابع و مأخذ هم باید اولین کلمه‌ای که می‌آید «الانصاری» باشد تا ما ببینیم کتابش چیست؟ نه این‌که پاورقی‌ها بر اساس اسم مؤلف و آخر کتاب بر اساس نام کتاب باشد. این سهو فاحش و نابخشودنی است.

حجت‌الاسلام والمسلمین فاکر میبیدی: الآن من دقیقاً حضور ذهن ندارم، ولی حقیقت امر این است که سال ۸۴ و ۸۵ که این کتاب در مراحل قبل از چاپ بود، آدرس دهی به همین شکلی بود که در کتاب نوشتم و این نوع آدرس دهی تقریباً استاندارد تلقی می‌شد، حتی خود دکتر پهلوان هم می‌دانند که امروزه حتی به این صورت هم که پاورقی بیاید، آدرس نمی‌دهند؛ چون تصور پیدا کرده و متکامل شده و فقط اسم مؤلف، سال نشر کتاب، و جلد و صفحه کتاب را می‌نویسند. آنچه که الآن در کتاب موجود است، در زمان

خودش امر بدی نبوده است، ولی اگر کتاب بخواهد تجدید چاپ و بر اساس استاندارد روز منتشر شود، قطعاً این تغییرات اعمال خواهد شد. ضمن این‌که ایشان فرمودند در اواخر کتاب نویسنده خسته شده است، باید بگوییم که همه جای اواخر کتاب هم این طور که فرمودند، نیست. ولی مواردی هست که در چاپ جدید اصلاح می‌شود.

دکتر پهلوان: توضیحاتی را که جناب فاکر دادند، قابل

کتاب باید از قاعده یکسانی در ابتدا و انتها برخوردار و قابل دفاع باشد و این‌که ما کتاب را بر اساس مؤلف در متن و در پایان بر اساس نام کتاب ارجاع بدهیم، این امری ناشایست است و اگر برطرف شود بهتر است



اما آن آیه‌ای که کلمه «خشیه» ندارد خطاب به فقر است، می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» می‌فرماید به خاطر املاق، فرزندان را نکشید، ما هم به شما که تنگدست هستید و هم به آن فرزندان روزی می‌دهیم. بنابراین این جا ایجاب می‌کند که بگوییم «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ». اگر انسان به نکات لطیفی که در قرآن کریم وجود دارد، توجه کند، به شگفتی‌های این کتاب پی می‌برد، خوب این حیف است که در کتابی که ما می‌نویسیم، بگوییم فقط مقدم و مؤخر شده و از این توضیحات، خواننده را بی‌نصیب بگذاریم و به اجمال رد شویم، و برخی جاهای دیگر این کتاب نیز این اجمال هست.

این کتاب به صورت مجمل برخی مسائل را مطرح کرده، اما جا دارد که مباحث توضیح داده شود.

حجت الاسلام والمسلمین فاکر

میبیدی: دکتر پهلوان به نکته خوبی اشاره کردند و نکته تفسیری خوبی بود و ما هم استفاده کردیم، اما ماهیت بحث ایشان تفسیری است و ما در این جا از نفس تفسیر سخنی نداریم و صحبت از قواعد است و ما

در همان دو سه سطر قبل عرض کردیم که مفسر که می‌خواهد قرآن را تفسیر کند باید مثل چنین جاهایی این نکات را بیان کند، سخن ایشان حق و مطلب هم درست است، اما بر عهده مفسر است و به اصطلاح بر عهده فقیه است نه بر عهده اصولی.

دکتر پهلوان: بحث «تقدیم و تأخیر» در علوم قرآنی دو قسم است که يك قسم از آن، تقدیم و تأخیر در موارد مشکله است و اگر کسی نباشد برای ما توضیح دهد، ممکن است ما با

آن آیه مؤخر شده است. این تقدم و تأخر توضیح لازم دارد تا حکمتش معلوم شود.

کسانی که در علوم قرآنی مطالعه کرده‌اند، می‌دانند که تقدیم و تأخیرهای قرآن بر اساس حکمت است و دلیل دارد. اینجا چرا گفته «ما به شما روزی می‌دهیم و به آن‌ها» و چرا در آیه دیگر فرموده «ما به آن‌ها روزی می‌دهیم و به شما». دو آیه درباره قتل فرزند این مسئله را بیان کرده است. توضیح این تقدم و تأخر را برای استفاده دوستان و نه انتقاد به کتاب مطرح می‌کنم؛ زیرا کتاب تنها عیبش این است که مجمل مطلب را بیان کرده است و مطلب نادرستی نگفته است.

در آیه دوم که می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةً

إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاهُمْ»؛ یعنی از ترس

تنگدستی، اولادتان را نکشید خطاب به

اغنیاء است؛ چون آن زمان این کار را

انجام می‌دادند و به اصطلاح زنده به

گور می‌کردند. می‌فرماید به خاطر

ترس از املاق و تنگدستی این کار را

نکنید. ما از این کلمه ترس چه

چیزی را متوجه می‌شویم؟ متوجه

می‌شویم که در حال حاضر این‌ها

تنگدست نیستند، ولی ممکن است

بترسند که مبادا در آینده تنگدست

شوند. زمانی می‌گوییم الآن تنگدست هستیم، اما زمانی می‌گوییم

الآن غنی هستیم، ولی ترس از املاق داریم، اینجا که می‌فرماید:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةً إِمْلَاقٍ»، از ترس تنگدستی، شما

فرزندانتان را نکشید، بعد می‌فرماید: «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاهُمْ»؛ یعنی

ما به آن‌ها روزی می‌دهیم، به آن‌هایی که شما می‌ترسید به خاطر

آنها تنگدست شوید، مرتبه بالاتر این‌که به شما هم همانطور که تا به

حال روزی دادیم، پس از این نیز روزی می‌دهیم. این برای آیه‌ای که

کلمه «خشیه» دارد.

کسانی که در علوم قرآنی مطالعه کرده‌اند، می‌دانند که تقدیم و تأخیرهای قرآن بر اساس حکمت است و دلیل دارد. اینجا چرا گفته «ما به شما روزی می‌دهیم و به آن‌ها» و چرا در آیه دیگر فرموده «ما به آن‌ها روزی می‌دهیم و به شما». دو آیه درباره قتل فرزند این مسئله را بیان کرده است



این جا عکس شده و اول مفعول به آمده و بعد فعل و فاعل. این تقدیم و تأخیر است و برای افاده حصر است. مثل «قیما» در آیه یاد شده که برای شما توضیح دادیم که از موارد مشکله در تقدیم و تأخیر بود و باید توضیح داده شود و حکمتش را هم بیان کنند، اما در آیه سوره مبارکه غافر که می‌فرماید: «و قال رجل مؤمن...» تقدیم و تأخیری واقع نشده است. شما می‌گویید اگر زمانی تقدیم و تأخیری در این آیه باشد، آن وقت انسان، آن مسئله را تشخیص نمی‌دهد و جزو تقدیم و تأخیر مشکله است. در حالی که اینجا تقدیم و تأخیری نیست. چرا این آیه شریفه را برای قسم تقدیم و تأخیر مشکله آورده‌اید، فکر نکنم صحیح باشد.

اشکال مواجهه شویم. این‌ها را به صورت موارد مشکله با مثال‌های خوب ذکر کرده‌اند و من آن‌ها را قبول دارم. اما در این کتاب موردی را برای موارد مشکله ذکر کرده‌اند که اصلاً مربوط نیست. ابتدا لازم است نمونه‌ای از تقدیم و تأخیر را بیان و بعد به موردی که بدون ارتباط با این بحث در کتاب آمده است اشاره کنیم. در قرآن مجید آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا...» (سوره مبارکه كهف، آیه شریفه ۱ و ۲) «قیما» و «عوجا» در این آیات شریفه منصوب هستند و پشت سرهم آمده‌اند و شاید کسی گمان کند که این «عوجا قیما»؛ یعنی «کجی استوار» در صورتی که این‌گونه نیست.

معنای آیه این است که ما قرآن را فرو فرستادیم و هیچ نوع کجی چه استوار و چه غیر استوار در او نیست؛ یعنی این قیما حال است بر این تقدیر: «انزل علی عبده الكتاب قیما و لم يجعل له عوجا» این از موارد تقدیم و تأخیر مشکله است.

اما آنچه که جناب فاکر در صفحه ۱۵۳ کتاب «قواعد التفسیر» عنوان کرد است به این شکل است. آیه شریفه می‌فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...»؛ و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت...» (سوره مبارکه غافر، آیه شریفه ۲۸) و نویسنده این آیه را جزو آیاتی آورده است که تقدیم و تأخیر در آن صورت پذیرفته است در حالی که هیچ تقدیم و تأخیری در آن نیست.

«یکتم ایمانه»؛ یعنی در حالی که ایمانش را کتمان می‌کرد و اینجا تقدیم و تأخیری واقع نشده است. اگر شما می‌خواهید مثالی برای تقدیم و تأخیر ذکر کنید، باید مثل آیه شریفه «ایک نعبد» را بیان کنید؛ زیرا «ایک» مفعول به مقدم بر فعل و فاعل خود است در حالی که قاعدتا در زبان عربی، ابتدا فعل و فاعل می‌آید و بعد مفعول به در حالی که

■ **حجت‌الاسلام والمسلمین فاکر میبیدی:** آنچه در کتاب آمده است، سخن زرکشی در «برهان» است، ضمن این‌که در این آیه اگر جابجایی انجام شود، معنا اندکی تغییر می‌کند؛ یعنی اگر بگوییم: «قال رجل مؤمن یکتُم ایمانه من آل فرعون» تغییر در معنا ایجاد می‌شود، در حالی که آیه می‌فرماید: مرد مؤمن از آل فرعون است. با این وجود، متعلق قضیه فرق می‌کند؛ یکجا می‌شود مردی که ایمانش را از آل فرعون پنهان می‌کرد و در آیه شریفه می‌فرماید این فرد مؤمن از خود آل فرعون است.

■ **دکتر پهلوان:** مطالب جناب فاکر دو قسمت دارد؛ اول این‌که این مطلب را زرکشی نقل کرده است و نقل از زرکشی اشکالی ندارد. پاسخ این است که اقوال دیگران را اگر درست است نقل می‌کنیم و اگر درست نیست نقل نمی‌کنیم، ما از کسانی نیستیم که حرف سیوطی و زرکشی را درست بپذیریم. همین سیوطی اشکالاتی در کتابش هست که واقعا



صالحات برای ایشان باشد.

ختم می‌کنم سخنم را با این حدیث شریف از پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: «انقطع العمل من ابن آدم الا عن ثلاث کتاب تکتبه و صدقه جاریه و ولد صالح یدعوله» عمر آدمی سپری و پرونده‌اش بسته می‌شود، مگر از سه چیز، یکی کتابی است که می‌نویسد؛ مثلاً شیخ صدوق هزار سال پیش «معانی الاخبار» را نوشته است، الآن ما از این کتاب استفاده می‌کنیم و می‌گوییم خدا او را رحمت کند و گویی زنده است. دوم ولد صالح است که اگر انسان خودش فوت کند و ولد صالحی داشته باشد، وقتی آن ولد صالح عمل صالحی انجام می‌دهد، می‌گویند خدا پدرت را بیمارزد، کار خوب و شایسته انجام می‌دهد و آن پدر و مادر در این کار خوب سهیم‌اند و یکی هم صدقه جاریه است؛ مثلاً یکی بیمارستان یا مدرسه‌ای بنا می‌کند و تا زمانی که آیندگان از آنجا استفاده می‌کنند، می‌گویند خدا رحمتش کند. تألیف کتابی خوب که این کتاب هم از آن‌هاست یک صدقه جاریه است که به قول سعدی:

بماند سال‌ها این نظم و ترتیب * ز ما هر ذره خاک افتاده جایی
غرض نقشی است کز ما باز ماند * که هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحب‌دلی روزی ز رحمت * کند در حق مسکینان دعایی
مادعا می‌کنیم که خداوند بر توفیقات این برادر دانشمند بیافزاید.

حجت‌الاسلام والمسلمین فاکر میبیدی: به چند اصل مسلم باید اشاره کنم و قبول داشته باشیم؛ اولاً نقد یک کتاب از یک جهت نشانه ارزش آن کتاب است؛ یعنی ارزش نقد را داشته است و هر سخنی و کتابی را نقد نمی‌کنند و این که عزیزان عنایت به این کتاب داشتند، نشانه این است که این کتاب ضعف نداشته بلکه قوت داشته است. نکته دوم این که قطعاً هر نقدی که باشد، هر چه قوی‌تر باشد نه تنها موجب نقض و نقص کتاب نیست، بلکه موجب تکامل و پیشرفت و رشد آن اثر خواهد بود و قطعاً مواردی که در این جلسه بیان شد و شاید مباحث دیگری که دکتر پهلوان داشتند و بیان نشد، مایه پیشرفت و تکامل کتاب است و قطعاً در چاپ‌های بعد اصلاح خواهد شد.

من یادم هست مرحوم آیت‌الله معرفت می‌فرمود: «من کتب استحدث» انسان تا چیزی ننویسد کسی با او کار ندارد، اما زمانی که اثری بروز می‌دهد، آن کتاب به عنوان سیلی است که همه تیراندازان به سویش تیراندازی می‌کنند و اگر آن هدف و سیل نباشد، تیراندازی فایده ندارد. کتاب نوشتن و خود را در معرض قراردادن ارزش است و قطعاً در هر کتابی نقض است و جناب دکتر پهلوان هم اگر بخواهند مطالب دیگری را یادآوری کنند، ماقطعا استقبال خواهیم کرد.

جای بحث و انتقاد اساسی دارد. زرکشی هم همین طور، این‌ها برای ما بت نیستند. این‌ها برای ما کسانی نیستند که بگوییم چون زرکشی گفته پس قبول است، زرکشی اشتباه گفته است.

دوم این که در این آیه شریفه تقدیم و تأخیری واقع نشده است. درست است که اگر این‌گونه شود یک معنای دیگری از آن مستفاد می‌شود، خوب حالا که نه این‌گونه شده و نه معنایی دیگر مستفاد شده و نه تقدیم و تأخیری صورت پذیرفته است؛ چون «قال» فعل، «رجل» فاعل، «مؤمن» صفت و «من آل فرعون» جار و مجروری است که باید همین جا بیاید و «یکتم...» نیز جمله حالیه‌ای است که باید همین جا بیاید و اینجا تقدیم و تأخیری در کار نیست که بخواهیم بگوییم این از موارد مشکله است.

این معنای تقدیم و تأخیر مشکله نیست، بلکه معنای تقدیم و تأخیر مشکله آن است که در ظاهر قرآن این‌گونه هست و باید این مطلب با تأمل انسان در تفاسیر و کتب مربوطه حل شود.

در این میان حجت‌الاسلام فاکر میبیدی گفت که «در مثل جای مناقشه نیست» و دکتر پهلوان هم این‌گونه ادامه داد که جناب فاکر شما این حرف را نزنید، باید کتاب شما کتابی درسی باشد و امثال ما در دانشگاه باید به دانشجویان علوم قرآنی درس بدهیم. اگر چنین مطالبی در آن باشد ما نمی‌توانیم درس بدهیم و شما می‌گویید در مثل مناقشه نیست؛ یعنی من هر چه خواستم بنویسم و عیبی ندارد، این صحیح نیست. اگر ما چنین حرفی بزنیم دانشجویان اعتراض می‌کنند و می‌گویند غلط است و ما مجبوریم کتاب را از دور خارج کنیم.

من در پایان عرض کنم که این کتاب، کتابی ارزشمند است و مادر باب قواعد تفسیر گرچه در کتاب‌های مختلف خود و تفاسیر و نوشته‌های آیت‌الله خویی در «البیان»، مقدمه تفسیر بلاغی، تفسیر «مجمع البیان» و... راجع به این مطالب مباحثی داریم و کتاب‌هایی هم به عنوان «مکاتب و روش‌های تفسیری» داریم که از این اصول و مبانی صحبت می‌کنند، ولی کتابی به این نظم و ترتیب که در حقیقت بیاید و مباحث علوم قرآنی، اصولی، ادبی، منطقی، تفسیری و... را به این طرز خاص تقسیم‌بندی کند و سهل الوصول در اختیار دانشجو قرار دهد، کم داشتیم.

این کتاب جایگاه ارزنده‌ای دارد و من هم این کتاب را کتاب برگزیده‌ای می‌دانم و خدمت جناب فاکر تبریک عرض می‌کنم، منتهی این‌ها مباحث مدرسه‌ای و طلبگی است که اگر آن‌گونه می‌شد بهتر بود. ولی از این که نویسنده در جهتی ارزشمند حرکت کرده و کتابی ارزشمند را به نسل جدید تقدیم کرده است، تشکر و قدردانی می‌کنم و به سهم خودم به ایشان تبریک می‌گویم ان شاء الله این اثر به عنوان باقیات

قواعد التفسیر لدى الشیعة و السنة

با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین محمدعلی راغبی (رئیس دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم)
جناب آقای دکتر منصور پهلوان (عضو هیات علمی دانشگاه الهمدات دانشگاه)



(ج) فرصت‌ها:

۱. مطالعه کتابی با موضوع قواعد تفسیر قرآن که به طور مشترک در بردارنده اندیشه‌های علما و مفسران شیعه و سنی باشد و موضع بی‌طرفی درباره افکار و اندیشه‌های آن‌ها در زمینه تفسیر قرآن داشته باشد، فرصتی مناسب است.
۲. آشنایی با دیگر علوم که به نوعی مرتبط با مسئله تفسیر است خود فرصتی مناسب است برای آن‌که خواننده با اقوال گوناگون در این رابطه آشنا شود.

۳. فرصت دیگری که در این کتاب در اختیار خواننده قرار می‌گیرد آشنایی با قواعد مشترکی است که علمای شیعه و سنی برای تفسیر قرآن کریم از آن بهره برده‌اند.

(د) تهدیدها:

۱. حجم عظیم مطالبی و ارائه علوم مختلف به عنوان علوم در ارتباط با تفسیر قرآن کریم تهدید برای خواننده است، از این جهت که جمع‌بندی بین تمامی این مسائل و ارتباط برقرار کردن به آن‌ها مشکل به نظر می‌آید.
۲. تهدید دیگری که ممکن است پیش آید، باز شدن این مسیر که هر نوع عملی را به وجهی مرتبط با قرآن بدانیم و با تمسک ان به تفسیر قرآن کریم دست بزنیم.

جمع‌بندی نشست:

(الف) نقاط قوت

۱. از نقاط قوت این جلسه نقد می‌توان به پرداختن همه جانبه موضوعات کتاب توجه داد. به گونه‌ای که ناقد حاضر در جلسه، نقد خود را از عنوان کتاب شروع کرده و تا بطن محتوای آن پیشبرده است و در این راستا مثال‌های خوبی از هر دو سو (نویسنده و ناقد) بیان شد و کاملاً مسائل حل‌جی شد.

(ب) نقاط ضعف

۱. از نقاط ضعف این نشست این مسئله بود که موضوع محل بحث از سوی هیچ یک از حاضران (نویسنده و ناقد) برای دیگری مورد پذیرش نبود و غالب مطالب به این صورت بود؛ یعنی اشکال از سوی ناقد وارد می‌شد و از سوی نویسنده توجیه. شاید این مسئله به نوع نگاه ناقد و نویسنده به مسائل مشترکی که در بحث قواعد تفسیری مطرح شده بود، باز می‌گشت.
۲. پافشاری ناقد بر اشکالات خود به گونه‌ای که هیچ نقضی بر آن‌ها وارد نباشد و برخی از پاسخ‌های غیر علمی نویسنده نیز از نقاط ضعف این جلسه به شمار می‌رفت.

مطالعه کتابی با موضوع قواعد تفسیر قرآن که به طور مشترک در بردارنده اندیشه‌های علما و مفسران شیعه و سنی باشد و موضع بی‌طرفی درباره افکار و اندیشه‌های آن‌ها در زمینه تفسیر قرآن داشته باشد، فرصتی مناسب است



فکر آزادی و آزادی فکری



سلسله نشست های تخصصی بررسی کتابهای برگزیده قرآنی ۴۱

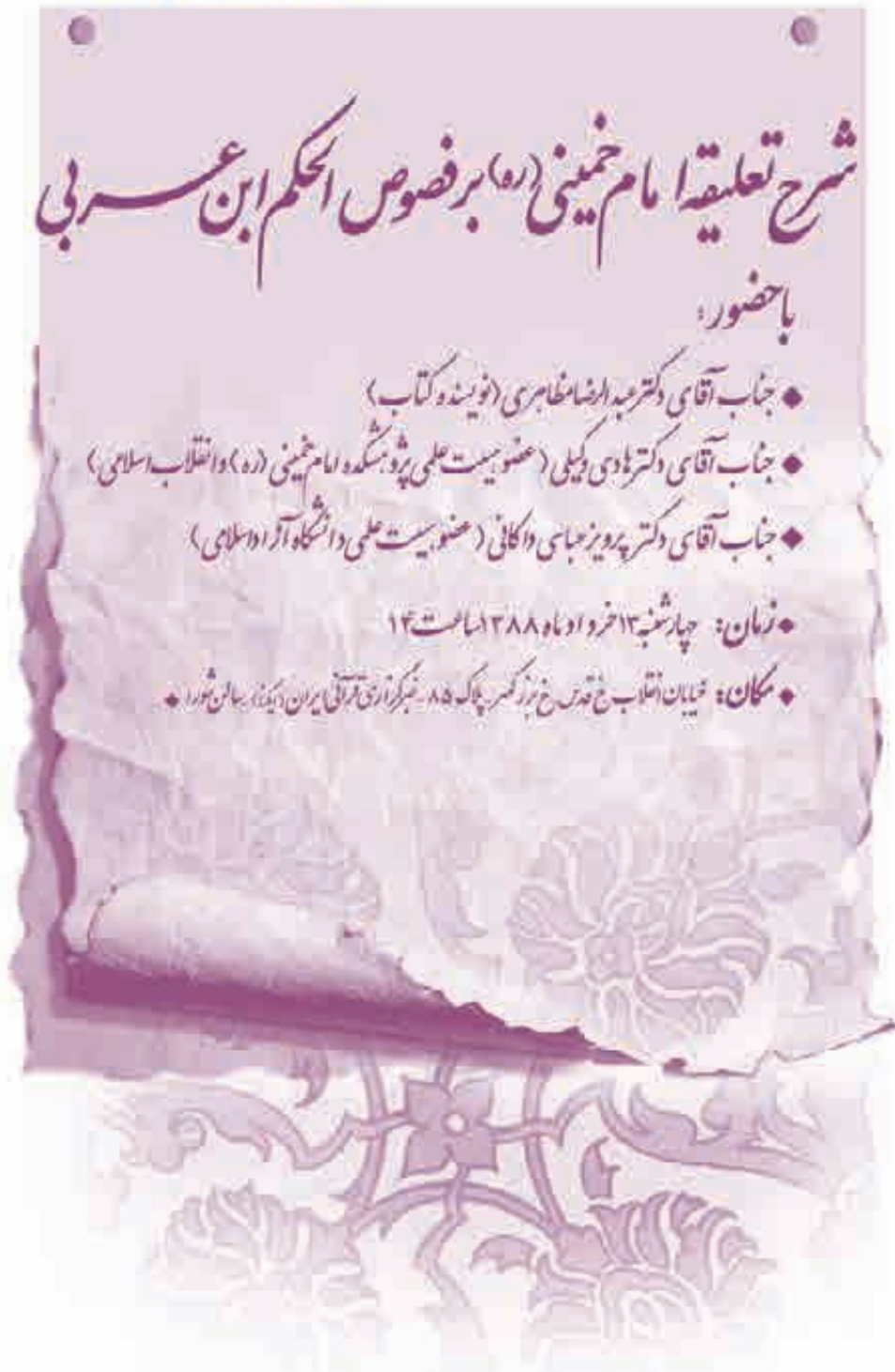
شرح تالیف امام خمینی (ره) بر فصوص الحکم ابن عربی

با حضور:

- جناب آقای دکتر عبد ارشاد مغانبردی (نویسنده کتاب)
- جناب آقای دکتر پادوی کیلی (عضو هیئت علمی پژوهشگاه امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی)
- جناب آقای دکتر پرویز عباسی (دکتری) (عضو هیئت علمی دانشکده آزاد اسلامی)

• زمان: چهارشنبه ۱۳ خرداد ماه ۱۳۸۸ ساعت ۱۴

• مکان: تریان انقلاب خ تهر خ بزرگ کمر پاک ۸۵ - بزرگراه قرآنی ایران (پنجاه سالن نور)



چکیده

است. همچنین درباره مسئله اسماء مستأثره عنوان شد که امام خمینی (ره) در بحث اسمای مستأثره بیان می‌کند که «عاصف بن برخیا» به دلیل دانستن این اسماء توانست تخت «بلقیس» را جابه‌جا کند و سپس به دو حدیث اشاره می‌کند. البته در آن دو حدیث اسماء مستأثره بیان نشده است، ولی حضرت امام (ره) از آن دسته از احادیث، این استفاده را می‌کند. در آن احادیث بیان شده است که حضرت نوح (ع) ۴ اسم از اسماء مستأثره را می‌دانست و حضرت ابراهیم (ع) ۶ اسم و حضرت رسول اکرم (ص) ۷۲ اسم را می‌دانستند و یکی از این اسماء، مخصوص حضرت حق است که به هیچ پیامبری داده نشده است. بنابراین امام (ره) نکات ظریف را از این مباحث استخراج کردند، البته اشخاصی می‌توانند این چنین از احادیث استفاده کنند که به فلسفه تسلط داشته باشند. در مقدمه کتاب اشاره کرده‌ام زمانی که حضرت امام (ره) به کلاس درس آیت‌الله شاه آبادی رفتند، گفتند که می‌خواهم عرفان را بیاموزم نه فلسفه را؛ زیرا قبل از این فلسفه را آموخته‌ام.

این نشست در دو محور؛ «بررسی موفقیت نویسنده در ترجمه و جمع‌آوری آرای امام خمینی (ره)» و «بررسی آرای امام خمینی (ره) در فصل‌الثانی عشر و فص حمکه فی کلمه شیشه» با رویکرد به مسئله نبوت، رسالت و ولایت، رابطه خاتم نبوت و خاتم ولایت برگزار شد. در این نشست مسئله خاتم ولایت و مقام ولایت و نبوت مورد توجه واقع شد و بیان شد که مقام ولی از مقام نبی بالاتر است! این مسئله در جایی صحیح است که نبوت و ولایت در یک شخص جمع شده باشد؛ زیرا بعد از نبوت، ارتباط نبی با خلق است و بعد از ولایت، ارتباط نبی با حق است و البته ارتباط با حضرت حق مقام بالاتری دارد. اگر شخصی فقط به تنهایی دارای مقام ولایت باشد، از مقام انبیا که با خلق هم در ارتباط هستند بالاتر نیست، به همین خاطر یک نبی می‌تواند یک ولی را که نبی نیست، حد بزند. کلمه نبوت در موضوع «ختم نبوت»، معانی مختلفی دارد و گاهی به ولایت خاصه و گاهی به ولایت عامه تعبیر شده است. به دلیل همین اختلاف معنایی، غالب شارحان ابن عربی، در این مباحث دچار اشتباه شده‌اند و از جمله این افراد «سیدحیدر آملی»

شناسنامه نشست نقد و بررسی کتاب «شرح تعلقه امام خمینی (ره) بر فصوص الحکم ابن عربی»

■ نویسنده: عبدالرضا مظاهری

■ کارشناسان در جلسه: نویسنده کتاب، هادی وکیلی؛ عضو هیئت علمی پژوهشگاه امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.

■ کارشناس مجری: حمیدرضا یونسی

■ به همت: سرویس اندیشه خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)

■ با همکاری: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

■ مکان برگزاری: سالن کنفرانس خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)

■ زمان برگزاری: چهارشنبه، ۱۳ خردادماه ۱۳۸۸، ساعت ۱۴ تا ۱۶

رزومه حاضران در جلسه

الف) نویسنده:



دکتر عبدالرضا مظاهری، متولد ۱۳۴۱ در شهر خمین است. وی پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی موفق به کسب دو لیسانس (ادبیات فارسی و الهیات: حکمت و فلسفه) از دانشگاه شهید بهشتی و دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی شد. در ادامه این تحصیلات در سطح آموزش عالی وی موفق به تحصیل فوق لیسانس در رشته ادیان عرفان در واحد تهران مرکزی و دکترای در رشته عرفان در واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی شد و در حال حاضر عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی است.

از جمله آثاری که از این محقق در قالب کتاب منتشر شده است می‌توان به شرح تعلیقه امام خمینی (ره) بر فصوص الحکم ابن عربی، شرح نقش الفصوص، شرح اصطلاحات عرفانی رساله قشیریه و اندیشه ابن عربی اشاره کرد.

از این محقق ادیان و عرفان تا به حال ۱۶ مقاله در مرتبه علمی - پژوهشی و چندین مقاله در مرتبه علمی - ترویجی و... منتشر شده است که از جمله آن‌هاست:

رابطه انالالحق با توحید در منظر آیات و روایات، رحمت از دیدگاه ابن عربی، تعلیقه‌های شیعی بر فصوص الحکم ابن عربی، استاد جلال الدین آشتیانی در برخورد با آرای اندیشمندان، ابن عربی و تأویل، پلورالیسم دینی و دیدگاه محیی الدین ابن عربی و... .

ب) هادی وکیلی:



دکتر هادی وکیلی متولد ۱۳۴۲/۱۰/۱۰ است که تحصیلات خود را در بخش حوزوی د و دانشگاهی به انجام رسانده است. وی در بخش تحصیلات دانشگاهی خود موفق به دریافت کارشناسی روانشناسی بالینی، کارشناسی ارشد عرفان و دکترای عرفان شده و در بخش حوزوی در درس خارج فقه و اصول مراجع شرکت داشته است.

از جمله سوابق آموزشی این محقق عبارتند از: تدریس در دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترای و راهنمایی و مشاوره بیش از ۱۰۰ پایان نامه ارشد و دکترای وکیلی سوابق پژوهشی قابل توجهی نیز دارد که می‌توان آن‌ها را در دو بخش کتاب و مقاله تقسیم‌بندی کرد. «گلچین عرفان امام خمینی» و «مختارات من نصوص العرفان الاسلامی» دو کتابی است که وی تألیف کرد و مقالاتی هم نگاشته است که برخی از آن‌ها عبارتند از: عرفان و تفکر فازی (برهان و عرفان)، الهیات فازی (متین)، برهان گودل (قبسات)، فلسفه عرفان (قبسات)، الهیات ابن میمون (قبسات)، تجارب عرفانی از منظر تجارب NDE (قبسات)، شهود در فلسفه کانت (ذهن)، نقد مبانی اومانستی حقوق بشر (نقد)، خرافه‌پردازی (نقد)، تجربه‌های عرفانی و شبه عرفانی (نقد)، آسیب‌شناسی دین‌پژوهی (نقد) و جامعه‌شناسی عرفان‌های سکولار (نقد). این پژوهشگر طرح‌هایی را نیز در دست اقدام دارد که به این قرار است: ۱- تألیفات: آسیب‌شناسی عرفان‌های سکولار (۲۰ جلد)، جامعه‌شناسی عرفان‌های سکولار، عرفان تطبیقی، معرفت‌شناسی عرفانی، روانشناسی و عرفان ۲- ترجمه‌ها:

to philosophy of mind, Philosophischephilosophi, Consciousness, An Introduction (آلمانی).



«فصوص الحکم» ابن عربی را خوانده و تعلیقه خود بر فصوص را نیز تألیف نموده است. در آن سال‌ها امام خمینی (ره) که ۳۵ سال

بیشتر نداشت تعلیقه خود را بر حاشیه چاپ سنگی فصوص می‌نگاشت. تعداد تعلیقه‌ها ۲۲۸ مورد است که ۳۶ مورد آن مربوط به مقدمه قیصری است و مابقی مربوط به متن فصوص است که از فص آدمی شروع می‌شود و تا پایان فص ایوبی؛ یعنی فص نوزدهم ادامه می‌یابد و این‌که چرا این تعلیقات تا پایان فصل ۲۷ ادامه نیافته، مشخص نیست، که آیا به خاطر مهاجرت آیت‌الله شاه آبادی به تهران بوده و یا دلیلی دیگر داشته است.

به هر حال بیشتر تعلیقه‌ها مربوط به فص‌های آدمی، شیخی، هودی، نوحی، ابراهیمی و اسحاقی است و کمترین آنها مربوط به

معرفی کتاب:

الف) کتاب‌شناسی

کتاب «شرح تعلیقه امام خمینی (ره) بر فصوص الحکم ابن عربی» نوشته عبدالرضا

مظاهری است که به همت انتشارات «علم» در سال ۱۳۸۷ برای نخستین مرتبه در ۴۶۲ صفحه و به بهای ۸۵۰۰۰ ریال منتشر شده است.

این کتاب در قالب ۹ فصل از ۱۲ فصل مقدمه قیصری بر فصوص الحکم و ۱۹ فص از ۲۷ فص فصوص الحکم تدوین شده است.

ب) معرفی محتوایی

از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۴ قمری که آیت‌الله شاه آبادی در حوزه علمیه قم بود، امام خمینی (ره) در این مدت هفت سال نزد او کتاب



فص‌های لوطی، داودی، یونسی و ایوبی است. این تعلیقه‌ها بر حسب موضوع از حجم و مقدار یکسانی برخوردار نیستند. آنها را حل می‌نماید.

چنانکه در جاهایی که مسائل اختلافی؛ مانند تشبیه و یا تنزیه مطرح بوده و ابن عربی و قیصری هم در آنجا دیدگاه‌های خاصی دارند، تعلیقه‌های امام (ره) نیز بلند است، ولی در مواردی که جزو اصول مسلم عرفانی است و در آنها اختلاف نظر وجود ندارد، حجم تعلیقه‌ها نیز کمتر می‌باشد. بدین لحاظ بلندترین تعلیقه در فص نوحی و کوتاه‌ترین آن در فص عیسوی درباره بشارت به حضرت مریم (س) است.

دسته دوم، آن تعلیقاتی است که امام (ره) در صدد شرح آنهاست و در حکم یک شارح ظاهر می‌گردد و اصطلاحات و تعبیری مناسب‌تر پیشنهاد می‌نماید. دسته سوم، آن تعلیقاتی است که آنها را با دیدگاه شیعه سازگار نمی‌داند. در این تعلیقات که حدود هشتاد تعلیقه را شامل می‌شود ضمن انتقاد از ابن عربی و یاقیصری، نظر خود را با استناد به احادیث و یا دعاهای ائمه (ع) بیان می‌دارد و حتی در



از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۴ قمری که آیت‌الله شاه‌آبادی در حوزه علمیه قم بود، امام خمینی (ره) در این مدت هفت سال نزد او کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی را خوانده و تعلیقه خود بر فصوص را نیز تألیف نموده است

تعلیقات به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: دسته اول، آن تعلیقاتی است که در آنها با ابن عربی و یاقیصری اختلاف نظر ندارد. فقط حدود چهل تعلیقه نظر استاد خود شاه‌آبادی را نیز به چالش می‌کشاند و دیدگاه دقیق‌تر خود را بیان می‌نماید.

مشروح نشست نقد و بررسی کتب برگزیده قرآنی

شرح تعلیقه امام خمینی (ره)

بر فصوص الحکم ابن عربی

مظاهری: قبل از این‌که من به شرح امام خمینی (ره) بر کتاب فصوص ابن عربی بپردازم، کتاب «نقش الفصوص» را شرح می‌کردم. زمانی که مشغول تألیف شرح نقش الفصوص بودم، به شروح بسیاری در این زمینه از جمله به چاپ سنگی تعلیقه حضرت امام خمینی (ره) که در ایران و

بیروت چاپ شده است، مراجعه داشتم و در آن زمان متوجه شدم که دیدگاه‌های بسیار جالبی از ایشان در این کتاب بیان شده است. ابن عربی، فصوص الحکم را بعد از ۶۰ سالگی خود و در اواخر عمر خویش و در دوران کمال و پختگی، این کتاب را طی ۱۰ سال می‌نگارد. وقتی که این کتاب تدوین شد، ابن عربی برای فهم بهتر کتاب، آن را در کتابی به نام «نقش الفصوص» خلاصه کرد. ابن عربی قبل از ۶۰ سالگی، مشغول کسب علم و دانش بود و در هر قریه‌ای که احساس می‌کرد می‌توانست مطلب جدیدی را کسب کند، به میزان آگاهی آن استاد، در آنجا بنا به سطح علمی استاد از سه ماه تا یک سال می‌ماند. به این خاطر او تا ۶۰ سالگی مشغول کسب علم و دانش بود.

در این کتاب ممکن است يك عنوان در ذیل سه تعلیقه بگنجد و یا ممکن است که برای يك تعلیقه چند عنوان وجود داشته باشد. البته در این اثر تعدادی از اغلاط اعرابی وجود دارد که با کم و زیاد شدن آن ممکن است معنای متن عوض شود یا فهم آن را با دشواری همراه کند و شایسته است این موارد در چاپ‌های بعدی اصلاح شود. بر کتاب نقش الفصوص، افراد مختلفی؛ مانند جامی، شرح نوشته‌اند که این کتاب را «ویلیام جیتیک» که در ایران دکتر گرفته، تصحیح کرده است. شاه نعمت‌الله ولی نیز شرح مختصری از نقش الفصوص، با نام «جواهر» دارد. البته من در مقدمه نقش الفصوص آورده‌ام که برخلاف گمان موجود، شرح جامی بر نقش الفصوص نگاشته شده است، ولی به دلیل تسلط او بر هر دو کتاب ابن عربی، مطالب فصوص الحکم را نیز در این شرح آورده است.

امام خمینی (ره) حدود هفت سال فصوص را نزد آیت‌الله شاه‌آبادی در قم فراگرفت و این زمانی بود که امام خمینی (ره) حدود ۳۵ ساله بودند و در کنار فراگیری فصوص، تعلیقه‌هایی را بر آن نوشته‌اند. با بررسی این تعلیقه‌ها مشاهده می‌شود، تعلیقه امام (ره) بر فصوص در واقع اقدامی برای



فصوص است. شرح امام (ره) این‌گونه نبوده است که ایشان تمام نظرات ابن عربی را بپذیرد و حدود ۸۰ تعلیقه از تعلیقات امام خمینی (ره) مخالف نظرات ابن عربی است. قابل توجه است که حتی ۴۰ عدد از این تعلیقات با نظرات استاد امام (ره)؛ یعنی آیت‌الله شاه‌آبادی نیز متفاوت است. البته نگاه امام (ره) فقط نگاه انتقادی نبوده است، بلکه بعضی از تعلیقات را نیز شرح کرده است. به این خاطر مجموع تعلیقه‌های امام خمینی (ره) به نظر من یکی از بهترین کتاب‌های عرفانی ایشان در باب عرفان است. آثار دیگر امام (ره) مانند اسرار الصلاه، تفسیر سوره حمد، مصباح الهدایه، کتاب‌های غنی هستند، ولی این کتاب امام (ره) در اوج و قوی‌تر از سایر کتاب‌های عرفانی ایشان است.

در این کتاب به خاطر مختصر بودن بعضی از عبارات امام خمینی (ره)، ممکن بود خواننده نتواند بهره لازم را از مطلب ببرد؛ لذا ابتدا مطالب قیصری را بیان کردم و سپس نظر امام (ره) را آوردم. در بعضی از شروح؛ مانند شرح آیت‌الله حسن زاده آملی یا شرح ابن‌ترکه یا سایر شروح، متن بسیار ثقیل است و دانشجوی امروزی نمی‌تواند آن را بخواند. من در کتاب مذکور از تمام شروح موجود استفاده و نکات اشتراک و اختلاف آن را مشخص کردم و کل بحث را آوردم و دوباره همان ترجمه و شرح را با زبان امروزی بیان کردم. اگر دانشجویی سایر شروح را از نظر گذرانده باشد، متوجه این تفاوت محسوس در فهم و روان بودن متن می‌شود. اگر دشواری‌هایی در فهم متون این آثار وجود دارد به خاطر

نزدیک کردن عرفان ابن عربی به شیعه است. بعد از آنکه ابن عربی کتاب فصوص را نوشت، شرح‌ها و نقدهای زیادی بر آن نوشته شد و حتی می‌توان گفت که رده‌ها بر این اثر بیشتر از شروح آن بود. علت این امر این بود که ابن عربی بطون مطالب غنی شیعی را مطرح کرد و این امر با مزاج افرادی که قشری و سطحی‌نگر بودند، خوش نیامد.

شیعه چون در این مباحث عمیق‌تر و باطنی‌تر بود، به این مطالب اقبال بیشتری نشان داد و بعدها بزرگانی؛ مانند ابن‌ترکه اصفهانی، ملاصدرا، آقا محمد رضا قمشه‌ای، میرزا ابوالحسن جلوه، فاضل تونی، سیدحیدر آملی، بر این اثر شرح نوشته‌اند و همه این آثار در این جهت بوده است که عرفان ابن عربی را به عرفان شیعی نزدیک کند.

امام خمینی (ره) در این راستا این هدف را با شدت و جدیت دنبال کرده‌اند و مشاهده می‌شود که امام (ره) در این زمینه از دعاها نیز بسیار استفاده کرده است و در مباحث مختلف شاهد مثال‌هایی از ادعیه آورده است. بعد از توجه به این نکات تصمیم گرفتم بعد از اتمام شرح نقش الفصوص، کار بر تعلیقات امام خمینی (ره) را شروع کنم. شرح و تصحیح این اثر حدود ۲ سال به طول انجامید. امام راحل در تعلیقه خود، بعضاً در یک خط به نظر قیصری یا ابن عربی اشاره کرده و سپس به موضوع بعدی پرداخته است. تعلیقات امام خمینی (ره) در مجموع ۲۲۸ تعلیقه است که ۳۹ تعلیقه از آن فقط مربوط به مقدمه قیصری بر



انرژی مضاعفی شروع می‌کنند ولی در ادامه امر به خاطر نگرانی از عدم اتمام کار، این مسئله دیده نمی‌شود و به صورت ناخودآگاه پرداختن به شرح متن، مغفول واقع می‌شود.

اگر خواننده‌ای به طور اتفاقی این کتاب را باز کند متوجه نمی‌شود دقیقاً در کدام مبحث است و شایسته است که از سوتیترها که نقش مهمی در راهنمایی خواننده دارد، استفاده شود. در دو فصل ششم و هفتم چون تک تعلیقه هستند، لازم است که خود عنوان این تعلیقات در ذیل آن‌ها آورده می‌شد. این اقدام نویسنده؛ یعنی از حاشیه خارج کردن تعلیقات حضرت امام (ره) و به متن آوردن آن‌ها و بررسی و شرح خود این تعلیقات، اقدامی ارزشمند است. ورود به ساحت عرفان نظری و به خصوص توجه به آثار امام (ره) که از آثار نفیس و بی‌نظیر عرفانی در تمام دوران است، مشتمل بر مضامین والا و بسیار عمیقی هستند که همت نویسنده این کتاب را نشان می‌دهد.

مظاهری: درباره نامگذاری عنوان این کتاب باید یادآور شد که در سایر آثار خود مانند «اندیشه ابن عربی» الفاظ عناوین کتاب مفرد انتخاب شده است، با این‌که بدون شک افکار ابن عربی به صورت مجموعه‌ای از اندیشه‌هاست نه به صورت یک اندیشه. درباره تعلیقه‌های امام خمینی (ره) بر فصوص الحکم ابن عربی نیز قطعاً مجموعه‌ای از تعلیقه‌ها وجود دارد، ولی در فارسی هم این مسئله امری پذیرفته است که در این موارد از لفظ مفرد به جای الفاظ جمع استفاده شود و این مسئله عرفاً خللی در فهم مطلب ایجاد نمی‌کند. راجع به وارد کردن شرح قیصری در عنوان کتاب لازم به تذکر است که من در مقدمه این کتاب اشاره کردم که تعلیقه حضرت امام (ره) در واقع ناظر به شرح قیصری بر فصوص الحکم است ولی اگر این مطلب قرار بود در عنوان کتاب به صورت «شرح تعلیقه امام خمینی (ره) بر شرح قیصری بر شرح فصوص الحکم ابن عربی» نیز لحاظ می‌شد، شاید طولانی بودن نام باعث سردرگمی افرادی می‌شد که در اولین نگاه آن را می‌دیدند. در عنوان بندی تعلیقات نیز باید توجه کرد که هیچ یک از تعلیقات امام خمینی (ره) دارای عنوان نبودند و با توجه به متن موجود، عناوینی را انتخاب کردم. اگر مثلاً دانشجویی در اثر تحقیقی خود بخواهد با نظر امام راحل (ره) در این زمینه آشنا شود، بسیار امر دشواری است و باید از قبل با این آرا آشنا بوده باشد تا بداند دقیقاً به کجای این تعلیقات رجوع کند. با مراجعه به این فهرست، کار بسیار راحت‌تر شده است. البته در این عناوین انتخاب شده می‌تواند یک تعلیقه یا حتی سه تعلیقه در ذیل

تخصصی بودن و سنگین بودن مبحث است و به ساختار ماهوی این دسته از مطالب عرفانی مربوط است به گونه‌ای که نمی‌توان بجای کلماتی؛ مانند فیض مقدس، مقام احدیت، مقام واحدیت، حضرات خمس، کلمات ساده دیگری جایگزین کرد.

وکیلی: در فرهنگ لغت «معین» ذیل مفهوم «تعلیقه» آمده است: «تعلیقه، شرحی است که بر ذیل یا حاشیه کتابی بنویسند.» تعلیقات امام (ره)، ملهم از سنت دیرینه‌ای است در نوشتن حاشیه بر کتب اصلی که در اکثر علوم ما پیشینه طولانی دارد. البته از ویژگی‌های نثر پخته امام (ره) می‌توان بسیار سخن گفت، ولی از آنجا که این نشست ناظر به کتاب مذکور به قلم نویسنده محترم، عبدالرضا مظاهری است؛ لذا به مطالب این کتاب بیشتر اشاره می‌شود. همچنین نکاتی که در باب نقد این اثر بیان می‌شود به معنای کم ارزش کردن کار نویسنده نیست.

به نظر من یکی از خطاهایی که عرفاً صورت می‌گیرد این است که مجموع تعلیقات امام خمینی (ره) را تعلیقه می‌نامند در حالی که صحیح این است که به این مجموعه، تعلیقات خطاب شود. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که تعلیقات امام (ره) بر خود فصوص نیست، بلکه بر شرح قیصری بر کتاب فصوص الحکم است که این مطلب باید در عنوان کتاب هم لحاظ می‌شد. فصوص الحکم بیش از چند صد شرح دارد که البته همه آن‌ها امروزه موجود نیست، ولی یکی از بهترین این شرح‌ها شرح قیصری است که جنبه تعلیمی نیز دارد.

شرح قیصری در ۱۲ فصل توسط خود وی نوشته شده است. فقط در تعلیقه شماره ۷۶ است که امام (ره) تعلیقه خود را مستقیماً بر سه موضع از نظرات فصوص الحکم وارد می‌کند. در این کتاب برای خواننده علی‌رغم این‌که عنوان بندی مفید و راه‌گشایی تدوین شده است، ولی این عناوین با تعلیقات لزوماً انطباق ندارد و عناوین اعم از تعداد تعلیقات هستند. شرح و تعلیقه یک متن باید تابع و پیرو متن اصلی باشد، ولی گاه در این کتاب دیده می‌شود که به تعلیقه و شرح آن بیشتر از خود متن اصلی پرداخته شده است و گویی این توهم ایجاد می‌شود که تعلیقه، بهانه‌ای بوده برای شرح آن قسمت نه قسمت اصلی متن، در حالی‌که روش درست آن است که متن، محور رجوع به تعلیقات قرار گیرد. همین نقیصه، در امر ترجمه نیز مشاهده می‌شود و در مواردی صرف ترجمه، جای شرح و تعلیقه را گرفته است. به طوری که کتاب به دو بخش تقسیم می‌شود. معمولاً نویسندگان، نگاشتن کتاب‌ها را با

نظر گرفتن اسم و صفت مقام ذات لحاظ کرد، عالم واحدیت نام دارد. از بررسی نظرات قیصری با نظرات امام (ره) مشخص می‌شود که حضرت امام (ره) در طرح مباحث بسیار دقیق هستند و شخصیت سیاسی امام (ره) آنچنان تابناک شده است که عظمت سیاسی باعث حجاب و عدم توجه به جایگاه علمی ایشان شده است. باید با انتشار این آثار علمی پرده از عظمت علمی شخصیت امام (ره) برداشت. ایشان وقتی با توده مردم صحبت می‌کند، بسیار عامیانه و همه فهم سخن می‌گویند. این شخصیت وقتی برای نوشتن مطالب تخصصی قلم به دست می‌گیرد، آنچنان تخصصی بحث می‌کند که برای درک کامل آن باید بسیار وقت گذاشت. به خاطر همین بین مقام احدیت و مقام واحدیت تفاوت است و بین آیاتی مانند «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «لله الواحد القهار» تفاوت است. قیصری سریان خلقت را از مقام واحدیت آغاز می‌کند. بعد مرحله «غیب مضاف» مطرح می‌شود که خود به دو دسته تقسیم می‌شود: غیب مضافی که تمایل به غیب مطلق دارد و مربوط به عالم عقول و نفوس مجرد است و غیب مضافی که تمایل به عالم شهود و اعیان خارجه دارد که عالم مثال مصداق آن است. چهارمین عالم، عالم شهادت مطلق است که مربوط به اعیان خارجه است و پنجمین عالم، انسان کامل محسوب می‌شود که جامع جمیع این عوالم است. در برابر تقسیم‌بندی قیصری، حضرت امام خمینی (ره) در برابر مقام واحدیت، مقام احدیت اسماء ذاتی را مطرح می‌کنند. امام (ره) معتقد است که عالم احدیت اسماء ذاتی مربوط به سر و جودی است و بحث بسیار عمیق عرفانی مطرح می‌شود که در آن اسماء مستأثره بیان می‌شود. اگر به تمام شرح‌های قیصری مراجعه شود، در هیچ یک از این شروح بحث اسماء مستأثره مشاهده نمی‌شود، اما وقتی امام (ره) می‌خواهند بحث سر و جودی را توضیح دهند، اسماء مستأثره را تبیین می‌کنند. عالم سر و جودی در واقع همان رابطه خاصی است که حضرت حق با هر موجودی این رابطه را دارد. رابطه خداوند با موجودات در دو بخش تقسیم می‌شود؛ یکی از طریق اعیان ثابت و عقول و واسطه‌ها صورت می‌گیرد و دیگری از طریق مقام احدیت جمع است که حضرت حق با هر موجودی بدون واسطه ارتباط دارد. واسطه هستی بخش نیستند؛ زیرا خود، علت ناقصه محسوب می‌شوند و نه علت تامه. عامل هستی بخش فقط علت تامه است و علت ناقصه در واقع معذات هست و در این بحث، آیه «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا؛ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهار هستی اش را در دست دارد» (سوره مبارکه هود، آیه شریفه ۵۶) را می‌توان عنوان کرد. از این مبحث نتایج

آن بگنجد. در هر صورت تمام این عناوین برگزیده، از متن انتخاب شده و این امر باعث تسریع در امر پژوهش شده است. در مورد مفصل بودن شرح تعلیقات در ابتدای کتاب و مختصر بودن آن‌ها در ادامه کتاب، مطلب درست و به جایی است؛ زیرا دقیقاً خود تعلیقات امام (ره) دارای این ویژگی است که در ادامه کتاب، کوتاه‌تر و مختصرتر بوده است. به طور مثال می‌توان به تعلیقه اول و دوم امام خمینی (ره) اشاره کرد که شامل متن‌های زیادی است، ولی هر قدر به اواخر کتاب نزدیک می‌شویم، تعلیقات فقط به چند خط محدود می‌شود.

وکیلی: از آنجا که ویتترین هر کتابی، نام و عنوان کتاب است، با اضافه کردن دقیق عنوان کتاب، به صحت عنوان کمک می‌شود و مشکل طولانی شدن عنوان را می‌توان با ترفندها و شگردهای مختلف چاپی اصلاح و مرتفع کرد و باید عنوانی را انتخاب کرد که کوتاه و صحیح باشد؛ زیرا صحت عنوان هر کتاب بهتر از طولانی‌تر شدن آن است. در مقام بیان ویژگی‌ها و محاسن این کتاب باید اشاره کرد که تعلیقات حتی عبارات چند خطی حضرت امام (ره) بدون اقرار مشتمل بر مضامین عرفانی والایی هستند و ورود به ساحت عرفان نظری و به ویژه ورود به تعلیقات حضرت امام (ره) که از آثار بی نظیر و ویژه و نفیس عرفانی در همه ادوار است، همت بالای نویسنده را در توضیح این تعلیقات نشان می‌دهد که امری ستودنی است. در عین حال معتقدم که این اثر در چاپ‌های بعدی می‌تواند با بازبینی و رفع نواقص بهتر ارائه شود و حتماً برای دانشجویان و محققان قابل استفاده خواهد بود.

مظاهری: معمولاً دانشجویانی که مقدمه قیصری را می‌خوانند مطلع هستند که مباحث این کتاب یکی از دشوارترین مباحث عرفانی است. از همین بحث، موضوعی را برگزیدم که نظر امام خمینی (ره) با نظر قیصری متفاوت است. یکی از این مباحث، مسئله «حضرات خمس» است. در تقسیم‌بندی قیصری در این باب انجام داده است، پنج حضرت را شرح می‌دهد. حضرت به معنای حضور است. از دیدگاه عرفا هستی، ظهور و تجلی حق است و از این تجلی مراتب و مدارج این ظهور پدید می‌آید و هر یک از این مراتب، یک شأن و حضرت نامیده می‌شود. تقسیم بندی که قیصری از این مبحث دارد از عالم واحدیت شروع کرده است و عالم غیب مطلق را عالم واحدیت می‌گیرد. عرفا بین واحدیت و احدیت فرق می‌گذارند و وقتی که مقام ذات را بدون اسم و صفت در نظر می‌گیرند، عالم احدیت نام دارد. اگر همین مقام را با در



اسماء مستأثره بیان نشده است، ولی حضرت امام (ره) از آن دسته از احادیث، این استفاده را می‌کند. در آن احادیث بیان شده است که حضرت نوح (ع) ۴ اسم از اسماء مستأثره را می‌دانست و حضرت ابراهیم (ع) ۶ اسم و حضرت رسول اکرم (ص) ۷۲ اسم را می‌دانستند و یکی از این اسامی، مخصوص حضرت حق است که به هیچ پیامبری داده نشده است. بنابراین امام (ره) نکات ظریف را از این مباحث استخراج کردند، البته اشخاصی می‌توانند این چنین از احادیث استفاده کنند که به فلسفه تسلط داشته باشند. در مقدمه کتاب اشاره کرده‌ام زمانی که حضرت امام (ره) به کلاس درس آیت الله شاه آبادی رفتند، گفتند که می‌خواهم عرفان را بیاموزم نه فلسفه را؛ زیرا قبل از این فلسفه را آموخته‌ام.

تقریرات فلسفی حضرت امام (ره) هم مؤید این مطلب است که ایشان به فلسفه به خوبی تسلط داشتند. کسی که می‌خواهد این تعلیقات را بنویسد باید فلسفه، کلام، فقه، دیدگاه‌های معتزله و اشاعره، عرفان و منطق را بداند. بدون اغراق باید متذکر شوم که گاهی برای شرح این تعلیقات هفته‌ها معطل می‌شدم و مجبور بودم به کتب فلسفی و منطقی مراجعه کنم و از دیدگاه‌های مشاء مطلع شوم تا بتوانم بحث را روشن و تعلیقه امام (ره) را شرح کنم. این امر حاکی از

دیگری حاصل می‌شود که علی‌رغم این‌که انسان با واسطه با خدا در ارتباط است، ولی در مواقعی پیش می‌آید که از همه قطع امید می‌کند و وقتی

ارتباط خاصی با حضرت حق برقرار می‌شود، دعاها به

اجابت می‌رسد؛ زیرا فرد در آن لحظه به این رابطه خاصه می‌رسد. نکته دیگری که بسیار جالب است و در کمتر جایی به آن اشاره شده است، این‌که در عالم آخرت هم تمام اعضا گواهی می‌دهند به این خاطر است که آن رابطه با سر و جودی برقرار شده است. به همین دلیل در روز قیامت بدون این‌که انسان بخواهد، اعضا و جوارح او بر اعمالش شهادت می‌دهند. در اینجا بحث جذبه هم قابل طرح است که چگونه انسانی که در وادی سیر و سلوک نیست، راهی را طی می‌کند که از سالکی که عمری است در این مسیر است پیشی می‌گیرد. در واقع جذبه باعث پیدا کردن این میان‌برها می‌شود. امام خمینی (ره) این نکات را مطرح می‌کند در حالی که این نکات در هیچ یک از شروح دیده نمی‌شود.

امام خمینی (ره) در بحث اسامی مستأثره بیان می‌کند که «عاصف بن برخیا» به دلیل دانستن این اسماء توانست تخت «بلقیس» را جابه‌جا کند و سپس به دو حدیث اشاره می‌کند. البته در آن دو حدیث



تعبیری نقطه اعتدال میان خلق و حق است. این نقطه تعادل که به تعبیر کلامی همان عدل است، جزو مهم‌ترین امور دینی است به طوری که اگر نقطه اعتدال

وجود نداشته باشد، چیزی به نام ایمان و کفر و توحید و شرک

معنایی باید.

نکته‌ای قابل ذکر است که باید نقطه‌ای وجود داشته باشد تا خداوند متعال و خلق از آن نقطه با هم ارتباط پیدا کنند. این نقطه، حقیقت محمدیه (ص) است که تمثیل خارجی آن، انبیای الهی و در رأس آن‌ها خاتم انبیا حضرت محمد (ص) و اهل بیت ایشان (ع) قرار دارند. این بزرگواران به دلیل ارتباط و واسطه بین قوس صعود و نزول، تکوینا ولی هستند و تمام انبیا (ع) از مشکلات نبوت حضرت ختمی مرتبت (ص) سیراب می‌شوند و او به همه فیض می‌رساند. در فصل دوازدهم، در پی یک جهت‌گیری و چرخش عرفانی، بیان می‌شود که همه ولایت‌ها به نبی مکرم اسلام (ص) ختم می‌شود و بلکه خداوند متعال، ولی مطلق است.

حضرت رسول اکرم (ص) و حضرات معصومین (ع) نقاط شروع کننده و پایان دهنده هستی در دو قوس نزول و صعود هستند. هدف خلقت و آفرینش جهان، تشبه مخلوق به خداوند است. در همین

این است که امام (ره) از سر تخصص این تعلیقه‌ها را نوشته‌اند.

وکیلی: در عرفان اسلامی، روح همه مباحث، موضوع ولایت و نبوت و رسالت است. اگر ممکن باشد همه مباحث عرفانی را به این موضوعات فرو بکاهند، تمام موضوعات عرفانی را می‌توان در ذیل

این عناوین جمع کرد. البته ولایت در اصطلاح عرفانی با ولایت دروازه ولایت فقیه متفاوت است و مشترک لفظی هستند و دو معنای متفاوت دارند. درباره مفهوم ولایت و نبوت که در مقدمه فصل دوازدهم آمده است، نکاتی را باید یادآور شد. یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین واژگان، «حقیقت محمدیه (ص)» است. چیزی شبیه به اعیان ثابت است که حقیقت عالم به آن وابسته است. حقیقت محمدیه (ص) شاهین ترازوی خلقت است. واقعیت جهان رادو چیز تشکیل می‌دهد؛ حقیقت و واقعیت. حقیقت مختص حق تعالی است و واقعیت بستر پدیده‌هاست و ارتباط حق با خلق، محال است و با این‌که خداوند متعال، خالق جهان است، ولی ارتباط مستقیم و بی‌واسطه خدا با مخلوق غیرممکن است؛ زیرا حقیقتی جز حقیقت او نیست. خداوند جوهر همه چیز و غایت غایی است. برای ارتباط حق با خلق یک نقطه اشتراک لازم است و آن حلقه مفقوده هم رابط بین حق و خلق است. واسطه فیض حق به خلق و واسطه ارتقای خلق به سوی حق است. به



تعلیقه نیز اشاره شده است که وقتی سالک مراتب سیر و سلوک را طی می‌کند و مدارج کمال را پشت سر می‌گذارد، به نقطه‌ای می‌رسد که نه انسان است و نه غیر انسان. این چنین انسانی نه خدای خالق است و نه بشر خالص، بلکه به مرتبه‌ای رسیده است که چشم و گوش او، چشم و گوش الهی است. به عبارت دیگر بشر الهی ایجاد می‌شود که حدیث هم به آن اشاره دارد که می‌فرماید: «جوهره کنه الربوبیه»، این قرب در اثر انجام نوافل حاصل می‌شود.

عالم

به کار

می‌بریم متفاوت

است. آن اسمائی که ما در

این عالم از موجودات و اشیاء به کار

می‌بریم همگی اسم اسم است و لفظی است که ما برای مواردی وضع کرده‌ایم و لفظ در واقع امری عرضی است که به شخصی اطلاق می‌شود. اسماء حضرت حق ذاتی حضرت حق هستند و با مسمی و ذات اقدس الهی یکی است و این اسمی با مسمی وحدت دارند. وقتی این اسماء که با ذات الهی متحد هستند به آدم (ع) تعلیم داده شود، قدرت تصرف در عالم برای او ایجاد می‌شود.

ملاصدرا استدلال دیگری برای این مطلب می‌آورد که وقتی الفاظی؛ مانند کتاب، کفر و ایمان استفاده می‌شود، در واقع این الفاظ به خاطری این که عرضی هستند، تفاوت و جودی با هم ندارند و اگر این موارد ذاتی بودند، باید امری مقدس یا غیر مقدس محسوب می‌شدند. به همین سبب بارها در قرآن بیان شده است که «له اسماء الحسنی» اگر اسماء الهی ذاتی نبودند، این اسماء، حسنی هم نبودند. وقتی که قدرت تصرف در عالم به واسطه تعلیم اسماء به انسان داده می‌شود او خلیفه الله می‌شود. اگر انسان این اسماء را

مظاهری: در بحث ولایت باید چند نکته را یادآور شد؛ یکی از جاهایی که شدیداً به ابن عربی اعتراض می‌شود، بحث ولایت است، مخصوصاً در مبحث ختم ولایت. برای قضاوت در این موضوع ابتدا باید بحث عبودیت و ربوبیت هم مورد بررسی قرار گیرد. ربوبیت در این مسئله، با اسماء الهی ارتباط برقرار می‌کند. وقتی که خدا انسان را آفرید، همه اسماء به آدم آموزش داده شد. باید دقت شود که منظور فقط اسماء نیست، بلکه تعلیم این اسماء به معنای تصرف در عالم است؛ چون از دیدگاه عرفان، آفرینش هستی بر مبنای اسماء است. خداوند هم در قرآن کریم می‌فرماید که از طریق اسماء الهی با عالم ارتباط دارد و به این خاطر است که در دعاها، اسماء الهی حجاب معرفی شده است.

قرآن کریم هم می‌فرماید که به اسم خدای رحمان و رحیم و نمی‌فرماید: «بالله الرحمان الرحیم» و می‌فرماید: «سبح اسم ربك الاعلی» و دستور می‌دهد که اسم خدای را تسبیح کن. ملاصدرا از این مطالب استفاده می‌کند که اسماء حضرت حق با اسمائی که مادر این

چگونه مرده‌ها را زنده می‌کند، ولی سؤال او مربوط به باطن و مقام ولایت بود به همین خاطر خداوند به او گفت اگر مایل هستی که این امر را بدانی، از مقام نبوت خلع می‌شوی و فقط ولی باقی می‌مانی؛ زیرا این سؤال مربوط به باطن و سر و جود است. به عبارت دیگر عزیز نبی، قطعاً به این مسئله ایمان داشت، ولی می‌خواست از سر این مسئله آگاه شود. مسئله دیگر که باید به آن پرداخته شود این است که مقام ولی از مقام نبی بالاتر است! این مسئله در جایی صحیح است که نبوت و ولایت در یک شخص جمع شده باشد؛ زیرا بعد از نبوت، ارتباط نبی با خلق است و بعد از ولایت، ارتباط نبی با حق است و البته ارتباط با حضرت حق مقام بالاتری دارد. اگر شخصی فقط به تنهایی دارای مقام ولایت باشد، از مقام انبیايي که با خلق هم در ارتباط هستند بالاتر نیست، به همین خاطر يك نبی می‌تواند

يك ولی را که نبی نیست، حد بزند. کلمه نبوت

در موضوع «ختم نبوت»، معانی مختلفی

دارد و گاهی به ولایت خاصه و گاهی به

ولایت عامه تعبیر شده است. به

دلیل همین اختلاف معنایی، غالب

شارحان ابن عربی، در این مباحث

دچار اشتباه شده‌اند و از جمله این

افراد «سیدحیدر آملی» است. در

اینجا ایرادی که به ابن عربی گرفته

می‌شود این است که ابن عربی در

جایی خود را ختم ولایت معرفی

کرده است و اگر ولایت به معنای ولایت خاصه محمدیه (ص) باشد، این حرف قطعاً حرفی اشتباه است. در عرفان مقام نبوت انبائی نیز مطرح می‌شود و آن نوعی ارتباط حضرت حق با انسان است و این امر برای هر انسانی قابل تحقق است. این رابطه قلبی، هیچ ارتباطی با دستورات شرعی ندارد؛ یعنی لزومی ندارد کسی که این رابطه را دارد، دستوراتی از جانب خداوند درباره شریعت دریافت کند. این رابطه، صرف يك رابطه درونی با خداوند متعال است و این ادعای ابن عربی از این باب صحیح است و البته در خود ابن عربی هم منحصر نمی‌شود. این نوع ولایت عامه حتی در فقها و حاکمان شرع که دستورات شرعی می‌دهند نیز دیده می‌شود و در آیه «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» نیز همین نوع ولایت افرادی بر سایرین مشاهده می‌شود. ابن عربی در بحث ولایت به شدت از امام زمان (عج) دفاع کرده است.

داشته باشد و این اسماء واقعی باشند و اسم اسم نباشند، خلیفه خدا می‌شود و مقام «کن» که مخصوص مقام الهی است به انسان واگذار می‌شود؛ «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می‌گوید باش پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود» (سوره مبارکه یس، آیه شریفه ۸۲).

وقتی اراده الهی تعلق می‌گیرد که چیزی موجود شود، بلافاصله به وجود می‌آید. چرا وقتی ما چیزی را اراده می‌کنیم به وجود نمی‌آید؟ جواب این است که اسمی که ما داریم، اسم اسم است و هنوز از ظاهر اسم، به باطن آن عبور نکرده ایم. وقتی اسم شهری مثل «شیراز» می‌آید، بلافاصله تصور آن به شکل «صورت ذهنی»، در ذهن مخاطب می‌آید، به عبارت دیگر اسمی که انسان می‌شنود، می‌تواند وجود ذهنی به آن بدهد ولی این قدرت را ندارد که وجود

عینی به آن بدهد. تصرف انسان در حد تصرف ذهنی

است، اما اگر انسانی اسماء حضرت حق را که

ذاتی هستند در درون خود متحقق سازد،

به مقام «کن» می‌رسد و به بالاترین درجه

انسانی نائل می‌شود و از طریق همین

راه، عرفا امور خارق‌العاده اولیا را

توجیه می‌کنند. ربوبیت حضرت حق از

طریق استعمال همین اسماء است و

انسان هم در این عالم بیش از هر

موجود دیگری ادعای ربوبیت می‌کند و

می‌گوید: «انا ربکم الاعلی».

امکان ظهور و تجلی این اسماء در درون انسان وجود دارد. رابطه ربوبیت و عبودیت به خاطر وجود اسماء الهی در درون انسان معنا پیدا می‌کند. وقتی که ولایت به عنوان باطن نبوت معرفی می‌شود، انبیا(ع) در باطن، «ولی» و در ظاهر، «بنی» هستند از جهتی که نبی هست با انسان‌ها و مردم سر و کار دارد و حکم و شریعت خدا را برای آن‌ها بیان می‌کند و از جهتی که ولی هست، باطن خود را برای مردم ظهور نمی‌دهد. انبیايي که خود ولی هستند دارای دو جنبه باطنی و ظاهری هستند. خداوند با انبیايي خود ارتباطات ویژه‌ای برقرار می‌کند که راه‌های خاص ارتباط با خداوند در محدوده باطن ولی مطرح می‌شود و از این رو نبی، باطن خود را بازگو نمی‌کند. در جریان «عزیر» نبی، وی از خدا خواسته بود که چگونه خداوند می‌تواند موجودات را زنده کند. عزیر چون نبی بود می‌دانست که خداوند



وقتی اراده الهی تعلق می‌گیرد که چیزی موجود شود، بلافاصله به وجود می‌آید. چرا وقتی ما چیزی را اراده می‌کنیم به وجود نمی‌آید؟ جواب این است که اسمی که ما داریم، اسم اسم است و هنوز از ظاهر اسم، به باطن آن عبور نکرده ایم

اساساً یکی از جاهایی که اهل سنت به ابن عربی اعتراض می‌کنند و عقیده دارند که او شیعه شده است در همین مبحث است و ابن عربی در این باب تمام احادیث را از شیعه آورده است. وی همچنین امام علی (ع) را به عنوان ختم ولایت معرفی می‌کند. ابن عربی گاهی از ولایت، معنای مطلق ولایت را اراده می‌کند و از حضرت عیسی (ع) نام می‌برد. در این قسمت سیدحیدر آملی مفصلاً بحث می‌کند و اثبات می‌کند که مقام حضرت علی (ع) از حضرت عیسی (ع) بالاتر است. این در حالی است که مراد ابن عربی از ولایت در مقایسه با امیرالمومنین علی (ع) و حضرت عیسی (ع) یکی نبوده است و اختلافی وجود ندارد؛ زیرا منظور ابن عربی در ولایت حضرت علی (ع) ولایت مطلق و منظور وی در ولایت حضرت عیسی (ع) مطلق ولایت است. قونوی در شرح نظر ابن عربی و نظر او درباره حضرت عیسی (ع)، می‌گوید که حضرت عیسی (ع) دو حشر دارد، یکی حشر با اولیا و دیگری حشر با انبیا (ع). حضرت عیسی (ع) بعد از دوره حضرت رسول اکرم (ص) هم پیامبر می‌شود و نظر ابن عربی مربوط به مرحله دوم نبوت حضرت عیسی (ع) می‌شود و این مقام بعد از رجعت ابن حضرت است. پس تعبیر ابن عربی از «ولایت»، مختلف است و منافاتی با هم ندارد و در کنار هم بررسی کردن آن‌ها، انتقادات در این زمینه بر ابن عربی را مرتفع می‌کند.

■
وکیلی: ابن عربی به اصطلاح

علماء حفوات یا

اشتباهات زبانی دارد و این امر فقط منحصر در بحث ولایت یا نبوت او نیست. یکی از اشتباهات او این است که علم انبیا را اجتهادی می‌داند در حالی که علم انبیا طبق آموزه‌های ادیان، علم الهی و موروثی از جانب خداوند است و اکتسابی نیست. در اینجا باید توجه کرد که این انتقاد، از عظمت علمی ابن عربی که بیش از ۵۰۰ جلد تألیف دارد، نمی‌کاهد و حضرت امام خمینی (ره) هم علی‌رغم احترام، در مواضعی که ابن عربی یا قیصری دچار لغزش علمی شده‌اند را تذکر داده است. در خصوص انسان کامل، دو بحث مطرح می‌شود و آن این است که انسان سیر خود را از کجا آغاز می‌کند و به کجا پایان می‌برد. از دیدگاه عرفانی، انسان کامل همان نقطه اعتدال است و طبق دیدگاه شیعی، انسان کامل یقیناً باید یک مسلمان شیعه باشد. بحث «خاتمیت رسل» در دیدگاه شیعی، و طبق آیات قرآن، جزو مسلمات اعتقادی اسلام است. در دیدگاه ابن عربی جای بحث است که بالاخره «خاتم ولایت»، امام زمان (عج) یا حضرت عیسی (ع) است؟ و حتی بعضی از شارحان ابن عربی خود وی را معصوم و خاتم ولایت می‌دانند. ابن عربی انسان والایی بوده است و میراث گران‌بهایی را از خود به جا گذاشته است ولی از نظر کلامی، جایگاه و دیدگاه او مشخص نیست. در افکار ابن عربی نوعی دوگانگی و تشتت آرا دیده می‌شود. در مورد او نه نسبت ارتداد صحیح است و نه نسبت عصمت. بلکه شخصاً او را ابن عربی می‌دانم و انسانی استثنائی است که در بحث ولایت، تحت تأثیر دیدگاه سنی خود است و در ضمن تحت تأثیر عقاید شیعی نیز هست. او صلواتی را درباره حضرت زهراء (س) بیان

می‌کند که در تشیع بی‌ظنیر است. در هر صورت در افکار ابن عربی تعارض دیده می‌شود. یک عارف ممکن است در درون خود جمع اضداد باشد، ولی وقتی در مقام بیان افکار خود می‌رسد، نباید آنچنان دوگانه صحبت کند که مخاطب به مضامین مطرح شده پی نبرد. امام خمینی (ره) درباره مکاشفات ابن عربی برای نظر قائل است که هر شخصی حقایق را با پس‌زمینه‌های ذهنی خود مشاهده می‌کند و با این نکته لطیف، به تأثیر ساختارهای ذهنی ابن عربی اشاره می‌کند.

مظاهری: «فاضل تونی» درباره منشأ اختلاف آرای ایجاد شده راجع به ابن عربی معتقد است که این امر به خاطر تفاوت آرا و اختلاف برداشت شارحان وی حاصل شده است. اتفاقاً کسی که نتواند جنبه‌های مختلف حضرت حق را در ظاهریت و باطنیت و در اول بودن و آخر بودن که متضاد هم هستند، درک کند، به توحید واقعی نمی‌رسد.

وکیلی: نوعاً عرفا چون نگاه هرموننتیک‌گرایانه به متون دینی دارند؛ لذا در مواردی که تأویل و تفسیر آن‌ها با آموزه‌های دینی در تعارض است این نوع برداشت‌ها باید تغییر کند؛ زیرا آن‌ها به نوعی حاشیه‌نشین متن اصلی هستند. در آرای ابن عربی هم این‌گونه است که اگر نظر ابن عربی با نظر صریح قرآنی در تضاد باشد، باید آن تفسیر عرفانی را مورد نقد و اصلاح قرار داد.

مظاهری: ابن عربی در کتاب فصوص الحکم، ۲۷ فص را آورده است که هر فص، به انبیلی اختصاص دارد که مظهر هر یک از اسمای الهی‌اند. البته در

موضوعی، ابن عربی ذبیح‌الله را حضرت اسحاق (ع) مطرح می‌کند ولی حضرت امام خمینی (ره) بر این نظر هستند که ذبیح‌الله حضرت اسماعیل (ع) است و این حرف را ابن عربی در اثر تفکرات اهل سنت و روایات آن‌ها گفته است. این شرح و نظرات امام (ره) در این مراحل، در هیچ یک از شارحان ابن عربی دیده نمی‌شود. در بحث هرموننتیک و نگاه تأویل‌گرایانه به متون عرفانی نیز باید گفت که وی در صدد بیان تعدد تجلیات الهی است و نمی‌خواهد تعدد ادیان را بیان کند. شاهد مثال این امر آن است که در پی نظرخواهی سلطان قونیه در چگونگی رفتار با مسیحیان آن دوران، ابن عربی به وی گفت که نباید اجازه ترویج دین آن‌ها را در جامعه اسلامی بدهد. امروز آنچه که جامعه ما را در برابر این شبهات کلامی حفظ می‌کند، همین مضامین عرفانی است، ولی متأسفانه به عرفان توجه کمی می‌کنیم و از رشد عرفان‌های سکولار در جامعه نگرانیم. در پی مباحث سکولار و مطرح شدن هرموننتیک، جامعه غربی قصد داشت که بحث تأویل و رجوع به متون مقدس را از انحصار کلیسا درآورد تا قدرت تفسیر به دست همگان بیافتد. اما بحث تأویل در عرفان اسلامی مبتنی بر سه پایه است. وجود حضرت حق و تجلی او در انسان و قرآن و هر کدام از این‌ها دارای لایه‌های باطنی هست و تأویل به معنای فهم لایه‌های باطنی این سه مقوله است و این تأویلات در آیات قرآن نیز دیده می‌شود.



ج) فرصت‌ها:

۱. مهم‌ترین فرصتی که در این کتاب در اختیار خواننده قرار می‌گیرد، در اختیار داشتن آرای سه عارف نامی جهان اسلام؛ یعنی امام خمینی (ره)، ابن عربی و قیصری است.
۲. در اختیار داشتند ترجمه تعلیقه‌های امام (ره) فرصت مناسب دیگری است که خواننده از آن بهره‌مند می‌شود.
۳. آشنایی با نگاه امام خمینی در این تعلیقات از شرایط مطلوب دیگری است که خواننده از آن بهره‌مند می‌شود.

د) تهدیدها:

۱. نکته مهمی که در این کتاب باید مورد توجه قرار گیرد و در غیر این صورت به تهدید بزرگ مبدل می‌شود، آن‌که خواننده بادی مقرماتی از عرفان را داشته باشد و در واقع با دست‌مایه‌ای مکفی وارد در کتاب شود؛ زیرا مباحث عرفانی از سطح بالایی برخوردار است و با توجه به این‌که در این کتاب برخی از مسائل اعتقادی نیز بیان شده است، ورود به آن برای خواننده‌ای جواز ندارد.
۲. مشکل دیگری که ممکن است برای خواننده این کتاب فراهم شود آنکه در این کتاب تنها به تعلیقاتی که امام (ره) بر این نظرات زده است توجه شده و اگر امام (ره) هم در موردی کم توضیح داده است در کتاب نیز به همان اندازه اکتفا شده است، در حالی که ممکن است توضیحاتی نیاز داشته باشد که خواننده از دریافت آن عاجز است.

جمع‌بندی نشست:

الف) نقاط قوت: ۱. مهم‌ترین نقطه قوت این نشست آن است که بررسی آرای عرفانی امام خمینی (ره) کمتر در جامعه مورد توجه قرار گرفته است و پرداختن به این جلسه خود از نقاط بارز و مهم این نشست است. ۲. نکته دیگری که در این نشست بسیار مورد توجه واقع شد و حائز اهمیت است این‌که برخی از آرای امام خمینی (ره) مطرح شد که با نظرات ابن عربی و حتی در برخی از با نظر استادش آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی مخالف بوده است و توجه به این مسائل سبب نمایان تر شدن نظرات عرفانی امام خمینی (ره) می‌شود.

نقاط ضعف: ۱. شاید مهم‌ترین نقطه ضعفی که در این نشست بتوان به آن اشاره کرد این‌که نویسندگان بیشتر از آن‌که به نظرات امام خمینی (ره) توجه داشته باشد، به ابن عربی پرداخت و آن‌گونه که باید مسئله محوری نشست یعنی بحث خاتم ولایت، رسالت و امامت در نظر امام خمینی (ره) در این جلسه تبیین نشد. البته شاید گریزی هم از این مسئله نبود؛ زیرا پرداختن به نظر ابن عربی از آن جهت مهم بود که در مقایسه نظرات او با بیانات امام (ره) سبب می‌شد تا نقاط اختلاف و اشتراکشان مشخص شود.

مهم‌ترین فرصتی که در این کتاب در اختیار خواننده قرار می‌گیرد، در اختیار داشتن آرای سه عارف نامی جهان اسلام؛ یعنی امام خمینی (ره)، ابن عربی و قیصری است



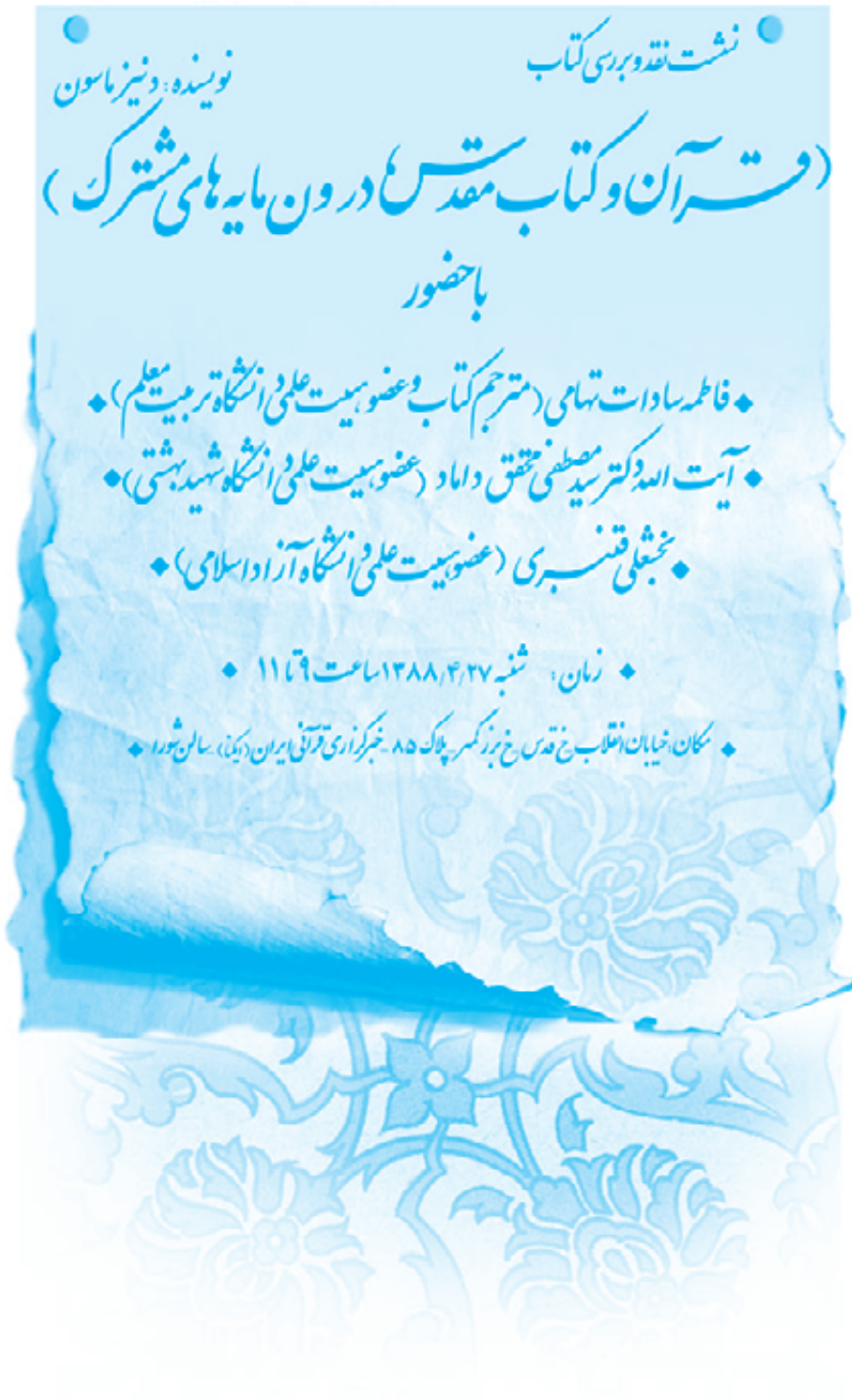
سلسله نشست‌های تخصصی بررسی کتاب‌های برگزیده مترسرنی ۵۱

نشست نقد و بررسی کتاب
 نویسنده: دینیز ماسون
 (مترسرن و کتاب مقدس در رون مایه‌های مشترک)
 با حضور

- ♦ فاطمه سادات تنامی (مترجم کتاب و عضو هیئت علمی انشگاه تربیت معلم)
- ♦ آیت الله دکتر سعید مصطفی متقی داماد (عضو هیئت علمی انشگاه شهید بهشتی)
- ♦ نجفعلی قنبربری (عضو هیئت علمی انشگاه آزاد اسلامی)

♦ زمان: شنبه ۱۳۸۸، ۴، ۲۷ ساعت ۱۱ تا ۹

♦ مکان: خیابان انقلاب قدس، خ بزرگ کمرپاک ۸۵ - مجرای قرنی ایران (کن، سالن شور)



چکیده:

در نشست نقد و بررسی کتاب «قرآن و کتاب مقدس؛ درون‌مایه‌های مشترک» که با حضور آیت‌الله سیدمصطفی محقق داماد، و بخشعلی قنبری برگزار شد، طرفین با تقدیر و تشکر از نویسنده و مترجم کتاب نقدهای ترجمه‌ای و محتوایی را بر این کتاب داشتند. محقق داماد خانم دنیز ماسون را شخصی معرفی کرد که با فلسفه ادبیات عرب به نحو بسیار شایسته و مطلوب آشنا شده است؛ چرا که تحلیل‌های لغت‌های قرآن را بسیار دقیق تحلیل کرده است. بخشعلی قنبری نیز این کتاب را جزو آخرین کتاب‌های مقایسه‌ای در عصر جدید میان قرآن و کتاب مقدس معرفی کرد و معتقد است که این کتاب جزو معدود کتاب‌های الهیات تطبیقی است که پدیدارشناسی و معناشناسی در امر مقایسه متون را لحاظ کرده است و این موجب خلوص این تحقیق شده است. عمده نقد محقق داماد به عنوان ترجمه کتاب مربوط می‌شد؛ چرا که مطابق ترجمه فرانسوی باید عنوان کتاب «قرآن و وحی یهودی و مسیحی» باشد و بنا به نظری تفکر تثلیثی در مسیحیت به نوعی تحت تأثیر عرفای اسلامی است. تفکری تثلیثی که امروزه در مسیحیت است، تحت تأثیر عرفای اسلامی است؛ چرا که این توجیه برای تثلیث که عیسی (ع) را تجلی حق بدانند، در عرفان اسلامی مطرح شده است. مهم‌ترین نقد قنبری به دامنه تحقیق خانم دنیز ماسون مربوط می‌شد چرا که وی معتقد است عمده تعالیمی که ماسون از قرآن و اسلام ارائه داده است از آموزه‌های اهل سنت مالکی اخذ کرده است و مذاهب دیگر را مغفول گذاشته است؛ چرا که ماسون مراحل تدوین کتاب خود را در کشور مراکش گذرانیده است. نقد دیگر قنبری به ماسون این بود که آموزه‌های مسیحیت را با نگاهی اسلامی در کتاب آورده است، در حالی که کلیسای امروز، آن تقریری که ماسون از آموزه‌های مسیحیت داده است را نمی‌پسندد.

شناسنامه نشست نقد و بررسی کتاب «قرآن و کتاب مقدس؛ درون‌مایه‌های مشترک»

- نویسنده: دنیز ماسون
- ترجمه: فاطمه سادات تهامی
- کارشناسان در جلسه: آیت‌الله سیدمصطفی محقق داماد، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی، دکتر بخشعلی قنبری، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی
- کارشناس مجری: حمیدرضا یونسی
- به همت: سرویس اندیشه خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)
- با همکاری: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- مکان برگزاری: سالن کنفرانس خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)
- زمان برگزاری: شنبه، ۲۷ تیرماه ۱۳۸۸، ساعت ۹ تا ۱۱

در رشته ریاضی فارغ التحصیل شده بود، به دانشکده الهیات دانشگاه تهران رفت. دوره کارشناسی الهیات و کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث را در همین دانشکده و دکتری علوم قرآن و حدیث را در دانشگاه تربیت مدرس گذراند. از سال ۷۲ تا ۸۳ عضو هیأت علمی دانشکده الهیات دانشگاه تهران بود و از مهر ۸۳ در دانشگاه تربیت معلم به تدریس پرداخت.

از وی علاوه بر رساله دکتری که با عنوان نقش ایرانیان در تدوین و نشر حدیث چاپ و منتشر شده، مقالات متعددی از زبان فرانسه، انگلیسی و عربی ترجمه شده است. نخستین اثر مستقل او ترجمه کتاب «قرآن و کتاب مقدس: درون مایه‌های مشترک»، اثر دنیز ماسون است که از سوی انتشارات سهروردی در سال ۱۳۸۵ انتشار یافته است.

فاطمه تهامی به سه زبان فرانسه، عربی و انگلیسی به خوبی آشنایی دارد.

(ج) سیدمصطفی محقق داماد



آیت‌الله دکتر سیدمصطفی محقق داماد (احمد آبادی)، فرزند آیت‌الله سید محمد داماد، در ۱۳۲۴ شمسی در شهر قم به دنیا آمد، وی علوم دینی را نزد استادان بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی قم فرا گرفت و علاوه بر آن در دانشگاه تهران به تحصیل حقوق و فلسفه‌ی اسلامی پرداخت و به

رزومه نویسنده، مترجم و حاضران در جلسه

الف) نویسنده:

خانم دنیز ماسون از قرآن پژوهان معاصر است که حدود شش دهه از عمر پر برکت خویش را بر سر مطالعه‌ی زبان و ادبیات عرب و پژوهش و تحقیق در باب قرآن و نیز جستجوی موارد اشتراک و افتراق آن با کتاب مقدس و دیگر متون یهودی و مسیحی گذرانده است. او برای جامه‌ی عمل پوشاندن به مقصد و مقصود خویش، کشور مراکش و پایتخت آن، رباط را برگزید و تا پایان عمر در آن دیار باقی ماند. ترجمه‌ی قرآن به زبان فرانسه و کتاب حاضر و چند اثر دیگر که هر یک در حوزه‌ی خاص خود بهترین و یا دست کم از بهترین آثار فراهم آمده به حساب می‌آیند، حاصل آن ایام است. اطلاعات چندانی از زندگی اجتماعی و فرهنگی خانم ماسون در دست نیست، و بر همین اساس، نه تاریخ تولد او مشخص است و نه تاریخ دقیق فوت او. برخی از پایگاه‌های اینترنتی سال فوت او را ۱۹۹۴ ذکر کرده‌اند.

ب) مترجم:



فاطمه‌سادات تهامی در سال ۱۳۳۹ در تهران متولد شد. دوران تحصیل ابتدایی و راهنمایی را در تهران گذراند، سپس نزد دایی خود، دکتر پرویز فرهنگ که مقیم تولوز بود، رفت و دوره دبیرستان را در کالج بونل پاریس گذراند. پس از انقلاب به میهن بازگشت و با آنکه در فرانسه



د) بخشعلی قنبری،

بخشعلی قنبری، متولد ۱۳۴۳ است و دکتری خود را در رشته الهیات با گرایش ادیان و عرفان در سال ۸۵ از دانشگاه آزاد اسلامی اخذ کرد و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز است، وی هم‌اکنون پژوهشگر مرکز آموزش و پژوهش سازمان تبلیغات اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی و مذاهب اسلامی است.

وی علاوه بر تخصص در رشته ادیان (به خصوص مسیحیت) در تفسیر و شرح نهج‌البلاغه نیز تخصص دارد و کلاس‌هایی را در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی در شرح و تفسیر نهج‌البلاغه برگزار می‌کند.

قنبری در دانشنامه جهان اسلام و دائره‌المعارف بزرگ اسلامی مقاله‌هایی به ثبت رسانده است و نیز مقاله‌های متعددی را در فصلنامه‌ها و ماهنامه‌ها منتشر کرده است که برخی از آن‌ها عبارتند از: حدیث دلدادگی (حیات و نظریات عرفانی رابعه عدویه)، عقلانیت زن (شرح خطبه ۷۹ نهج‌البلاغه)، انسان‌شناسی در نهج‌البلاغه، ریشه برجاست (معرفی و بررسی کتاب مصادر نهج‌البلاغه)، پرسش و پرسشگری در نهج‌البلاغه (شرح خطبه ۱۶۱)، فضایل حقانی امام علی(ع) و قلب در نهج‌البلاغه.

درجه‌ی فوق لیسانس در هر دو رشته نائل گردید.

وی، مطالعه و تحصیل در رشته‌ی حقوق را پی گرفت و از دانشگاه لوون بروکسل درجه‌ی دکترا دریافت کرد.

نامبرده پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی در سمت‌های گوناگون اجرائی، قضایی و فرهنگی انجام وظیفه کرده است، از جمله مدت‌ها ریاست سازمان بازرسی کل کشور را عهده‌دار بود و اینک به عنوان استاد و رئیس گروه حقوق دانشگاه، رئیس گروه علوم و معارف اسلامی فرهنگستان علوم ایران، ریاست گروه حقوق سازمان مطالعه و تدوین کتاب‌های علوم انسانی دانشگاه‌ها، عضو هیئت داوران خبرگان بدون مدرک، عضو شورای علمی مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، سردبیر فصلنامه‌ی فرهنگستان علوم و... به خدمات علمی و فرهنگی ادامه می‌دهد.

از ویژگی‌های ایشان، علاوه بر بهره‌گیری از دو نظام آموزشی حوزه و دانشگاه، تسلط به زبان‌های عربی، انگلیسی و فارسی و آشنایی با زبان فرانسه است.

استاد با این پیشینه و استعداد، در عرصه‌ی پژوهش و نگارش نیز به توفیقاتی دست یافته و آثار مفیدی را به جامعه علمی عرضه کرده است که اهم آنها به این قرار است: دوره‌ی اصول فقه در سه جلد به زبان فارسی، قواعد در دو جلد به زبان فارسی، حقوق خانواده در یک جلد به زبان فارسی، تحلیل فقهی وصیت در یک جلد به زبان فارسی، تحلیل فقهی اخذ به شفعه در یک جلد به زبان فارسی، تحلیل فقهی احتکار در یک جلد به زبان فارسی، مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، ترجمه‌ی از انگلیسی به فارسی در یک جلد، حقوق بین‌المللی عمومی اسلامی، ترجمه از انگلیسی به فارسی در دو جلد، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه‌ی از انگلیسی به فارسی در یک جلد، علاوه بر اینها بیش از ۳۰ مقاله در رشته‌های فلسفه، دین و حقوق نوشته است، از جمله: مفهوم اسلامی حقوق بشر دوستانه به زبان فارسی، رعایت قوانین انسان دوستانه به زبان فارسی، حقوق بشر از دیدگاه علی(ع) به زبان فارسی، اسلام و دعوت ادیان به رعایت حق و کرامت (به زبان فارسی)، مقاله "of Ira nReligious Minorities in the Islamic Republic and Universal Brotherhood in Isla" به زبان انگلیسی و مقاله "mReligious Tolerance" به زبان انگلیسی.



نویسنده در قالب دفترهای پنج گانه حدوداً ۱۰۰۰ صفحه‌ای خود، به مقایسه بین آموزه‌های یهودی، مسیحی و اسلامی در باب توحید، نبوت و معاد می‌پردازد و موارد مشترک و اختلافی آنها را نشان می‌دهد. این اثر بهترین و جامع‌ترین کتابی است که تاکنون در این زمینه به فارسی منتشر می‌شود. وی را می‌توان از معدود نویسندگان و پژوهشگران غربی دانست که در تحقیقات و نگاشته‌های خود تقریباً به طور کامل با مسلمانان همدلی نشان داده است. مروری کوتاه بر ترجمه ارزشمند وی از قرآن کریم از یک سو و مطالب فراوان و داوری‌های متعدد او در خلال اثر حاضر خود گویای این ادعا است. البته در این زمینه باید به دو نکته اساسی توجه داشت:

نخست: او یک پژوهشگر غربی است که در دامان مسیحیت رشد و نمو کرده است.

دوم: وی تمام اطلاعات خود را در باب ابعاد گوناگون اسلام و بویژه در حوزه موضوعاتی که مربوط به کتاب حاضر است، همانند بسیاری دیگر از محققان غربی، عمدتاً و بلکه تماماً از منابع اهل تسنن گرفته است که معمولاً براحتی و بوفور (و حتی در مواردی به زبان مادریشان) در دسترس دارند. ذکر همه نوشته‌های یهودی و یا مسیحی که می‌تواند با این گونه نصوص قرآنی مقایسه گردد، ناممکن است و کتاب حاضر مدعی پژوهشی جامع و کامل در این زمینه نیست و تنها به ذکر قرابت‌ها و خطوط فکری گاه متوازی و گاه متباین قرآن و سنت‌های یهودی و مسیحی، بسنده می‌کند.

معرفی کتاب: (الف) کتابشناسی

کتاب «قرآن و کتاب مقدس؛ درون مایه‌های مشترک» نوشته دنیس ماسون و ترجمه فاطمه سادات تهامی است. این کتاب در دو جلد (جلد اول ۵۷۰ صفحه و جلد دوم ۴۶۰ صفحه کلاً به مبلغ ۱۰۵۰۰ تومان) از سوی دفتر پژوهش و نشر سهروردی منتشر شده است.

بررسی‌های تطبیقی این کتاب شامل این عناوین است: دفتر اول: خدای یکتا که هر سه دین توحیدی به او اعتقاد دارند. دفتر دوم: آفریننده جهان و هر چه در آن است. دفتر سوم: وحی به عنوان بهترین رسانه پیام خداوند به آفریدگان. دفتر چهارم: اصل زیربنایی آیین و قانون. دفتر پنجم: و بالاخره حیات آینده و بازگشت آدمی به سوی خداوند، داور و حاکمی که گناهکاران را در دوزخ کیفر می‌دهد و نیکان را در بهشت به لذت‌های جاودان پاداش می‌بخشد.

(ب) معرفی محتوایی

کتاب قرآن و کتاب مقدس؛ کوشیده‌ای یک بررسی تطبیقی، همسویی‌ها و ناهمسویی‌های قرآن و کتاب مقدس (اعم از عهد جدید و عهد قدیم) را روشن سازد. خانم ماسون، به مدت ۶۰ سال، تمام وقت خود را صرف آموختن زبان عربی نمود و چندین دهه در کشور مراکش زندگی کرد. او در مقدمه این کتاب دو جلدی، انگیزه خود را در صفحات ۲۷ و ۲۸ چنین توضیح می‌دهد:

«بررسی تطبیقی‌ای که اینک پیش روی خوانندگان است، دست آورد بیست سال کار انفرادی نویسنده است که فرصت بهره‌گیری از محضر یک استاد و یا یک کتاب رانیافته است. مع الوصف، چشم‌اندازی که ماسینیون برای تفاهم برادرانه میان فرزندان ابراهیم گشود، در تنظیم ساختار این کتاب سهم به سزایی داشته و اثر او، شاید هم ناآگاهانه، نویسنده را در این مسیر طولانی رهنمون گردیده است. وی شایسته‌ای احترام و تقدیر همه‌ی پژوهندگانی است که در جستجوی ارزش‌های معنوی و ذاتی هر پدیده‌ی دینی می‌کوشند. نویسنده هم چنین مدیون لویی گارده و یکی از دست‌یاران اوست که پذیرای خواندن دست‌نوشته‌ی او شدند و نقدی آموزنده با بیانی روشن تر، دقیق تر و رساتر به نگارنده ارائه کردند.

دوستانی دیگر از صاحب نظران زمینه‌های مختلف معرفت نیز، نظرات محققانه‌ای در وجوه متعدد ابراز کردند که در این جا، همه‌ی آنان را سپاس می‌گویم. اسلام‌شناسان می‌دانند که تا چه اندازه مدیون ترجمه‌ی قرآن بلاش هستند، و بخش‌هایی از آن ترجمه را در این کتاب خواهند دید. ترجمه‌ی کتاب مقدس، معروف به ترجمه اورشلیم نیز مبنای کار من در ترجمه نصوص عربی مورد استشهد بوده است.

سبک روشن و مقطع قرآن در قالب جمله‌های کوتاه، که با حرف «و» به هم می‌پیوندند، نمونه‌ای از کاربرد حتی المقدور شعر آزاد و بیانی ساده است که از ادوات ربط و تقارن برکنار مانده است. این شیوه‌ی ترجمه، هر چند نظام مند نیست، اما بسیار نزدیک به متن اصلی است و در پی آن است که با گزینش واژه‌ها و رعایت آهنگ جمله‌ها، هر چه بیش تر نمایان‌گر خصایص متن اصلی باشد.»



مشروح نشست نقد و بررسی کتب برگزیده قرآنی

قرآن و کتاب مقدس؛ درون مایه‌های مشترک

آیت‌الله محقق داماد: اولاً از شما عزیزان که شرایط این فضای معنوی و علمی را فراهم کردید تشکر می‌کنم. راجع به ترجمه، واقعیت این است که قضاوت صحیح را شخص زمانی می‌تواند انجام دهد که متن فرانسه کتاب در دست باشد و انسان مقایسه کند که این عبارات چگونه به فارسی برگردان شده است؛ لذا اولاً این کتاب، به نحو ترجمه در اختیار بنده بوده است و متن اصلی‌اش را در اختیار نداشتم تا ببینم که متن را چگونه برگردان کرده است.

معتقدم که ترجمه به مراتب سخت‌تر از تألیف است «زجری بدان گرانی و اجری به این کمی»؛ یعنی وقتی کتاب ترجمه شده‌ای را دست کسی می‌دهند، می‌گویند: ترجمه است! ولی من که خودم ترجمه و تألیف کتاب دارم، می‌بینم که اگر کسی بخواهد امانت را حفظ کند، و ضمناً معنا را منتقل کند، در این صورت تألیف بسیار آسان‌تر از ترجمه است.

نکته دیگر این‌که در میان متون قابل ترجمه، مشکل‌ترین متن، ترجمه متون علوم انسانی است در مقایسه با علوم غیر انسانی (علوم تجربی مثل فیزیک و مکانیک) و از میان متون علوم انسانی به عقیده بنده، ترجمه متون دینی نیز از همه مشکل‌تر است.

مترجم محترم کتاب که انصافاً زحمت کشیده و باید از ایشان تقدیر و تشکر کنم که انتقال این مفاهیم را به جامعه ما و ادبیات ما افزود و می‌دانم که چقدر سختی ورنج کشیده تا توانسته این متن دینی را ترجمه کند.

تجربه عمر ۶۵ ساله‌ام این است که هنوز هیچ ترجمه صحیحی از قرآن به دست من نرسیده است؛ یعنی ترجمه‌ای که با رعایت راز و رمزهای ادبیاتی عرب که در قرآن است، به فارسی ترجمه شده باشد، موجود

نظیر این واژه در این کتاب بسیار دیده می‌شود که مؤلف در ضیق و خنق (تنگنا) گرفتاری داشته است و بهتر از این واژه‌ها را نتوانسته به کار ببرد. البته این به ذوق مترجم بستگی دارد، مترجم این اختیار را دارد که این واژه را جوری استعمال کند که در میان عرف آن زبان وجود دارد، من در کتاب «مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی» که کتابی است که از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کردم، سعی کرده بودم که برای خواننده لفظی را بکار برم که مأنوس باشد، ولی عده‌ای این را قبول ندارند و می‌خواهند امانتداری کنند پس از این طریق استفاده نمی‌کنند، ولی بدین صورت چیزی عاید خواننده نمی‌شود.

این موارد اشکال ترجمه‌ای بود و نمی‌خواهم بگویم که بسیار پررنگ و مهم است، بلکه نقطه بسیار ضعیفی بود که اشاره کردم و مشکلی هم ندارد و عذر این کار هم موجه است؛ چرا که لغت نزدیک‌تر از این نبوده است، و به دلیل اجبار و ناچاری که مترجم داشته است، این کلمات را بکار برده ولی به هر حال برای خواننده این مشکلات را ایجاد می‌کند.

ایکنا؛ چطور می‌شود این الفاظ غریب را برایش معادل پیدا کرد؛ آیا مترجم برای قدس الاقداس معادلی پیدا نکرده است و یا در ادبیات ما نمی‌توان اصطلاحی که بتواند معنای

در میان متون قابل ترجمه، مشکل‌ترین متن، ترجمه متون علوم انسانی است در مقایسه با علوم غیر انسانی (علوم تجربی مثل فیزیک و مکانیک) و از میان متون علوم انسانی به عقیده بنده، ترجمه متون دینی نیز از همه مشکل‌تر است

قدس الاقداس را برساند، یافت؟

مقداری از این عدم پیدایی اصطلاح، به خاطر عدم تطابق است؛ چرا که شاید آن اصطلاح را در نهاده دینی فارسی نداشته باشیم، اما این به این معنا نیست که بتوانیم یک کلمه بسازیم که ترکیب صحیحی نداشته باشد.

یکی از مترجمان درجه یک که بنده خیلی به ایشان اعتماد دارم، روزی به بنده زنگ زد و از استعمال واژه «رساله عملیه» در ترجمه یکی از کتاب‌ها سپاس کرد؛ چرا که این لفظ در انگلیسی وجود ندارد، ولی بنده توانستم آنچه در فرهنگ انگلیسی زبان مراد بوده را در فرهنگ فارسی زبان برسانم. این بدان دلیل بود که بنده خود را مقید نکرده بودم تا متن را به صورت فارسی سره ترجمه کنم؛ زیرا برخی از کتب کانت که فارسی ترجمه شده است، به دلیل رعایت همین مسئله هیچ مفهوم نیست و انگلیسی‌اش را بهتر می‌فهمیم؛ چرا که از واژه‌هایی استعمال شده است، که اصلا بین مردم مستعمل نیست.

نیست، بنده معتقدم اکثر ترجمه‌های فارسی از قرآن، قابل نقد است و حاضرم در جلسه‌ای این موارد را بیان کنم و حتی جای گله دارد که غربی‌ها در برخی موارد، ترجمه دقیق‌تری دارند تا فارسی زبان‌ها. در متن‌های ترجمه متون علوم انسانی، ترجمه متون علوم دینی از همه مشکل‌تر و در میان متون دینی، کتب مقایسه‌ای از همه مشکل‌تر است؛ چرا که واژه‌ها با هم تطبیق نمی‌کند.

بنده دست در کار ترجمه دارم، اگر بخواهیم، یک متن حقوقی را به فارسی ترجمه کنیم، اگر متن اصلی؛ حقوق خصوصی یا مدنی باشد و بخواهیم از انگلیسی به فارسی ترجمه کنیم، به هیچ وجه نهادهای حقوقی ما با نهادهای حقوقی در انگلستان تطبیق نمی‌کند؛ لذا مترجم باید لفظی را انتخاب کند تا خواننده فارسی به خوبی بفهمد

که این در مقابل آن چیزی است که در فارسی

نظیرش را داریم. این مقدمه‌ای بود برای این‌که نشان دهم که موقعیت این کتاب کجاست.

در عین حال که متن فرانسه این کتاب

را نداشتیم (اگر چند برگه هم از متن

فرانسه بود، با متن فارسی

مقایسه می‌کردم تا ببینم که چگونه

الفاظ ترجمه شده است)، ولی همین

طور (بدون متن اصلی) اکثر صفحات

قابل فهم است و فهم معقولی از متن به

وجود می‌آید.

اما به نظر بنده این فهم معقول ناشی از این است که خواننده، تخصص

در مفاهیم داشته باشد و این گونه نیست که هر کس بخواهد، بتواند این

کتاب را بفهمد. مقداری مشکل ترجمه وجود دارد که به چند مورد اشاره

می‌کنم که فارسی سلیس نیست؛ مثلاً در کتاب آمده است: «احکامی که

در موسی وضع شده می‌طلبید که پرده‌ای در هیکل میان، قدس و

قدس الاقداس آویخته شود»، کلمه «قدس الاقداس»، اصلاً در ادبیات و

فرهنگ ما وجود ندارد. «اقداس» جمع چه چیزی است؟ اینکه مصدر به

نحو جمع اضافه شود، چه معنایی را می‌دهد؟ حال اگر معلوم شود لغت

فرانسه‌اش چه چیزی بوده است، آنگاه این امکان وجود دارد تا فهمید که

مراد از قدس الاقداس چه کلمه‌ای بوده است. این کلمه «قدس

الاقداس» مفهوم رانمی‌رساند، احتمالاً منظورش خدا بوده است؛ چرا که

از همه مقدس‌تر است. «اقدس»، به جای مقدس‌تر استعمال فارسی

ندارد، ترکیب «اقدس» در عربی هم ترکیب صحیحی نیست، بلکه «اشد

قدسا» است.



جنگ‌های داخلی و دینی که از قرن ۱۶ به بعد بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها ایجاد شد، نهایتاً به این سمت کشیده شد که آن‌ها به پلورالیسم روی بیاورند، و ثانیاً بعد پلورالیسم به مطالعات تطبیقی و مقایسه‌ای توجه کنند و بعد به گفت‌وگوی میان مسیحیت با ادیان دیگر روی بیاورند که این سه کار مهمی بود که در این دوران به وجود آمد.

یکی از دست‌آوردهای این حوادث ناگوار این بود که مسیحیت برای نخستین بار در قرن ۱۶ اعلام کرد که نجات غیر از زیر سقف کلیسا در زیر سقف مسجد هم قابل دسترسی است، که این دست‌آورد خیلی مهمی بود، و این باعث شد که این مطالعات، آغاز شود.

به دنبال آن ترجمه‌های بسیاری صورت گرفت. در خود مسیحیت، کتاب مقدس برای نخستین بار از اواخر قرن ۱۵ و در ادامه در قرن ۱۶ به زبان‌های اروپایی ترجمه شد، «مارتین لوتر» کتاب مقدس را به زبان آلمانی ترجمه کرد؛ چرا که می‌دانید که کتاب مقدس به زبان لاتین بوده و مذهب کاتولیک از نسخه‌های مختلف کتاب مقدس نسخه لاتین به عنوان «اتوریته» خودش برگزید و زبان لاتین، در حالی که لاتین زبان مرده‌ای بود و مردم از زبان لاتین چیزی را نمی‌فهمیدند، به همین دلیل به شدت از ترجمه‌هایی که به زبان بومی می‌شد، استقبال می‌کردند. به دنبال آن، فضا باز شد و مسیحیت رو به سایر کتاب‌ها آورد و

به عنوان نمونه، مترجم در ترجمه اصطلاح «دگما» مشکل داشته است، لفظ «دگما» در انگلیسی موجود است، این‌که معنای این واژه را چگونه منتقل بکنیم، هنر مترجم است، بنده در آن کتاب این واژه را به «ضروریات دین» ترجمه کردم، «ضروریات دین» امروز در فرهنگ ما مستعمل است، ضروریات دینی به معنای بدیهات دینی است.

برای پیدا کردن چنین اصطلاح‌هایی نیازمند آشنایی با فرهنگ دینی هستیم تا از آن واژه به درستی استفاده شود، ولی این موارد که بیان شده از عظمت کتاب نمی‌کاهد و از عظمت کاری که سرکار خانم تهامی انجام داده است، نمی‌کاهد و مترجم خیلی زحمت کشیده و از واژه‌های دقیقی استفاده کرده است.

وی در عین حال در برخی موارد بی‌سلیقه‌ای کرده؛ مثلاً از واژه «سوره مورچه» استفاده کرده است، در حالی که سوره مورچه اصلاً بین مردم مستعمل نیست و مردم با سوره «نمل» آشنا هستند.

دکتر بخشعلی قنبری: بنده در مورد این کتاب در کتاب ماه دین، مقاله‌ای نوشته‌ام، و نکاتی تفصیلی را در آن مقاله آورده‌ام و در این جلسه به لب و مغز آن مقاله اشاره می‌کنم. در حوزه مطالعات تطبیقی، مطالعات و کارهای زیادی شده است، از زمانی که در مغرب زمین،



کتاب مقدس، این دوروش باعث شد که پژوهشگران و حتی آن‌هایی که به صورت گفتاری نتیجه تحقیقاتشان را می‌خواستند، عرضه و تحلیل کنند، دستشان بسته شود؛ چرا که در روش پدیدارشناسی، فرد محقق مجاز نیست هر کاری که می‌خواهد انجام دهد. چرا گفته می‌شود که پدیدارشناسی دست کم شش اصل دارد که باید محقق این‌ها را رعایت کند و اگر رعایت نشود، محقق، پدیدارشناس نیست. یکی از این روش‌ها این است که محقق اندیشه‌های خودش را در داخل پرانتز قرار دهد؛ اگر بشود، به تعلیق درآورد، گرچه همه اذعان می‌کنند که اصل تعلیق، شدنی نیست، اما گفته می‌شود که تا جایی که امکان دارد، محقق اصل تعلیق را رعایت کند.

روش معناشناسی در کشور آمریکا به وجود آمد. در معناشناسی گفته شده است که وقتی می‌خواهیم گزارش دهیم که در کتاب مقدس قرآن یا هر کتاب مقدس دیگری چه چیزی مطرح شده است باید شبکه معنایی ایجاد کنیم. امروزه تمام دین‌پژوهان به این نتیجه رسیده‌اند که معناشناسی بهترین روش گزارش متن یک کتاب است.

در این روش گفتند که شما حتی اگر بخواهید واژه‌ای را به زبان دیگری ترجمه و یا تفسیر کنید، مجاز نیستید که به ذخیره واژگانی خودتان نگاه کنید، بلکه باید

شبکه معنایی به وجود آورید و وقتی شبکه معنایی به وجود آوردید، آن واژه در آن شبکه معنا می‌شود. اگر واژه را در بیرون شبکه ببرید، معنای خودش را از دست می‌دهد؛ مثلاً بنده که برای شما سخن می‌گویم، اگر کسی وارد اتاق شود و حرف آخر من را بشنود، متوجه سخن من نمی‌شود، این جاست که اگر وارد فضا نشود معنا را نمی‌فهمد، به همین دلیل هم در معناشناسی و هم در پدیدارشناسی گفته‌اند که اصل همدلی را طرح کنید.

من این مقدمه را عرض کردم که متوجه شوید ارزش این کتاب چقدر زیاد است. دنیز ماسون تا آخر عمرش در مراکش مستقر شد و در سال ۱۹۹۴ میلادی از دنیا رفت و خوشبختانه در این کتاب تا حد مورد نیاز این دو اصل را رعایت کرده است.

من چون کتاب مقدس را از اول تا آخر خوانده‌ام و مسیحیت را هم درس می‌دهم و قرآن هم کتاب دینی خودمان است، کاملاً می‌فهمم که

بنیان‌گذار دین پژوهی معاصر؛ «ماکس مولر» مجموعه کتاب‌های مقدس دنیا را به زبان انگلیسی و آلمانی ترجمه کرد و قرآن از جمله این کتاب‌ها است.

با آغاز ترجمه‌ها، مطالعات مقایسه‌ای و تطبیقی دامن‌گستر شد، البته باید توجه شود که بین مطالعات تطبیقی و مقایسه‌ای باید فرق گذاشت، مطالعه تطبیقی به تعبیر ادبیات عرب «طابقاً نعل بالنعل» است؛ یعنی همان‌گونه که در این کتاب مطرح شده است در کتاب دیگر هم مطرح شود که البته موضوعات تحقیقاتی از این دست، معمولاً نمی‌تواند گسترده باشد؛ چرا که اختلافات بین این‌ها وجود دارد و ما عیناً نمی‌توانیم تطبیق کنیم.

مطالعات مقایسه‌ای بررسی نقاط مشترک و نقاط اختلاف

است؛ بنابراین مطالعات مقایسه‌ای واقعا گسترش یافت و مخصوصاً یکی از مطالعاتی که در این زمینه واقعا عملی شد، مطالعه و مقایسه کتاب‌های مقدس با سایر کتاب‌های مقدس سایر ادیان از جمله قرآن بود و قرآن با توجه به آن عظمتی که بین کتاب‌های مقدس دارد، (این را بنده نمی‌گویم، بلکه دین‌پژوهان جهان می‌گویند)، خیلی مورد استقبال قرار گرفت و جزو آخرین کارهایی که در این حوزه انجام گرفت، کار خانم دنیز ماسون در کتاب «قرآن و کتاب مقدس» است.



در خود مسیحیت، کتاب مقدس برای نخستین بار از اواخر قرن ۱۵ و در ادامه در قرن ۱۶ به زبان‌های اروپایی ترجمه شد، «مارتین لوتر» کتاب مقدس را به زبان آلمانی ترجمه کرد

خانم دنیز ماسون، وقتی که تصمیم به این کار می‌گیرد، ۲۰ سال در کشور مراکش مستقر می‌شود و زبان عربی را می‌آموزد و به قرآن علاقه‌مند می‌شود و قرآن را به فرانسوی ترجمه می‌کند که از مترجمان موفق قرآن به زبان فرانسه است و به هر حال کتاب «قرآن و کتاب مقدس» یکی از آثار برجسته دنیز ماسون در حوزه ادبیات دینی و خصوصاً قرآن است و انصافاً ماسون موفق بوده است.

آن سه کاری که اشاره کردم را وقتی مقایسه می‌کنیم، آن وقت می‌فهمیم که این کتاب چه ارزشی دارد؛ چرا که عموماً دیالوگ‌هایی میان اسلام و مسیحیت صورت می‌گیرد. تا قبل از انقلاب عموماً این دیالوگ‌ها یک‌طرفه و معمولاً کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده بود، به این نتیجه می‌رسید که مسیحیت بر اسلام پیروز شد و این نقطه‌ای منفی بود که وجود داشت.

بعدها روش پدیدارشناسی دین وقتی در مغرب زمین به نقطه اوج خودش رسید و به دنبال آن روش معناشناسی و مخصوصاً معناشناسی

به صورت «وحد» آمد يك وصف فعلی؛ یعنی بعد اثباتی و کنشی پیدا می‌کند و شما نمی‌توانید بگویید که «صرف» و یا «وَقْر» چرا که نمی‌شود ترجمه‌ای از آن‌ها بگوییم که معنای فعلی و active داشته باشد.

نویسنده کتاب «قرآن و کتاب مقدس» می‌گوید که وحد و توحید به معنای اقرار کردن به وحدانیت و شهادت دادن به وحدانیت است و در این معنا توحید معنای فعلی دارد و این واژه در ادبیات اسلامی است و کسی نمی‌تواند به این دقت برسد که مگر این که به ادبیات عرب تسلط خوبی داشته باشد.

نمی‌دانم که این نقص از مترجم است و یا از مؤلف، مثلاً در عبارت صفحه ۱۴۴ آمده است: اسم منصوب به عربی ده‌بار در قرآن آمده است «حال آیا منظور عربیاً است؟! اسم منصوب «عربی»؛ یعنی چه؟ اولاً در اصطلاح سنتی، عربی و صف و منتسب است و بنده فکر می‌کنم که باید در این جا به جای «منسوب»، «منسوب» باشد و من نشمر دم که آیا عربیاً ۱۰ بار در قرآن آمده است یا خیر. احتمال می‌دهم که فرانسه‌اش به‌گونه‌ای بوده است که منسوب به معنای نسبت داده شده باشد. به سخن دیگر در اصطلاح سنتی عرب، عربی، و صف است و به معنای اسمی به کار نمی‌رود. ما دو جور اسم در ادبیات عرب داریم، يك نوع اسم عام در مقابل فعل داریم که در این صورت همه صفت‌ها جزو اسم

هستند، اما يك مفهوم خاصی اسم دارد که به معنای اسم‌های

جامد است، مثل ثلاثی مجرد و بهترین توجیه این است که این را خطای تایپیست بدانیم که به جای منسوب از منصوب استفاده کرده است.

در جای دیگر کتاب «الْمَنْ وَالسَّلْوَى» را به گز انگبین و بلدرچین ترجمه شده است و «الْمَنْ» در ترجمه‌های مختلف به گز انگبین ترجمه شده است، ولی نمی‌دانم انتخاب معنای بلدرچین برای وَالسَّلْوَى کار مؤلف بوده است و یا کار مترجم، و حتماً مترجم چنین کاری کرده است! ولی من در ترجمه‌های موجود ندیده‌ام که کسی وَالسَّلْوَى را به بلدرچین ترجمه کند.

اگر من می‌خواستم که این کتاب را بنویسم این نام را برای این فصل انتخاب نمی‌کردم، خانم دنیز ماسون مطالب قابل استفاده‌ای دارند، ولی با مطالعه چندین ساله من در مسیحیت اگر من کتاب را می‌نوشتم، این‌گونه کتاب را نمی‌نوشتم.

چند مقدمه را برای بررسی این فصل بیان می‌کنم، اولاً از لحاظ تاریخی

نویسنده این کتاب چه کار باارزشی را انجام داده است؛ بنابراین، این کتاب از این زاویه نقطه نظرات خیلی مهمی دارد و به نظر من یکی از کتاب‌هایی است که می‌شود به بحث و بررسی بیشتر در موردش پرداخت. این کتاب ۵ دفتر است و مقدمه خوبی را هم خود مترجم نگاشته و نقطه نظرات خودش را گفته است.

دکتر محقق داماد: از محتوای کتاب فهمیده می‌شود که مؤلف کتاب «قرآن و کتاب مقدس» به قواعد عربی و قواعد فلسفه ادبیات عرب آشنا بوده است، در حالی که امروز به فلسفه ادبیات عرب توجه زیادی نمی‌شود ولی در سابق، طلبه‌ها در حوزه‌های علمیه ادبیات عربی را می‌خوانند که امروزه متأسفانه در دانشگاه‌ها جای آن خالی است و باید برای آن بزرگانی که زحمت کشیدند و به طلاب فلسفه، ادبیات عرب را آموزش دادند، طلب مغفرت کنم، این روش در حوزه‌های قدیم ما وجود داشت.

کتاب‌های ادبیات عربی که در گذشته در حوزه‌ها تدریس می‌شد، ممکن بود کسی که آن‌ها را می‌آموزد، نتواند به زبان عربی به خوبی صحبت بکند، اما از نظر قدرت تحلیل لغت عرب، توان بالایی پیدا می‌کرد و این شیوه در هیچ جای دیگر امکان ندارد، امروز بیشتر ادبیات عرب را به گونه‌ای آموزش می‌دهند که شخص بتواند به عربی سخن بگوید و بنویسد ولی فضایی سابق حوزه‌های علمیه، گرچه می‌توانستند بنویسند، اما شاید نمی‌توانستند سخن بگویند.

از کتاب‌هایی که آن روز خوانده می‌شد مانند مغنی اللیبیب که از ابن هشام است، اگر با کتاب‌هایی که هم‌اکنون در مورد ادبیات عرب نگاشته می‌شود، مقایسه شود، دیده می‌شود که این کتاب فلسفه ادبیات عرب است. نحوه تدریس کتاب‌هایی همچون امثله و... برای طلاب، اکنون می‌فهمیم که همان شیوه تدریس درست بوده است؛ یعنی بنده معتقدم که این کتاب‌های درسی بر اساس يك نوع مکانیزم خاص، قواعد عرب را از جامع المقدمات، سیوطی، مغنی و بعد جامی به ما می‌آموخت که ریشه‌های لغت عرب را یاد بگیریم، آن چیزی که در کتاب قرآن و کتاب مقدس جلب توجه کرده است، این است که این نویسنده به مراکش رفته است و فلسفه ادبیات عرب را مانند طلاب سابق آموخته است، نه به نحوی که امروز در دانشگاه‌ها علوم اسلامی ادبیات عرب را یاد می‌گیرند، لذا توجه کرده است که ریشه لغات چیست.

الآن از هر کسی پرسید که توحید به چه معناست؟ به وحدانیت خدا ترجمه می‌شود در حالی که نویسنده کتاب «قرآن و کتاب مقدس» توجه کرده است که توحید مصدر باب تفعیل است و از ریشه ثلاثی مزید «وحد» است و در باب تفعیل وحد به صورت «وحد» در می‌آید. کلمه «وحد» وقتی



سَران و کتاب مقدس

نیز ماسون درون مایه های مشترک

مشترک می‌کند، احتجاج قبل از این مرحله بوده است که برای رسیدن به حقانیت تلاش می‌کرده‌اند و سعی بر این داشتند که طرف مقابل را اقناع کنند که حق هستند، در کنار این کلمه، کلمه «مباحثه» را داریم، که discors ترجمه شده است، واژه «جدال»، واژه دیگری است که در قرآن داریم آمده است و آن وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.

ما امروز این واژه‌ها را پشت سر گذاشته‌ایم و رسیده‌ایم به عصر oge-dial که این کلمه نه جدال و نه discors نه احتجاج (به معنای مباحثه غلبه بر خصم) است، امروز نه هدف غلبه در خصم است و نه مسلمان کردن طرف است، چنانچه وقتی در احتجاجات امام رضا (ع) با صلیبیون ملاحظه می‌کنید، در آخر فرد میسحی مسلمان می‌شود، هدف در جدال این است که طرف مقابل را دعوت به ایمان و دین

چند تا واژه که را پشت سر گذاشته‌ایم، ما الان در زمان واژه جدید هستیم، یک زمان واژه «احتجاج» داشتیم، شما ملاحظه فرمایید امام رضا (ع) با صلیبیون احتجاج داشته است و یا طبرسی از بزرگان شیعه صاحب کتاب الاحتجاج است، (نه طبرسی صاحب مجمع البیان)، کلمه احتجاج به معنای حجت آوردن و خصم را اقناع کردن است. این کار در یک مقطعی صورت می‌گرفته است؛ یعنی مسلمان با مسیحی احتجاج می‌کرد.

مقطع احتجاج در مقایسه با مقطعی است که قرآن مجید به مسیحیان و مسلمانان پیشنهاد می‌کند که به «کلمه سوا» برسند همان که فرهنگی‌ها کلمه camen word پیشنهاد می‌کنند؛ یعنی کلمه مشترک و این را قرآن پیشنهاد کرده است «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا»، یعنی در این جا قرآن پیشنهاد به رسیدن به وجه

پیامبر الهی نازل شده است، کتاب آسمانی تلقی شده است و ما باید به آن اعتقاد داشته باشیم.

حال سؤال این است که آیا این برداشت که ما به آن معتقدیم، همان اصول اعتقادی مسیحیت کلیسا است؟ باید توجه کنید که نمی‌توان مسیحیت را منحصر به مسیحیت زمان نزول و حضور حضرت عیسی (ع) منحصر دانست، مسیحیت؛ یعنی مسیحیت چندین قرن با تمام کلماتی که در انجیل و عهد است. حال آیا برداشت مسیحیت از عیسی همینطور برداشتی است که ما از عیسی داریم؟! ما عیسی را با پیامبر خودمان مقایسه می‌کنیم و کتابش را هم با قرآن مقایسه می‌کنیم، به نظر من مسیحیت چنین برداشتی را ندارد.

خانم ندیز ماسون انجیل را با قرآن و عیسی (ع) را با پیغمبر اسلام (ع) مقایسه کرده است و این بنا بر اعتقادات ما خیلی درست است، اما من دلم می‌خواهد از این مؤلف بپرسم که آیا اعتقادات مسیحیت چندین قرنه این‌گونه است؟ من که فکر نمی‌کنم! مسیحیت عیسی (ع) خدایی مجسم می‌داند، نه یک پیغمبر عادی که جبرئیل به او وحی می‌شود، بلکه او را خدای نازل می‌دانند، یعنی خدا می‌خواسته انسان شود و بشر را شریک در مجموعه صفات خود بکند، لذا خدا به صورت انسان نازل شده است. مسیحیت تفسیر شده و آن چه در کلیسای امروزی مطرح است، عیسی (ع) را در قالب خدا می‌بیند، در بستری الهی او را می‌داند و بنابراین اگر ما بخواهیم مقایسه صحیح انجام دهیم نباید (بر اساس اعتقادات مسیحی) عیسی (ع) را در مقابل پیغمبر اسلام (ص) بدانیم و قرآن را مقابل انجیل بگذاریم، بلکه باید عیسی را در مقابل قرآن بگذاریم. قرآن نازل شده و کلمة الله نازل است و نیز مسیحیت عیسی را کلمة الله نازل می‌داند. به عبارت دیگر در اسلام قرآن نازل شده است به صورت کلمات مکتوب و در مسیحیت مفسر؛ یعنی مسیحیت، عصر حاضر، عیسی کلمه نازله حق است و مسیحیت، عیسی را تفسیر می‌کند و نیز ما قرآن را تفسیر می‌کنیم.

خودشان بکند، مسیحیت هم این کار را می‌کرد و نام تبشیر می‌گذاشت، اما امروز بنا به هیچ‌کدام نیست، بنا بر dialogue است، dialogue یعنی فهم و درک یکدیگر. فهم یکدیگر نه به معنای این است که طرف مقابل را به زمین بزیم و نه به معنای این است طرف مقابل را قبول بکنیم و این کتاب در راستای dialogue؛ یعنی فهم یکدیگر است.

شاید گفت وگو معنای dialogue را نرساند، چرا که فهم یکدیگر در عمل هم است! فهم یکدیگر مقدمه‌اش تحمل یکدیگر است. اولین پایه‌اش tolerance است که همدیگر را تحمل بکنیم، احساس وظیفه نکنیم که دیگری را به دین خود دعوت کنیم، بلکه باید هر دو بر این اعتقاد داشته باشیم که هر کسی در عقیده و ایمان خودش آزاد است و بر آن چه فکر می‌کند آزاد است و بناست فکر کنیم که چگونه هر دو فکر می‌کنیم و به یکدیگر گزارش کنیم که چگونه هستیم و چگونه فکر می‌کنیم و کتاب «قرآن و کتاب مقدس» در این راستا قرار دارد.

واقعیت این است که ما مسلمانان بر اساس منابع خودمان، نگاه به مسیحیت می‌کنیم و در منابع ما عیسی (ع) یک پیغمبر است، نظر به آن چه که پیامبر ما حضرت ختمی مرتبت (ص) و نبیر موسی (ع) نیز پیامبر هستند. برداشت ما مسلمانان از پیامبر بر مبنای اعتقاداتمان و بر اساس آن چه که قرآن به ما آموخته است این است که پیامبر (ص) انسانی است که بر او وحی شده است و رسول خدا مأمور ابلاغ وحی است و جبرئیل به پیغمبر اسلام وحی نازل کرده است و پیغمبران دیگر هم این گونه بوده‌اند و برداشت ما مسلمانان از حضرت مسیح (ع) یک چنین چیزی است؛ یعنی یک انسانی که خدا به او وحی می‌کرده است و آن مجموعه‌ای که خدا به او وحی می‌کرده است به صورت انجیل تدوین شده است.

جالب این است که در قرآن مجید اعتقاد به این مطلب، یکی از اصول اعتقادی ما است؛ یعنی آن چه بر



به آن‌ها حساس شود و در آن‌ها تأمل کند. در مقدمه کتاب نکات خوبی را خانم تهامی نگاشته است. این کتاب، اسمش با محتوایش از بعضی جهات نمی‌خواند. عنوان کتاب «قرآن و کتاب مقدس؛ درون‌مایه‌های مشترک» است، وقتی چنین عنوانی را می‌شنویم؛ چون هیچ قیدی را نیاورده است، انتظار ما این است که تمام درون‌مایه‌های مشترک بررسی شود که البته کتاب این‌گونه نیست؛ زیرا اگر آن‌ها را آورده بود، حجم کتاب افزایش می‌یافت؛ بنابراین بهتر بود که حدودی مشخص شده و آن‌ها را بررسی می‌کردند همچنان که برخی چنین کرده‌اند؛ مثلاً وحی در کتاب مقدس و قرآن را بررسی کرده‌اند. عهد عتیق بر اساس ترجمه‌ای که پروتستان‌ها قبول کرده‌اند، ۳۹ کتاب است، پروتستان‌ها در عهد عتیق با یهودیان هم نظر هستند و در ایران تقریباً به جرأت می‌توان گفت که کتاب‌های مقدسی که در زبان فارسی وجود دارد، همه پروتستانی هستند، هیچ‌کدام از آن‌ها کاتولیکی و یا ارتدوکسی نیستند. ما معمولاً با نسخه پروتستانی آشنا هستیم، اما کاتولیک‌ها با یهودیان و پروتستان‌ها در این زمینه هم نظر نیستند. کاتولیک‌ها، کتاب‌های بین‌العهدی را هم قبول می‌کنند؛ یعنی کتاب‌هایی که بین سال ۲۵۰ قبل از میلاد و ۲۵۰ بعد از میلاد نگاشته شده است. در این فاصله کتاب‌هایی نوشته شده است که پروتستان‌ها قبول نمی‌کنند؛ بنابراین حداقل‌اش این است که در سایر نسخه‌های عهد عتیق، ۷ کتاب را باید به آن‌ها اضافه کنیم. به هر حال آنچه در ایران وجود دارد ۶۶ کتاب است که ۳۹ عهد عتیق و ۲۷ عهد جدید است؛ بنابراین وقتی گفته می‌شود قرآن و کتاب مقدس، مجموعه ۶۶ کتاب با قرآن مقایسه می‌شود و مسلماً دایره مباحث مقایسه‌ای به اندازه‌ای که اینجا اشاره شده است، محدود نمی‌شود. نکته بعدی که راجع به این کتاب باید خدمت

مسیحیت برای عیسی (ع) همین‌گونه مرتبه‌ای را قائل هستند؛ یعنی می‌گویند عیسی (ع) در جای دیگر بوده است و در این زمین خاکی آمده است، لذا او را تفسیر می‌کنند، کلیسا خودش را با تفسیر زندگی عیسی (ع) به روز می‌کند، حتی این چند انجیلی که در دست است هر کدام شان یک مفسر هستند از زندگی عیسی (ع).

کتاب انجیل و عهدین نباید مقایسه شود با قرآن ما، بلکه باید با سنت رسول الله (ص) مقایسه شود؛ یعنی کتاب انجیل باید با کتب اربعه شیعه و کتب سته اهل سنت مقایسه شود، جالب این است که این نکته در قرآن با تعبیری خاص آمده است، **يُشِيرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ** در قرآن به مسیح کلمه الله اطلاق شده است و این نکته خیلی مهم است، برای ما مسلمانان خود قرآن کلمه الله و آیت‌الله است. در مسیحیت آیت حق، خود عیسی (ع) است ولی در اسلام این‌گونه نیست، آیه اولیه حق، خود قرآن هستند.

در این کتاب به این نکته توجه نشده است که جایگاه عیسی در مسیحیت تفسیر شده، متفاوت با جایگاه حضرت ختمی مرتبت (ص) در اسلام است، نویسنده چون می‌خواسته خیلی وارد قرآن شود، آن‌گونه که مسلمان، عیسی و حضرت ختمی مرتبت (ص) را تلقی می‌کرده‌اند، در مورد ایشان تحقیق کرده است، ولی توجه نکرده است که مسیحیت این‌گونه عیسی را نمی‌فهمد.

دکتر بخشعلی قنبری: بعضی از این اشکالات را به طور کلی و برخی را به طور جزئی با استناد به همین کتاب عرض خواهم کرد. البته وقتی این کتاب را نقد می‌کنیم، در نقد لازم نیست که فقط کاستی‌های آن گفته شود. حسن‌هایش آنقدر آشکار است که توصیه می‌کنیم که این کتاب خوانده شود. اما بررسی و اشکال گرفتن ما، به خواننده کمک می‌کند که متوجه شود که در کدام قسمت‌های کتاب نکاتی هست که باید



یک خدا سه صفت دارد، خوب! این که عین توحید است و هیچ مشکلی ندارد و رابطه تثلیث در اینجا رابطه کاملاً طولی است و هیچ مشکلی ندارد در حالی که تثلیث در مسیحیت این گونه نیست.

ما باید متوجه باشیم که مسیحیت مثل اسلام نیست. خانم دنیز ماسون از این جهت دچار اشتباه شده است، مسیحیت دین تکاملی است. در حالی که اسلام دین تکاملی نیست. مجموعه سال‌هایی که اسلام تدوین شده است از زمان ظهور پیغمبر اسلام تا زمان رحلت پیامبر اسلام (۲۳ سال) است؛ لذا قرآن، مجموعه ۲۳ ساله است و بسیار مدون و منظم است و معتقدم که از عصمت کتابی برخوردار است؛ یعنی ترتیب سور یکدیگر را نقض نمی‌کند. اما مسیحیت این گونه نیست و من از خانم ماسون تعجب می‌کنم که مسیحی بوده است و به این‌ها توجه نکرده است. مسیحیت عیسوی با مسیحیت حواریون یکی نیست، حواریون دو دسته شدند: مسیحیت پترسی و مسیحیت یعقوبی، پترس لیبرال است و یعقوب متشرع. علاوه بر این‌ها مسیحیت عیسوی با مسیحیت حواریون با مسیحیت انجیلی متفاوت است.

تثلیث دگمای مسیحیت است؛ یعنی اصل جزمی است که از آن نمی‌توان عدول کرد. کتابی وجود دارد که آقای «هنری تیسن» راجع به الهیات مسیحی نوشته است، ولی ایشان هم نوشته است که تثلیث در عهد جدید، مخصوصاً انجیل‌ها وجود ندارد که امروزه اساسی‌ترین اصل مسیحیت شده است، و اگر فردی در مسیحیت تثلیث را قبول نکند مرتد است.

مسیحیت تاریخی را نیز به این‌ها اضافه کنید که با دیگر مسیحیت‌ها متفاوت است، در مسیحیت تاریخی، اتوریته ما تنها عهد جدید و کتاب مقدس نیست، بلکه شوراها نیز اتوریته هستند، که در این صورت اعلامیه شورا، اتوریته و اصل جزمی می‌شود. خانم دنیز ماسون توجه نکرده است که سال چهارم میلادی، وقتی آگوستین به ظهور می‌رسد و اصل تثلیث را بیانگذاری می‌کند و توحیدگرای برجسته به نام اوريجن با اصل تثلیث به شدت مخالفت کرده است و هم‌زمان با آگوستین، راهبی انگلیسی به نام پلاگیوس توحیدی بود، در این مبارزه آگوستین پیروز می‌شود. آگوستین وقتی پیروز شد، تثلیث تثبیت شد. از این زمان به بعد هیچ اندیشه حرکت و اندیشه غیر تثلیثی در مسیحیت معنا پیدا نمی‌کند، همه آن‌ها تردمی شوند و خانم دنیز ماسون آن‌ها را رعایت نکرده است.

خانم دنیز ماسون از نظر شخصی و اخروی از نظر ما بخت یار و رستگار است، ولی واقعیت این است که با خواندن این کتاب در این حوزه‌ها، فرد با مسیحیت آشنا نمی‌شود؛ چرا که جای جای کتاب، خانم دنیز ماسون می‌گوید که مسلمان توحیدی‌اند و مسیحیان هم توحیدی‌اند در حالی که تعریف تثلیث؛ یعنی یک برابر با سه است. یک برابر با سه را چه کسی توحیدی می‌داند؟

شما عرض کنیم این است که نویسنده کتاب اطلاعات خودش را از ادبیات اسلامی رایج در مراکش اخذ کرده است؛ در مراکش اهل سنت با گرایش مالکی هستند و لذا وقتی این کتاب مطالعه می‌شود، احساس می‌شود که خانم دنیز ماسون در واقع کتاب مقدس را با قرائتی که مسلمانان سنی مذهب از اسلام دارند، مقایسه کرده است؛ بنابراین در بعضی موارد که سنت اسلامی بیان می‌شود، دقیقاً معتقدات اهل سنت است و حتی آن دسته از مسائل شرعی را که به مناسبت آورده است، دیده می‌شود که ما شیعیان به آن‌ها پایبند نیستیم؛ بنابراین این کتاب از این جهت هم کاستی دارد که نظر بخش قابل توجهی از جهان اسلام که شیعیان هستند در اینجا مورد ملاحظه قرار نگرفته است. «قدس» مضاف به اسم جمع مکسر است. ظاهراً آقای دکتر محقق داماد «اقداس» را افعال التفضیل گرفته بودند.

یکی از اشکالات اساسی خانم تهامی این است که ادبیات رایج در ترجمه‌های تفسیری را آورده است. ترجمه‌های تفسیری که زیر نظر «سارو خاچیکی» انجام شده است، در ترجمه عهد جدید، احساس می‌شود که یک نفر در عصر حاضر کتاب را نوشته است؛ مثلاً نوشته است که وقتی عیسی (ع) می‌خواست که فلان مکان برود، اجناسی که همراه عیسی (ع) بود چهار کیلوگرم بود. در حالی که در آن زمان واحد «کیلوگرم» نبوده است؛ لذا بعضی از موارد که در این ترجمه آورده شده است، خانم فاطمه تهامی آن را عیناً از ترجمه‌های موجود استفاده کرده است و ترجمه‌های موجود، واقعاً قابل اعتنا نیستند. در ترجمه‌های موجود هر جا به کلمه lord می‌رسید، به «خدا» ترجمه شده است، در حالی که lord خدا نیست، با god متفاوت است. lord در ادبیات دینی مسیحیت جدید به عیسی (ع) می‌گویند. دکتر محقق هم اشاره کردند که عیسی (ع) از دیدگاه مسیحیت «خدا» است، پیغمبر خدا نیست.

حتی «الْمَنْ وَالسَّلْوَى»، اصطلاح ادبیات عهد عتیق است، چهل سال که بنی اسرائیل در بیابان گرفتار بودند، یکی از اعتراض‌ها به موسی (ع) این بود که ما خسته شدیم از بس که «مَنْ» خوردیم. کلمه «مَنْ»، در عهد عتیق یک وعده غذایی بسیار ساده است، چیزی نداشتند و اعتراض کردند و اعتراض‌های عمده بنی اسرائیل این بود که ما خسته شدیم و صراحتاً در تورات اعلام می‌کردند که ای کاش ما را نمی‌آوردی، ای کاش ما در مصر باقی می‌ماندیم و بردگی می‌کردیم و حداقل غذاهای متنوع می‌خوردیم؛ لذا چه بسا برای «مَنْ» که خانم تهامی به بلدرچین ترجمه کرده است، ترجمه امروزی نداشته باشیم.

دنیز ماسون تحت تأثیر قرآن است. (گرچه سبب خوشحالی ماست)، ولی با پدیدارشناسی و معناشناسی جور در نمی‌آید. خواننده این کتاب، تصور می‌کند که اصل تثلیث؛ یعنی یک خدا در سه چیز تجلی کرده است،



نشان می‌هد که مسیحیت، يك mestery و راز است و زمانی می‌فهمیم که ایمان بیاوریم. من در این نقد نمی‌خواهم بگویم که مطالب صحیح و یا باطل است، بلکه می‌گویم که گزارش ناقصی از مسیحیت وجود دارد.

خانم تهامی بعضاً برخی از اصطلاحات را به درستی ترجمه نکرده‌اند، و اگر نیم‌نگاهی به برخی از کتاب‌های فارسی توجه می‌کرد، دست کم اشتباهات فاحش مربوط به اصطلاحات این ادیان را ندانست.

این‌که من گفتم بیشتر روی مبحث وحی این کتاب متمرکز شویم به این دلیل است که مؤلف کتاب نام کتاب را همین مطلب گذاشته است و نمی‌دانم چرا خانم تهامی نام و عنوان «قرآن و کتاب مقدس» را انتخاب کرده است. این کتاب اصلش فرانسوی است و ترجمه دقیق عنوان این کتاب به فارسی «قرآن و وحی یهودی مسیحی» است. و پسوند «درون‌مایه‌های مشترك» اصلاً در عنوان اصلی کتاب نیست؛ لذا به همین خاطر توجه من روی فصل وحی است که خیلی مهم است.

آیت‌الله محقق داماد: مطب دوم این‌که قرآن مجید آیات مختلفی دارد که در بعضی آیات مسیحیت را موحد می‌داند؛ مثلاً آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (سوره آل عمران، آیه ۶۴)؛ یعنی قرآن پذیرفته است که عبادت خدا، کَلِمَةً سَوَاءٍ بَيْنَ اسلام و مسیحیت است؛ یعنی هم اسلام و هم مسیحیت، خدای واحد را

این کتاب را می‌توان صفحه به صفحه بررسی کرد؛ چرا که کتابی معتبر است و عرایض ما از ارزش کتاب نمی‌کاهد و من جزو کسانی هستم که این کتاب را به خیلی‌ها معرفی کرده‌ام ولی در عین حال به همه آن‌ها می‌گویم که قبل از خواندن این کتاب، نقد این حقیر بر این کتاب را بخوانند؛ مثلاً در صفحه ۴۲ کتاب آمده است: «عهد جدید در تحولی نسبت به عهد عتیق، نکات شناختی نوین از هستی خاص خداوند یکتا را دربر دارد» در حالی که واقعاً این‌گونه نیست.

خیلی از آن شاعران را ما پیغمبر می‌دانیم و یهودیان آنان را پیامبر نمی‌دانند؛ مثلاً حضرت داوود (ع) که کتاب‌هایی در عهد عتیق دارد. عهد عتیق حبل‌المتین را حفظ کرده است و آن توحید عقلانی است. از اول عهد عتیق تا آخر بررسی کنید، تمام پیغمبران الهی در عهد عتیق هشدار می‌دهند که توحید از بین نرود.

قرآن دقیق‌ترین تعریف را از تثلیث ارائه کرده است: «ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ»؛ شورای نیقیه می‌گوید که عیسی (ع) در خدا بودن نه يك ذره از عبد کمتر است و نه يك ذره بیشتر، و در عین حال غیر آن است. ابن، عبد، روح‌القدس در عرض هم هستند و از عالم مسیحی پرسیده شود که نمی‌شود، يك چیز عین هم باشد و در عین حال غیر آن باشد، که در اینجا پاسخ می‌دهد که این Imstery است.

در ادبیات مسیحی اصطلاحی است که برای نخستین بار آگوستین بیان کرد و بعد از آن آنسلم قدیس گفت که «ایمان بیاورید تا بفهمید»، که این

قبول دارند. این آیه مسیحیت را موحد معرفی کرده است.

از طرفی بعضی از آیات همان طور که دکتر قنبری فرمودند؛ مانند: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ است که اشاره به تثلیث‌گرایی مسیحیت دارد.

و یا آیه «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَلَمْ تَقُلْ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» که در این آیه در روز قیامت به حضرت عیسی (ع) خطاب می‌کند که «مَرْيَمُ أَلَّتْ قُلْتُ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ» که حضرت عیسی (ع) می‌گوید: « قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ» که در آیه به توحیدی بودن مسیحیت اشاره دارد.

تفکری که امروز در مسیحیت است، به نظر بنده تحت تأثیر عرفای اسلامی هستند، این توجیه برای تثلیث که عیسی (ع) را تجلی حق بدانند، نظیر همان چیزی است عرفای ما برای «اول ما خلق الله نور محمد (ص)» تفسیر کرده‌اند، تفسیری که عرفای ما برای آن روایات گفته‌اند، همین مطلب برای عیسی (ع) گرفته شده است و هاتفاصفهانی در ترجیع بند خود: «در کلیسا به دلبری ترسا / گفتم ای جان به دام تو در بند، ای که دارد به تار زنارت / هر سر موی من جدا پیوند، ره به وحدت نیافتن تا کی / ننگ تثلیث بر یکی تا چند، نام حق یگانه چون شاید / که اب و ابن و روح قدس نهند، لب شیرین گشود و با من گفت / وز شکر خند ریخت از لب قند، که گر از سر وحدت آگاهی / تهمت کافری به ما می‌پسند، در سه آینه شاهد ازلی / پرتو از روی تابناک افکند، سه نگردد بر بزم ار او را / پریشان خوانی و حریر و پرند، مادر این گفت و گو که از یک سوشد / ز ناقوس این ترانه بلند، که یکی هست و هیچ نیست جز او / وحده لا اله الا هو» اشاره به تثلیث مسیحیت دارد.

در این ترجیع بند، می‌گوید که باید تثلیث را به نحو صحیحی که مظهر عرفانی است، تقریر کرد و این عرفان ماست که یکی از جاذبه‌های بسیار زیاد مسیحیت در دنیای کنونی است، اگر خوب عرضه شود، بیشترین افرادی که به اسلام گرایش پیدا می‌کنند از طریق همین عرفان اسلامی خواهد بود. در واقع آن‌هایی که از طریق اندیشه به اسلام گرایش پیدا می‌کنند از طریق بعد عرفانی است.

حال می‌خواستم این سخن را بگویم که چون آیات، برخی در رد مسیحیت و برخی در موحد بودن مسیحیت اشاره دارد؛ لذا یکی از احتمال‌هایی که گفته شد، این است که در تفسیرهایی که از تثلیث دفاع می‌کنند، بعضی اوقات به صورت تقریر عرفانی ما تفسیر می‌شود، بعضی‌ها هم تند هستند و به همان صورت که اشاره شد، تقریر می‌کنند.

به نظر می‌رسد که این توجیه یک احتمال قابل توجهی است که در همان نزول قرآن هم، مسیحیت یک طایفه نبوده‌اند و بعضی از طوایف انسان‌هایی عارف بوده‌اند؛ لذا تقریر عرفانی از تثلیث داشته‌اند و بعضی هم می‌گفتند تثلیث یک راز است، اما آن‌هایی که درست متوجه می‌شدند، می‌دانستند که این‌ها ادیان ابراهیمی هستند و ابراهیم (ع)، پدر و بنیانگذار آموزش توحید است؛ لذا بعید نیست که این توجیه را قابل توجه بدانیم و در آن موضوع مطالعه کنیم که در مسیحیت دوران نزول قرآن مجید هم مسیحیت مختلف بوده است.

هم‌اکنون مسیحیت ارتدوکس یونان و کاتولیک روم بسیار تفاوت با انگلساکسون در انگلیس دارد. شما در کاتولیک نهاد کلیسا، نهاد واسطه بین حق و مخلوق دارید و بشر از طریق کلیسا به خدا منتقل می‌شود، ولی در پروتستان هرکسی می‌تواند با خدا گفت‌وگو کند، ارتدوکس مفهومی دیگر دارد.

تفاوت ارتدوکس و کاتولیک و پروتستان خیلی زیادتر و عمیق‌تر از سلفی‌گری و بنیادگرایی است که در جهان اسلام وجود دارد و لذا حتی در برخی از کلیساهای تندشان حتی ازدواج بین فرقه‌های مسیحیت را جایز نمی‌دانند در حالی که فقهای شیعه و اهل سنت به جواز ازدواج میان فرقه‌های مسیحیت فتوا داده‌اند، فلذا بعید نیست که به این نکته توجه کنیم که خانم دنیاز ماسون با کدام تفسیر و قرائت از مسیحیت، اسلام را مقایسه کرده است.

مرحوم ایزوتسو، که قبل از انقلاب در ایران تدریس می‌کرد، عربی، فرانسه، فارسی، انگلیسی و ترکی و... می‌دانست و در اواخر عاشق علم اصول شده بود؛ لذا دانش اصیل اسلامی را خوب فهمیده بود، این بزرگوار آن وقت و جوه مختلفی از مسیحیت را برای ما بیان می‌کرد که یک قرائت از مسیحیت وجود ندارد، بلکه چندین قرائت وجود دارد.

دکتر بخشعلی قنبری: با توجه به سخنان دکتر محقق داماد لازم است بگویم که کدام مسیحیت؟ لذا اتفاقاً تثلیثی که در قرآن مطرح شده است با تثلیثی کلیسایی متفاوت است، ارکان تثلیث قرآنی، عیسی، مادر و خدا است، ولی ارکان تثلیثی که در شوراها وجود دارد، پدر، پسر و روح القدس است، و با تثلیث قرآنی متفاوت است.

نکته بعدی این‌که اثبات شی نفی ما عدا نمی‌کند، وقتی ما می‌گوییم که تثلیث از لحاظ عقلی توحیدی نیست، دلیلی نمی‌شود که سایر راه‌ها را هم ببندیم. برای رسیدن به توحید، راه‌های مختلفی داریم، سومین نکته این‌که مسیحیت توحیدش را واقعاً بدون عرفای مسیحی است.



بخشی از آموزه‌های اسلام آشنا شود.

۳. از جمله فرصت‌هایی که این کتاب در اختیار خواننده قرار می‌دهد این‌که طرفداران ادیان را به شناخت یکدیگر ترغیب می‌کند تا حرکت در جهت جنگ و خونریزی.

د) تهدیدها

۱. یکی از آفت‌هایی این کتاب این است که خواننده در توهم این باشد که آنچه در این کتاب آمده تمام آموزه‌های بنادین و ثنایا بهترین و کاملترین تقریر از آن آموزه است. خانم دنیز ماسون نیز از این آفت در نگاشتن کتاب در امان نمانده است، چرا که اولاً آنچه در این کتاب آمده است تمام آموزه‌های بنیادینی نیست که در قرآن آمده است و ثانیاً آن تقریرهایی که ارائه عمدتاً تحت تأثیر فرقه مالکی از اسلام است لذا تقریرهای مذهب‌های همچون شیعه اثنی عشری، شیعه زیدی، شافعی و حنبلی و حنفی ذکر نشده است و البته تشخیص اینکه کدام یک از تقریرها مطابق با اسلام است نیازمند کار اجتهادی دیگری است، لذا اگر خواننده این کتاب مسیحی باشد، نمی‌توان گفت آنچه او از این تحقیق فهمیده است، تمام اسلام است بلکه جزء بسیار کوچکی از آموزه‌های اسلام در این کتاب آمده است که مشوب در خطاهای نادرستی است.

۲. آفت دیگر این کتاب این است که خواننده مسلمان هم نمی‌تواند بگوید که با آموزه‌های مسیحیت آن‌گونه که بایسته است آشنا شده؛ چرا که این کتاب تفسیر کاتولیکی از مسیحیت است و تفسیرها و تقریرهای ارتدوکسی و پروتستانی در آن گنجانیده نشده است و ثانیاً نمی‌توان گفت که ماسون تفسیر کاتولیکی را هم به درستی تقریر کرده است؛ چرا که برخی از آموزه‌های مسیحیت همچون «تثلیث» در این کتاب با تقریر عرفای مسلمان ارائه شده است؛ لذا مطابق با تفسیر کلیسای کاتولیک از تثلیث نیست.

جمع‌بندی نشست:

الف) نقاط قوت

۱. این کتاب جزو آخرین کتاب‌های مقایسه‌ای در عصر جدید میان قرآن و کتاب مقدس است.
۲. این کتاب جزو معدود کتاب‌های الهیات تطبیقی است که پدیدارشناسی و معناشناسی در امر مقایسه متون را لحاظ کرده است و این موجب خلوص این تحقیق شده است.

ب) نقاط ضعف

۱. عمده تعالیمی که ماسون از قرآن و اسلام ارائه داده است از آموزه‌های اهل سنت مالکی اخذ کرده است و مذاهب دیگر را مغفول گذاشته است.
۲. ماسون آموزه‌های مسیحیت را با نگاهی اسلامی در کتاب آورده است، در حالی که کلیسای امروز، آن تقریری که ماسون از آموزه‌های مسیحیت داده است را نمی‌پسندد
۳. مطابق ترجمه فرانسوی باید عنوان کتاب «قرآن و وحی یهودی و مسیحی» باشد

ج) فرصت‌ها

۱. این کتاب برای بسیاری از دانش‌پژوهان که علاقه‌مند الهیات تطبیقی هستند بسیار سودمند است؛ چرا که برخی از آموزه‌های مشترک را مقایسه کرده است و از طریق مقایسه می‌توان به نقاط قوت و ضعف یکدیگر آشنا شد.
۲. خواننده این کتاب اگر مسلمان باشد می‌تواند با آموزه‌های اصلی و بنیادین دین مسیحیت آشنا شود و اگر خواننده مسیحی باشد می‌تواند با



سلسله‌ششمی تخصصی بررسی کتابهای برگزیده قرآنی ۶۱

اقتباس از تفسیر کریم

• موضوع نشست:

• بررسی و نقد کتاب اقتباس از تفسیر کریم

• کارشناسان:

• دکتر حسین صابری (مترجم کتاب اقتباس از تفسیر کریم)

• دکتر مجید معارف (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

• تاریخ و ساعت نشست: زمان: سه شنبه ۲۷ مرداد ماه، ساعت: ۱۰ صبح

• مکان: نمایان تالار، خیابان قدس، میدان زرنگر، پاکدشت، مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

چکیده

در این نشست از سه منظر این کتاب مورد توجه واقع شد؛ یکی از زاویه انتساب کتاب به مؤلفش و کارهایی که مؤلف این کتاب انجام داده است، دوم از زاویه محقق و مصحح و خدماتی که محققان و مصححان در عرصه این کتاب انجام دادند و سوم از زاویه ترجمه. در این نشست عنوان شد که کتاب تا جایی که به مؤلف ارتباط پیدا می‌کند از محسنات بسیار بالایی برخوردار است، اولین ویژگی مثبت این کتاب ایده کتاب است که این حکایت از ابتکار مؤلف کتاب می‌کند. مشخص است مؤلف کتاب یک قرآن‌شناس و علاقه‌مند به قرآن است و در صد بوده که ردپای قرآن را بر فرهنگ مسلمین مخصوصاً فرهنگ علمی مسلمین، نه فرهنگ کوچه و بازار و محاوره‌ای آن‌ها؛ یعنی ردپای قرآن را در آثار فرهیختگان اسلامی در این چهارقرنی که پشت سر گذاشته بودند، پیدا کند که چقدر افکار این‌ها متأثر از قرآن بوده و چقدر خوب به قرآن استناد می‌کردند و چقدر خوب با قرآن حرف می‌زدند و شاهد مثال می‌آوردند. همچنین در این نشست عنوان شد که این کتاب خیلی جالب، دارای نثر روان، منطقی و شیرین است.

شناسنامه نشست نقد و بررسی کتاب «الاعتباس من القرآن الکریم»

- نویسنده: عبدالملک بن محمد ثعالبی
- ترجمه: حسین صابری
- کارشناسان در جلسه: مترجم کتاب حسین صابری، دکتر مجید معارف؛ عضو هیئت علمی دانشگاه تهران
- کارشناس مجری: حمیدرضا یونسی
- به همت: سرویس اندیشه خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)
- با همکاری: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- مکان برگزاری: سالن کنفرانس خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)
- زمان برگزاری: سه‌شنبه، ۲۷ مردادماه ۱۳۸۸، ساعت ۱۰ تا ۱۲

فقه اسلامی، چکیده خاتم پیامبران و وقف و کتابخانه‌های عربی از کتاب‌های تألیفی اوست. ترجمه و نگارش مقالات و راهنمایی و مشاوره پایان‌نامه‌ها و نگارش ۱۱۲ مدخل از مدخل‌های دانشنامه‌فروغ ولایت از دیگر فعالیت‌های علمی و پژوهشی اوست.

(ب) مجید معارف:



دکتر مجید معارف در سال ۱۳۳۲ شمسی در شیراز متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شیراز گذراند. سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۲ را در خدمت مقدس سربازی سپری کرد و چهار سال در مقطع کارشناسی در رشته اقتصاد در دانشگاه شهید بهشتی به تحصیل پرداخت و سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۵۸ در سازمان‌های دولتی اعم از آموزش و پرورش، صدا و سیما و ... اشتغال داشت. آنگاه در مقطع کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث در دانشگاه تربیت مدرس ادامه تحصیل داد. ترجمه، نقد و تحقیق بخش نخست کتاب مقدمتان فی علوم القرآن

رزومه حاضران در جلسه

(الف) مترجم:



دکتر حسین صابری متولد ۱۳۴۵ از شهرستان گناباد است. وی دارای دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی از دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد است. همچنین دارای تحصیلات حوزوی خارج به مدت سه سال در محضر آیت الله فلسفی در مدرسه آیت الله العظمی خوئی تا اواخر سال ۱۳۷۵ است.

از فعالیت‌های پژوهشی صابری می‌توان به ترجمه کتاب‌های اسلام و هنر، اخبار و آثار ساختگی، خاتم پیامبران، امامت در پرتو کتاب و سنت، سلفیه بدعت یا مذهب، خاستگاه‌های اختلاف در فقه مذاهب، حیل‌های شرعی ناسازگار با فلسفه فقه، اعجاز بیانی قرآن، احکام نماز برای همه، وضوی پیامبر (ص)، کربلا و حرم‌های مطهر، تجوید و آداب تلاوت، مکه و مدینه تصویری از توسعه و نوسازی، تاریخ مدینه منوره است.

همچنین تاریخ فرق اسلامی فقه و مصالح عرفی، نظریه ضرورت در



حدیث در شیعه»، «ضوابط مهم در فهم سنت نبوی»، «انطباق حدیث شیعه با سنت نبوی»، «درآمدی بر تاریخ حدیث شیعه»، «مقایسه‌ای بین دیدگاه‌های رجال شیخ طوسی و نجاشی»، «معناشناسی درایة الحدیث در تحول زمان»، «زواید نویسی در تاریخ حدیث اهل سنت»، «ضوابط فهم حدیث در لسان روایات»، «درآمدی بر تاریخ حدیث اهل سنت» و «اجمال و تبیین در روایات» اشاره کرد.

همکاری با بنیاد دائرة المعارف و تألیف مداخل تابعین، تخریج، تدوین حدیث در میان امامیه، تدوین حدیث در میان اهل سنت، تبلیغ آیه تحمل حدیث، جامع حدیثی و جرح و تعدیل از دیگر بخش‌های فعالیت‌های علمی اوست. مقاله‌ای با عنوان «مواجهه شیعه با عصر غیبت»، مدیریت طرحی تحت عنوان بررسی اصول و مبانی فقه الحدیث، انجام مراحل تدوین کتابی در زمینه فقه الحدیث با عنوان کتابی در فقه الحدیث و انجام آخرین مراحل تألیف دو مدخل از حرف جیم در دانش‌نامه جهان اسلام از دیگر پژوهش‌های علمی دکتر معارف است.

را به عنوان پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد ارائه کرد. سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۶۴ به تدریس در دانشکده صداوسیما و با دانشگاه‌های الزهراء (س) و تربیت معلم و شهید چمران اهواز همکاری داشت، سپس در مقطع دکترا رشته علوم قرآن و حدیث در دانشگاه تربیت مدرس پذیرفته شد و پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه را به عنوان رساله دکتری تدوین کرد.

معارف از سال ۱۳۷۲ تاکنون به فعالیت در دو عرصه آموزش و پژوهش مشغول است و سمت‌های معاونت پژوهشی دانشکده الهیات دانشگاه تهران و سردبیری مجله پژوهش دینی را عهده‌دار است. از فعالیت‌های علمی وی می‌توان به تألیف پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تاریخ عمومی حدیث و جوامع حدیثی اهل سنت، درآمدی بر تاریخ قرآن، پرسش و پاسخ‌هایی در شناخت تاریخ علوم قرآن و مباحثی در تاریخ و علوم قرآن اشاره کرد.

در بخش مقالات هم می‌توان به مقالات «زرارة بن اعین»، «سیر تحول علم رجال در شیعه»، «سیر تحول



معرفی کتاب:

الف) کتابشناسی

این کتاب ترجمه «الاقتباس من القرآن الکریم» اثر ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی (۳۵۰-۴۲۹ ق) است که آن را برای امیر غزنوی تألیف و در کنار دو کتاب دیگرش به وی اهدا کرد. این کتاب در بیست و پنج باب سامان یافته و در هر باب چندین فصل گنجانیده است.

عبدالملک بن محمد ثعالبی (۳۵۰-۴۲۹ ق) است که آن را برای امیر غزنوی تألیف و در کنار دو کتاب دیگرش به وی اهدا کرد. بررسی این کتاب ما را به دو پدیده مهم در این اثر

راهنمایی می‌کند؛ یکی سبک و شیوه‌ای که ثعالبی در همه فصول کتاب به آن پایبند بوده است، و دیگری ذوق سرشار او در انتخاب درست متون ادبی شعرونثر است. وی با استفاده از توانایی ویژه خود در جمع‌آوری و فصل‌بندی مطالب بر شیوه علمی دقیق، این کتاب را در بیست و پنج باب سامان داده و

در هر باب چندین فصل گنجانیده است.

برخی از باب‌های این اثر عبارتند از: باب اول در بردارنده سپاس‌ها و ستایش‌های سزامند خداوند، اقباس شده از قرآن کریم و گستردگی رحمت الهی است، باب دوم به پیامبر خدا (ص) و برخی از فضایل ایشان اختصاص دارد، باب سوم را ثعالبی به اهل بیت رسول اکرم (ص) اختصاص داده است و این باب را با فصلی با عنوان «در این باره که خداوند ناپاکی را از این خاندان دور کرده و آنان را به حقیقت پاک گردانیده است» پایان داده است، باب چهارم درباره صحابه، باب پنجم در مورد پیامبران و...

به باور ثعالبی قرآن سرچشمه پرفیضی است که شاعران و ادیبان از آن الهام می‌گیرند و این اقباس از قرآن سخن آنان را جلوه‌ای می‌دهد که نکویی آن پایانی ندارد. به اعتقاد او، اقباس در قرآن پدیده‌ای همه‌جا گستر در ادب عرب است.

برخی از باب‌های این اثر عبارتند از: باب اول در بردارنده سپاس‌ها و ستایش‌های سزامند خداوند، اقباس شده از قرآن کریم و گستردگی رحمت الهی است، باب دوم به پیامبر خدا (ص) و برخی از فضایل ایشان اختصاص دارد، باب سوم را ثعالبی به اهل بیت رسول اکرم (ص) اختصاص داده است و این باب را با فصلی با عنوان «در این باره که خداوند ناپاکی را از این خاندان دور کرده و آنان را به حقیقت پاک گردانیده است» پایان داده است، باب چهارم درباره صحابه، باب پنجم در مورد پیامبران و... این کتاب اسفندماه ۱۳۸۶ به همت انتشارات علمی فرهنگی در قطع وزیری در ۴۸۰ صفحه در دو جلد گالینگور و شومیز منتشر شده است.

ب) معرفی محتوایی

این کتاب ترجمه «الاقتباس من القرآن الکریم» اثر ابومنصور

مشروح نشست نقد و بررسی کتب برگزیده قرآنی

الاقتباس من القرآن الکریم

پنجم درباره پیامبران و امت‌های پیشین و اقتباس از داستان‌های ایشان است. فضیلت دانش و دانشی مردان و نوآوری‌های نکوی ایشان و استنباط بدیعشان و ادب، عقل، حکمت و اندرز نیکو باب هشتم این اثر است. در انتساب دو باب مؤخر این اثر به ثعالبی تردیدهایی وجود داشته که محققان و مصححان این اثر در مقدمه بر انتساب آن به ثعالبی تأکید می‌کنند.

دغدغه مؤلف این بوده است که چگونگی استفاده قرآن کریم در فرهنگ و آثار مکتوب مسلمانان را نشان دهد. این موضوع محور اصلی بحث مؤلف است که بر این اساس اقتباس نامیده می‌شود. ثعالبی به خوبی توانسته این کار را انجام دهد. به رغم فضای حاکم بر زمانه مؤلف، وی علاقه وافر خود را در ابواب مختلف به اهل بیت (ع) نشان داده است، خصوصاً در باب چهارم که از امام علی (ع) و دیگر ائمه (ع) روایاتی را نقل می‌کند.

مؤلف این کار را در چند فصل سامان داده است. کتاب دارای ۲۵ باب است که ۱۰ باب اول از يك سبک و سیاق عمومی پیروی می‌کند. سعی کردم که کاستی‌های منابع تحقیقاتی این اثر را تا حد توان حل کنم و نقص عمده کتاب نداشتن نمایه است.

در کنار پاورقی‌های محققان، پاورقی‌هایی توسط بنده نیز آمده است و امیدوارم که در ویرایش‌های بعدی این نقص‌ها برطرف شود. این کتاب در نوع خود جامع است و دارای رویکرد اثباتی و مصداقی است،

دکتر صابری: این کتاب نوشته «عبدالملك بن محمد ثعالبی نیشابوری» از دانشمندان اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است. این اثر از معدودترین و قدیمی‌ترین کتاب‌هایی است که در زمینه اقتباس از قرآن کریم نوشته شده است.

بحث اقتباس از بحث‌های سنتی است که درباره علوم قرآن وجود دارد و در «الاتقان» سیوطی و «البرهان» زرکشی و دیگر کتاب‌ها در این باره بحث شده است و موضوع بحث این است که در فرهنگ، آثار و نوشته‌های مسلمانان چگونه از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود.

چگونه می‌شود در کلامی، پیمانی، سخنی، خطبه و یا نامه‌ای، آیه‌ای از قرآن کریم اقتباس و یا تضمین شود چه به صورت اشاره و چه به صورت صراحت و یا به صورت برداشت از روح آیه که این به عنوان محور اصلی بحث است و اقتباس نامیده می‌شود. در کتاب‌های علوم قرآن در مورد روایات این بحث‌ها آمده است؛ مثلاً در کتاب البرهان که از قدیمی‌ترین کتب علوم قرآنی است درباره بحث اجازه اقتباس از قرآن سخن به میان آمده است و به سخنان پیامبر (ص) و ائمه (ع) اشاره کرده که آن‌ها در سخنانشان به نوعی از قرآن اقتباس کرده‌اند.

ثعالبی تلاش کرده است که مواردی که از قرآن کریم اقتباس شده جمع‌آوری کند که این مباحث را در بخش‌های مختلفی در این کتاب ارائه کرده است. باب اول کتاب درباره سپاس‌ها و ستایش‌های سزاوار خداوند است که از قرآن اقتباس شده است. یادی از پیامبر (ص) و برخی از شایستگی‌ها و ویژگی‌هایش، خاندان پاک پیامبر (ص) و برخی از فضائل و شماری از خبرها و نیز گزیده‌هایی از سخنانش باب‌های دوم و سوم کتاب را تشکیل می‌دهد.

باب چهارم نیز برتری جایگاه و سخنان صحابه است، همچنین باب



نقباس از کتب کرم

موضوع نشست:

بررسی و نقد کتاب *نقباس از کتب کرم*

ثعالبی حدود ۱۰ قرن قبل کار تحقیقاتی وسیعی در این حد انجام داده که از این دست کتاب‌ها در رشته‌های مختلف زیاد است و باید محققان و مصححان به احیای آن‌ها همت گمارند.

دکتر مجید معارف: بنده در ابتدا باید از دکتر صابری مترجم این اثر تشکر کنم به این سبب که بنده سال‌هاست از طریق خواندن کتاب‌هایش با شخصیت علمی او آشنا هستم و تقریباً چند سالی است که چهره به چهره در جلسات مختلف با وی ملاقات دارم و برای بنده

البته گاهی رویکردهای کلامی و... هم دیده می‌شود. دغدغه دیگر من حفظ امانتداری مؤلف بود که بحث *نقباس از قرآن کریم* بود، وگرنه *نقباس از روایات و احادیث* هم به وفور در این کتاب دیده می‌شود، که البته بعضی از نقاطش را معلوم کردم، همچنین سعی تمام این بوده که هیچ کلمه و یا جمله‌ای را حذف نکنم، به نظر من اگر بخوام با اختلاف ۳ سال که از ترجمه این اثر می‌گذرد، دوباره این کار را انجام دهم مطمئناً تغییرات و اصلاحات زیادی را انجام می‌دهم. باید قدر تراش گذشته را بدانیم و منابع غنی گذشته را احیا کنیم.

فرمان سامانیان به زبان فارسی ترجمه می‌شود و ترجمه تفسیر طبری را در این زمان داریم و یا رویکردهایی برای ترجمه آثار علمی از زبان‌های خیلی قدیمی بوده؛ مثلاً شنیدیم که کلیله و دمنه متنی به زبان فارسی دری داشته است و در جهان اسلام به زبان عربی ترجمه شده است. پس بنابراین به نظر می‌رسد که مسئله ترجمه آثار علمی از زبانی به زبان دیگر با فرض تسلط به زبان مبدأ و مقصد خیلی موضوع اختلافی در میان دانشمندان نبوده و در تاریخ سابقه دارد و در این قرن‌های معاصر به وفور اتفاق افتاده است.

اگر حساسیتی در این زمینه بوده است، به طور خاص درباره قرآن کریم است. دلیلش هم این است که متن عربی قرآن انتساب به خداوند دارد و برخوردار از ویژگی‌های اعجاز است. و سواس در میان دانشمندان این بوده که آیا می‌توانیم به ترجمه‌ای قرآن، قرآن بگوییم؟ آیا ترجمه قرآن می‌تواند ویژگی‌های محتوایی و ادبی قرآن را داشته باشد و به محک تحدی گذاشته شود. این موضوع در زمان ما یک موضوع اختلافی بود و عده زیادی قائل به جواز ترجمه قرآن نبودند و فتوا به حرمت ترجمه داده بودند، مخصوصاً در مصر بعضی از علمای الأزهر. حرمت ترجمه قرآن هم به نوبه خودش شکسته شد و گفته شد اگر ما قرآن را ترجمه کنیم به هدف این‌که مخاطبان بیشتری با معارف و مضامین آن آشنا شوند اشکالی ندارد، ترجمه نوعی بیان است و هر ترجمه‌ای بر یک دیدگاه تفسیری و مکتب تفسیری مبتنی است، اگر ترجمه جایز نباشد تفسیر هم جایز نیست؛ چون هر ترجمه‌ای می‌تواند خلاصه‌ای از تفسیر تلقی شود. می‌خواهم بگویم که امروز حتی در مورد ترجمه قرآن هم دیگر این مشکلات و سخت‌گیری‌های قبلی وجود ندارد و آثار علمی به تبع اولی اشکالی نخواهد داشت.

در مورد ترجمه کتاب اقتباس از قرآن کریم باید بگویم اگر متن کتاب به زبان اصلی را در دست داشتیم، قاعدتاً داوری ام مقداری متفاوت بود، اما این موجب نشد که نتوانم این کتاب را مطالعه کنم و به ویژگی‌هایش پی ببرم، البته بنده هیچ وقت تسلط مترجم این اثر را درباره اصل کتاب ندارم، اما این کتاب را که مطالعه کردم متوجه شدم که می‌توانیم درباره این کتاب از سه زاویه بحث کنیم؛ یکی از زاویه انتساب کتاب به مؤلفش و کارهایی که مؤلف این کتاب انجام داده است. دوم از زاویه محقق و مصحح و خدماتی که محققان و مصححان در عرصه این کتاب انجام دادند و سوم از زاویه ترجمه. در مورد هر کدام از این سه زاویه دیدگاه خودم را بیان می‌کنم، که البته قسمت سوم آن می‌تواند موضوع اختصاصی این جلسه تلقی شود.

مایه شعف است که این کتاب که ترجمه وی بود را خواندم و به او خسته نباشید می‌گویم.

بحث درباره ترجمه که آیا ترجمه جایز است یا نه؟، یک بحث اختلافی در میان دانشمندان علوم قرآنی و شاید به طور کلی دانشمندان ادبیات است. زمانی این بحث به طور عام نسبت به هر اثر علمی مطرح است، اما زمانی این بحث به طور خاص در مورد قرآن مطرح است؛ مثلاً این سؤال مطرح می‌شود که ترجمه قرآن جایز است یا نیست؟، تا جایی که می‌دانم و مطالعه کردم در جواز ترجمه آثار علمی از زبانی به زبان دیگر، با فرض تسلط به زبان‌های مبدأ و مقصد خیلی اختلافی وجود ندارد و امر متداولی از زمان‌های سابق تا به امروز بوده است.

فرض کنید در قرن سوم یا چهارم می‌بینیم که تفسیر طبری به



از زوایه مؤلف کتاب، این کتاب تألیف ابومنصور عبدالملک بن محمد اسماعیل ثعالبی نیشابوری است از دانشمندان اواخر قرن چهارم هجری است. کتاب تا جایی که به مؤلف ارتباط پیدا می‌کند از محسنات بسیار بالایی برخوردار است، اولین ویژگی مثبت این کتاب ایده کتاب است که این حکایت از ابتکار مؤلف کتاب می‌کند. مشخص است مؤلف کتاب یک قرآن‌شناس و علاقه‌مند به قرآن است و در صد بوده که ردپای قرآن را بر فرهنگ مسلمین مخصوصاً فرهنگ علمی مسلمین، نه فرهنگ کوچه و بازار و محاوره‌ای آن‌ها؛ یعنی ردپای قرآن را در آثار فرهیختگان اسلامی در این چهار قرن که پشت سر گذاشته بودند، پیدا کند که چقدر افکار این‌ها متأثر از قرآن بوده و چقدر خوب به قرآن استناد می‌کردند و چقدر خوب با قرآن حرف می‌زدند و شاهد مثال می‌آوردند.

واقعا این ایده مؤلف، ایده‌ای است که امروز ما بعد از ۱۴ قرن بعضاً به فکر افتادیم که تأثیر قرآن را بر اشعار حافظ، مولوی و یاسعدی بسنجیم. این ایده‌ای که ما امروز متوجه شدیم، در زمان ما رساله‌ها و پایان‌نامه‌هایی در این حوزه متمرکز است، اما یک انسان روشنفکر قرآن‌شناس در قرن چهارم متوجه این مسئله بوده است و این مسئله را نشان داده است، این‌که گفته اقتباس از قرآن کریم نشان دهنده این امر است، اولین مسئله‌ای که برای بنده جالب بود، اصل این ایده متعلق به یک دانشمند اسلامی در قرن چهارم است، امری که ما امروزه درباره آن به دنبال تحقیق هستیم و کار علمی می‌کنیم.

ثعالبی این کار را انجام داده و تأثیر قرآن را نه بر محاورات کوچه و بازار، بلکه در درجه اول فرهیختگان جامعه اسلامی در این ۴ قرن پیدا کرده است. نکته دوم این است که نویسنده یک نیشابوری است، خیلی تلاش کردم، ده‌ها صفحه را ورق زدم، مقدمه‌ها را خوب خواندم که به صراحت به مذهب مؤلف پی ببرم، اما متأسفانه به مذهب مؤلف پی نبردم، حدس می‌زنم که وی سنی شافعی با گرایش کلامی معتزله باشد، چنانکه در نیشابور که متأثر از طوس و مشهد بوده، مثل بسیاری از نیشابوری‌ها از جمله حاکم نیشابوری، (معمولاً اهالی نیشابور بدون این‌که شیعه امامی باشند، شیفته اهل بیت (ع) بودند) با نگرش شافعی از نظر فقهی و معتزله از نظر کلامی، ارادتمند اهل بیت (ع) بود.

دومین نکته مثبتی که این کتاب از زوایه مؤلف دارد، این است که مؤلف با توجه به این‌که از چنین سرزمینی برخاسته، کتاب او پر از شواهدی به نفع شیعه شده است. بسیاری از سخنان امام علی (ع) که بعدها سیدرضی در نهج‌البلاغه جمع‌آوری کرده است در این کتاب

دید می‌شود. همچنین بسیاری از تأویلات و تفاسیر آیات قرآن که درباره فضائل امام علی (ع) است در این کتاب به آن اقرار شده است؛ یعنی ما از این جهت می‌توانیم به این کتاب استناد کنیم، این دومین نکته مهم از محسنات این کتاب تا جایی که به مؤلف ارتباط دارد، است.

همچنین می‌توانیم کاستی‌هایی را به لحاظ نقطه نظر مؤلف و تألیف متوجه این کتاب کنیم. اول آن‌که این کتاب به سبک قدما نگاشته شده است. قدمای ما انتساب کلی می‌دادند؛ مثلاً می‌گفتند که امام علی (ع) فرمود و مطلبی را به ایشان نسبت می‌دادند، بدون این‌که منبع حدیثی و تفسیرشان را به طور دقیق معین کنند. به نظر می‌آید که یکی از مدارک تفسیری مؤلف، تفسیر جامع البیان طبری بوده است، ولی حتی برای یک بار هم ثعالبی بیان نکرده که طبری در ذیل این آیه از حسن بصری نقل کرده است. ما با این اشکال در این کتاب روبرو هستیم و این



کاتبین» به این مطلب نه مؤلف اشاره کرده، نه چنانچه خواهیم گفت مصححان و مترجم، گرچه محقق ترجمه شعر را آورده است. نمونه دیگر در سوره عبس که «کِرَامٌ بَرَرَةٌ» البته در این شکل خیلی معدود است.

همچنین در صفحه ۳۱۳ يك نامه‌ای آورده شده که این نامه شواهد قرآنی دارد، در واقع متنی است درباره بغداد و فرار ترکان، «إحدى الحسنیین» که این عبارت يك شاهد قرآنی دارد که در متن نامه از تعبیرش استفاده شده، اما در پاورقی به آن اشاره نشده که این عبارت يك تعبیر زیبای قرآنی است که در سوره مبارکه توبه آمده است: «فَلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ...» (سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۵۲) در این کتاب اقتباس‌هایی را از روایات داریم مخصوصاً سخنان امام علی (ع) که می‌توان به آن اشاراتی شود که در قسمت‌های بعدی قسمت‌هایی از نهج البلاغه را خواهیم آورد. در صفحه ۳۱۶ هم بار دیگر می‌توان اقتباس از آیات «أَنْ لِّلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ...» (سوره مبارکه حج، آیه شریفه ۳۹) و «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ...» (سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۷۵) را بیاوریم که به آن‌ها اشاره نشده است.

در تحقیق این کتاب محدودیتی دیده می‌شود، نمی‌دانم آیا مترجم این کتاب تدبیر کرد که محققان و مصححان شیعه یا سنی هستند؟، که صابری پاسخ داد: خیر.

فرض کنید که محققان و مصححان می‌گویند که نامه‌های پیامبر (ص) را بنگرید در «مجموعه الرسائل السياسية» که این کتابی است از يك نویسنده مشهور سوری که او اسناد صدر اسلام را در کتاب جمع‌آوری کرده است. این کتاب به زبان فارسی با عنوان «مکاتبات سیاسی صدر اسلام» ترجمه و توسط انتشارات سروش منتشر شده است، اما در ایران کتابی هم‌ارز این کتاب داریم به نام «مکاتیب الرسول (ص)» که توسط «علی احمدی میانجی» نگاشته شده است. محقق

وظیفه‌ای را بر مصححان و تا اندازه‌ای مترجم ایجاب کرده که بر استخراج مستندات و مطالب کتاب اقدام کند.

مطلب بعدی این‌که به عنوان شیعه این کتاب را می‌خوانیم و می‌توانیم بر بخش‌هایی از مطالب این کتاب اشکال کلامی و یا تاریخی وارد کنیم، اینجا به مؤلف اشکالی وارد نیست، مؤلف می‌تواند مدعی شود که مطابق دیدگاه خودش این مطالب را جمع‌آوری کرده است. از این حیث ظاهراً يك سنی شافعی است و امروز که این کتاب را می‌خوانیم می‌توانیم بحث تغایر فرهنگی داشته باشیم؛ از نقطه نظر کلامی یا تاریخ که مثال‌هایی را بعداً ارائه خواهیم داد.

مسئله دیگری که جزو اشکالاتی است که بر مؤلف دارم، اسم این کتاب است؛ یعنی «اقتباس از قرآن کریم»، اما از نظر بنده عنوان این کتاب می‌تواند «اقتباس از قرآن و روایات» باشد؛ یعنی در جاهایی از این کتاب می‌توان ردپایی از روایات را در بعضی از نامه‌هایی که دبیران می‌نوشتند و یا خلفا در فرمان‌هایی که می‌زدند، دید. در این زمینه نه مؤلف، نه مصححان در صدد این بودند که بعضی از روایات این کتاب را معین کنند.

فرض کنید بنده معتقدم که در حوزه اقتباس از قرآن می‌شد دقیق‌تر بعضی از اقتباس‌ها را نشان داد، علی‌رغم زحمتی که مصححان و مترجم انجام داده است؛ مثلاً در صفحه ۲۸۳ مؤلف در فصل دوم می‌گوید: باز هم در فضیلت کتابت و قلم ابن عباس درباره «أو اسارة من العلم» گفته؛ قسمت دوم مردی که یکی از حکمرانان بر او خشم آورده و همراه با گروهی از همتایان خویش زندانی بود، نامه‌ای بدان حکمران نوشت تا دل او را به رحم آورد، در آن نامه این بیت آمده بود: «و نحن الكاتبون وقد اصعنا وحبنا للكرام الكاتبینا» «و حبنا للكرام الكاتبینا» دو آیه را در ذهن تداعی می‌کند، یکی در سوره مبارکه انفطار: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ × كِرَامًا

قدیمی تر داریم تا به تاریخ الخلفاء سیوطی برسیم. در خصوص این کتاب باید گفت که می‌تواند اقتباس از روایات امام علی (ع) هم باشد و این را تنها يك محقق می‌تواند بفهمد و ردپایش را معین کند؛ مثلاً در صفحه ۲۹۱ پاراگراف دو و سه، آمده است، (البته از صفحه ۲۹۰ هم می‌توانیم شروع کنیم) جملاتی که در وصف قرآن آمده این جملات در نهج البلاغه هست؛ یعنی وصف‌های امام علی (ع) در نهج البلاغه هست.

مثلاً گفته است: «در فرمان دیگر به یکی از قاضیان آمده، (این فرمان حکومتی است) او را به مطالعه فراوان قرآن فرمان داده، کتابی که راهش روشن و راهنمایی‌اش رهگشاست، هر کس از چراغ آن پرتو گیرد نیک بیند و رهایی یابد. هر کس از وی روی برتابد بلغزد و به دوزخ آید. هم او را بدین فراخواند که این کتاب را رهبر خویش قرار دهد و از آیات آن راه جوید، به روشنگری آن اقتدا کند، آنگاه او را الگویی بدانند» چه کسی غیر از امام علی (ع) این‌گونه می‌تواند راجع به قرآن سخن بگوید؟

این‌ها اقتباس از امامان و اهل بیت (ع) است، ولی محققان به این نکته اشاره‌ای نداشتند، فقط به دنبال این بودند که اقتباس‌های قرآنی را برجسته کنند. به خاطر همین مسئله عرض کردم این کتاب ویژگی‌ها و ارزش‌های بسیار خوبی دارد، هنوز جای کار و تحقیق دارد. هنوز بستر این وجود دارد که این متون را با بعضی از روایات مقابله کنیم که اگر واقعا اقتباسی از روایات امام علی (ع) دارد، نشان داده شود.

یکی از اقتباس‌هایی که برای محققان و مصححان در این کتاب موضوعیت داشته، استخراج منابع و مطالب است؛ مثلاً در متن آمده که حسن بصری چنین گفت، محققان به دنبال سند و منبع تاریخی این جمله

یا مصححی که در عراق به تصحیح نسخه خطی الاقتباس پرداخته و در مقام استخراج منابع برآمده او با منابع کشورهای عربی مأنوس است، اطلاع ندارد که در ایران چنین کتابی منتشر شده است.

مثلاً فرض کنید بحثی هست به نام «حساب» که قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنْ حَافِظًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّمَنْ يَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَّةَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ وَكُلُّ شَيْءٍ فَصْلَانًا تَفْصِيلًا؛ و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم نشانه شب را تیره‌گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم تا [در آن] فضلی از پروردگارتان بجوید و تا شماره سال‌ها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم.»

محققان گفته‌اند درباره منافع حساب بنگرید به «الحيوان، جلد ۱، صفحه ۶۴» آیا اگر ما بخواهیم راجع به منافع حساب تحقیق کنیم، فقط منبع آن الحيوان جلد ۱ صفحه ۶۴ است؟ ممکن است دانشمندان زیادی از دانشمندان ایرانی - اسلامی راجع به حساب و محاسبات کتاب داشته باشند یا مثلاً فرض کنید حدود ۳۰ تا ۴۰ صفحه مطلب از «ابو اسحاق سادی» نقل شده، باید معلوم شود ابو اسحاق سادی این کتاب را چه زمانی نوشته است؟ پاسخ به این سؤال می‌طلبد که تحقیق جامعی درباره‌اش صورت گیرد.

گاهی اوقات محققان تحقیق‌هایی کردند و تحقیق‌هایشان در پاورقی‌ها نشان داده شده است، اما تحقیق‌هایشان را بر پایه مدارك متأخران انجام دادند، نه مدارك متقدمان؛ مثلاً اگر ما امروزه بخواهیم راجع به «عطاء بالله» به عنوان یکی از خلفای عباسی تحقیق کنیم، نباید به کتاب «تاریخ الخلفاء» سیوطی مأخذ دهیم، بلکه باید به کتاب‌های متقدمان در درجه اول به «مروج الذهب» مسعودی یا «تاریخ طبری» مأخذ دهیم و یا کتاب‌های

سومین زاویه‌ای که می‌توانیم این کتاب را بررسی کنیم، زاویه ترجمه کتاب است. اعتقاد دارم که مترجم این کتاب، یک مترجم قوی و موفق در کشور است و بیش از ۱۰ کار از او دیدم و معمولا در نمایشگاه‌ها کارهایش را وقتی ببینم، خریداری می‌کنم؛ چون وی هم متخصص علوم قرآن و حدیث است و همچنین از قدرت ترجمه‌ای بالایی برخوردار است. این کتاب برای فارسی‌زبانان خیلی نثر قابل قبول و استفاده‌ای است.

اکنون ما می‌توانیم این کتاب را بخوانیم و در بایگانی ذهنمان قرار دهیم و به عنوان یک معلم لایه‌لای تدریسمان استفاده کنیم. این کتاب خیلی جالب، دارای نثر روان، منطقی و شیرین است. دکتر صابری به عنوان یک مترجم موفق بوده است، البته بنده هیچ چیزی را مطلق نمی‌دانم. کار ترجمه را هم مطلق نمی‌دانم و این نثر را نثر شیوا و روانی یافتیم، اما یکی از اصول داوری در ترجمه مقابله است. اصل کتاب را نداشتیم تا با ترجمه مقایسه کنم، چیزی را انطباق ندادم، فعلا قضاوت بنده بر اساس روانی مطلب است؛ مثلاً تنها چیزی که گاهی می‌تواند مورد مقابله قرار گیرد اشعار موجود در متن کتاب بوده، که مترجم آن‌ها را ترجمه کرده و در پاورقی آورده است.

متن کتاب را مقابله نکردم، اما بر اساس روانی متن، کار مترجم ستودنی است، لکن چند تذکر می‌توانم به مترجم بدهم؛ چون مترجم مقداری فراتر از مترجم می‌خواسته روی این کتاب کار کند؛ مثلاً به دنبال این بود که برای بعضی از مطالب منبع پیدا کند، این کار مترجم نیست، بلکه کار محقق است.

سؤالی از مترجم دارم که آیا محققان کتاب کتابنامه نداشتند؟ چون آن‌ها در استخراج

بگردند، ما به این موضوع می‌گوییم استخراج مطالب و منابع. این موضوع برای مصححان موضوعیت داشته است، اگر بخواهم نمره‌ای به کار محققان بدهم، از ۱۰۰ نمره به آن‌ها ۴۰ می‌دهم؛ یعنی توفیق مصححان و محققان در یافتن منبع و سند مطالب را از ۱۰۰ نمره حداکثر می‌توانیم ۴۰ بدهیم. این‌ها نتوانستند منبع اصلی و تاریخی ۶۰ درصد مطالب را پیدا کنند.

این ضعف در منابع به دو دلیل است؛ یک دلیل تتبع ناقص است، دلیل دوم از بین رفتن بسیاری از مدارک تاریخی است. واقعا در گذر زمان بسیاری از کتاب‌ها از بین می‌رود، البته خیلی از کتاب‌های اساسی مثل تاریخ طبری و تفسیر طبری و صحاح سته و... در تاریخ ماندگار شده است، اما باید قبول کرد خیلی از مصادر تاریخی هم از بین رفته است. هنوز در این کتاب مطالب زیادی اعم از روایات و حکایات و اشعار در متن وجود دارد که ما یک منبع تاریخی برایش نداریم، حتی با کوشش استخراج مطالب که این مسئله برای محققان و مصححان موضوعیت داشته است.

پرداختن به موضوع تحقیق و استخراج منابع و مأخذ کتاب، مأموریت مترجم نبوده است. دکتر صابری در حدود ۱۰ درصد منابع را پیدا کرده که محققان و مصححان پیدا نکردند، ولی مأموریت او نبوده است، بلکه محققان برای خودشان مأموریت می‌دانستند و توفیقشان در این زمینه توفیق ناقصی است که در حقیقت سعی کردند منبعی را برای مطالب کتاب پیدا کنند و در پاورقی بیاورند و کتاب را مستندسازی کنند، اما به دو دلیلی که عرض کردم نمرشان از ۱۰۰، ۴۰ است.



معتقد نیستیم که امام حسن (ع) چنین حرفی زده باشد؛ یعنی لحظه‌ای در حقانیت خودش تردید نکند و حتی در تخلیش بگنجد که معاویه برتر از اوست و چون ممکن است برتر از او باشد، خلافت را به او داده است و احتمال دارد که حق امام حسن (ع) باشد که ایشان به خطر مصلحت امت تصریح می‌کنند به معاویه، البته در کتاب‌های تاریخی که علمای اهل سنت نوشتند خیلی مطالب و صلح‌نامه به امام حسن (ع) نسبت می‌دهند.

این‌ها مورد نقد جدی محققان شیعه است، البته می‌دانیم که امام حسن (ع) صرفاً به خاطر مصلحت امت اسلامی و اسلام و جلوگیری از خونریزی بیشتر خلافت را واگذار به معاویه کرد، مشروط بر این‌که او بعد از خودش جانشینی تعیین نکند، اگر اتفاقی افتاد خلافت منتقل شود به ایشان و اگر اتفاقی برای امام حسن بن علی (ع) افتاد خلافت منتقل شود به امام حسین (ع)، این شرایط کاملاً شفاف بوده است، حال معاویه شروط را زیر پا گذاشته بحث دیگری است؛ بنابراین ما در این‌گونه موارد می‌توانیم رویکرد نقدی قوی‌تری هم داشته باشیم.

دکتر حسین صابری: از استاد معارف تشکر می‌کنم که این کتاب را مطالعه و بسیار خوب بررسی کرد. همین که احساس کنم که انسان‌های فرهیخته‌ای هستند که این کتاب را تهیه می‌کنند و مورد مطالعه قرار می‌دهند، خستگی کار به نظر نمی‌آید و مورد سپاس و تشکر است. بنده همراه با نظر استاد معارف هستم و عمده مواردی که نسبت به مؤلف مطرح کرد درست است. طبیعی است که از آثاری که علمای اهل سنت پدید آوردند انتظاری متفاوت از آثار یک عالم شیعی باید داشت؛ یعنی نمی‌توان از یک عالم اهل سنت با هر مذهبی انتظار داشت که مانند یک عالم شیعی به این کار بپردازد. حداقل به این موارد خرسندیم که بخش‌هایی که مربوط به اهل بیت (ع) و در دفاع از آنان هست، آن‌ها را پررنگ‌تر کنیم و به آن‌ها خرسند باشیم.

در مورد مصححان متن عربی هم باید بگویم که بنده با توجه به این‌که کتاب‌های مختلفی با تصحیح علمای عرب دیدم، در حد میانگینی که عرب‌ها تصحیح می‌کنند این محققان بهتر کار کردند. محققان ایرانی کارهای بسیار خوبی انجام می‌دهند، اما برخی از علمای عرب با توجه به این‌که بعضی‌ها را باید از این امر مستثنی کرد و با توجه به میانگین کارهایی که عرب‌ها انجام می‌دهند، تحقیقات بسیار خوبی است.

اگر این کتاب را با تحقیق مرعشی از البرهان مقایسه کنیم، این تصحیح نمره پایین‌تری می‌گیرد، در واقع این تصحیح بسیار خوبی است. در کار ترجمه سعی کردم در بعضی از موارد این کمبودها را برطرف کنم و جاهایی

منابع کار کردند، چون در پایان کتاب کتابنامه محققان را نداریم و می‌توانیم برایشان کتابنامه تنظیم کنیم. لیستی از منابع و مخارج را که در پاورقی‌ها آمده در پایان کتاب می‌توانیم بیاوریم، اما قادر نیستیم که نوع چاپ و تاریخ آن را بیاوریم، ولی حداقل برای این‌که کتاب تابلویی شود از زحمات محققان و مصححان، در کنار کتابنامه مترجم می‌توانستیم کتابنامه‌ای را برای محقق و مصحح داشته باشیم.

نکنه دوم این‌که چون مترجم فراتر از مترجم عمل کرد و مثلاً برخی از اقتباس‌های قرآنی را پیدا کرد، تقاضا دارم، اگر بازنگری داشت در این قضیه قوی‌تر و دقیق‌تر عمل کند و ردپای اقتباس را به روایات معصومین (ع) تعمیم دهد و این کتاب ارزش آن را دارد که حتی ردپای اقتباس بعضی از روایات پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) را نشان دهیم. مسئله سوم این‌که به هر حال این کتاب در ایران منتشر شده و خوانندگان این کتاب شیعه هستند و بعضی از مطالب این کتاب قابلیت نقد محتوایی از جهت کلامی و تاریخی دارد، حال که مترجم فراتر از حد معمول ظاهر شد، می‌تواند نسبت به بعضی از مطالب نقد محتوایی داشته باشد.

دو نمونه را بیان می‌کنم؛ این نمونه‌ها برای مؤلف عیب نیست، ولی برای ما شیعیان که این کتاب را می‌خوانیم ممکن است تردیدافکن شود، مثلاً فرض کنید در این کتاب در تفسیر آیه اولی الامر می‌بینیم که اولی الامر تعمیم پیدا کرده به فرمانروایان و خلفا و وجوب اطاعت از آن‌ها خواسته شده است، این اعتقاد متناسب با دیدگاه شیعیان نیست، شیعه مصادیق اولی الامر را محدود به ائمه اطهار (ع) می‌داند، به خاطر وجوب اطاعت مطلق و مترجم می‌توانست این نکته را در پاورقی به صورت نقدی بیان کند و مثلاً بنویسد که آنچه در متن این نامه آمده متناسب با دیدگاه مذهبی کلامی اهل سنت است و به باور شیعه چنین نیست و ارجاع به کتاب‌هایی می‌دادید.

نمونه دوم در صفحه ۱۰۴ فصل ۱۹ واگذارن خلافت به معاویه از سوی امام حسن بن علی (ع) نوشته شده که آمده است: «چون حسن بن علی (ع) فرو نشستن آشوب و حفظ جان کسان را در وانهادن درگیری با معاویه و با واگذارن حکومت به او دید به ایراد خطبه پرداخت.» اصل خطبه مربوط به تاریخ طبری است و در آنجا آمده است، در اینجا محققان منبع تاریخی آن را معین کردند و در خطبه‌ای کوتاه چنین گفت: «باری خداوند سر سلسله شما را به سر سلسله ما راه نمود و خونتان را به آخرین ما حفظ کرد، اینک این حکومت که من و معاویه بر سر آن با یکدیگر ستیز داریم یا حق انسانی است که از من بدان سزاوارتر است که در این صورت آن را به او واگذارم، یا حق من است که باز هم آن را برای مصلحت امت وانهادم.»

نشود، قطعاً قابل پاسخ‌گویی نخواهد بود.

دکتر مجید معارف: مثلی هست که می‌گویند: «ما لا یدرک کله، لا یترک کله» وقتی که این قسمت‌ها را می‌خواندم افسوس می‌خوردم. در پاسداشت نماز صفحه ۲۹۲ فصل هفتم آمده است: «عبدالعزیز بن یوسف گفته است، او را به پاسداشت نماز و گزاردن حق آن و نیز این حقیقت فراخوان که با دلی آرام و چشمی فروهشته روی آورد و در نشستن و برخاستن در نماز فروتن باشد و از آخرت بترسد و رحمت پروردگار را امیدوار بدارد.» که مترجم این مطلب را در گیومه گذاشته و نوشته اقتباس از آیه شریفه ۹ سوره مبارکه زمر، و در ادامه این کتاب آمده است بداند که نماز استوارترین استوانه دین و بزرگ‌ترین آئین مسلمانان و نخستین چیزی است که پروردگار درباره آن می‌پرسد. این جملاتی که اکنون خواندم، متن حدیث پیامبر (ص) است. از این باب گفتیم که حداقل جایی اشاره شود که خواننده بداند و گمراه نشود. فقط یک معصوم (ع) می‌تواند این‌گونه حرف بزند، یک حُسن کتاب که از نظر محققان مغفول مانده، مترجم می‌تواند این حسن را زنده کند.

دکتر حسین صابری: فرمایش استاد معارف را قبول دارم، به غیر از این مطلب هم مطالب دیگری هم هست، وقتی ترجمه می‌کردم به این‌گونه موارد دست یافتم؛ چون بنده تعاملی با حدیث دارم، ولی به همین جهت که رسالت کتاب را اقتباس از قرآن می‌دانستم، وارد این بحث نشدم.

در مورد مسائل کلامی هم باید بگویم گاهی وقت‌ها اگر کتاب قاضی عبدالجبار را ترجمه کنیم، یا کتاب المغنیة را؛ چون کتابی است دارای رسالت کلامی، حتماً باید سطر به سطر و بند به بند با آن جلو برویم و با آن حرف بزیم و اگر مباحثی را مطرح کرده که با مباحث کلامی شیعه مغایرت دارد باید بیان شود، اما در کتابی که صرفاً رویکرد ادبی دارد و برداشت بنده این است که خوانندگان این کتاب با رویکرد کلامی وارد مطالعه نمی‌شوند.

دغدغه عمده و مهم بنده این بوده که کتاب خلوص رویکرد خودش را حفظ کند و آن چیزی را که مهم‌تر از هر چیزی وظیفه خود می‌دانستم، این بود در هیچ جا بدون استثناء یک کلمه را از متن حذف نکنم. در ترجمه‌های مختلف دیدم که کسی کتابی را ترجمه کرده که پاراگرافی را حذف کرده است، من هرگز چنین کارهایی را انجام ندادم، این گام اول است که برداشته شده و اگر بنده اکنون بخواهم این کتاب را ترجمه کنم و یادوبار ویرایش کنم مسلماً فرق می‌کند.

که می‌شد؛ مثلاً در منبع روایات و یا منبع دادند، اما منبع مأنوسی نبوده سعی کردم این مشکلات را برطرف کنم و به منابع شیعی بیشتر بپردازم. در باب سوم و چهارم که از اهل بیت (ع) سخنانی را نقل کرده، سعی کردم به منابع شیعی استناد بدهم، در این کار تا حدی کاستی‌ها را جبران کردم، همان طور که استاد معارف بیان کرد این کارها جزو کارهای حرفه‌ای یک مترجم نیست، سعی کردم قابل استفاده‌تر شود و در واقع بخشی از تحقیقات را بنده انجام دهم، گرچه ممکن است در هر تحقیقی اشکالاتی بروز کند و باید همیشه تلاش کرد این اشکالات را برطرف کرد.

در مورد کتابنامه می‌خواستم که کتابنامه مؤلف را هم تهیه کنم، اما مؤلف هیچ مشخصه‌ای از اطلاعات کتاب‌شناختی کتاب‌ها در دست نداده بود، ارزش کتابی که به عنوان کتابنامه معرفی می‌شود به این است که خواننده بتواند به جلد و صفحه مورد نظر دسترسی پیدا کند، نام مؤلف و کتاب مهم نیست، چون کتاب و مؤلف شناخته شده‌اند.

مثلاً همه کتاب تاریخ طبری را می‌شناسند، مهم این است که در کدام صفحه و جلد این کتاب این مطلب آمده است تا ما چاپ را شناسیم، عملاً تهیه کتابنامه با این ویژگی کاربری خاصیتی است، مگر این‌که این کتاب یک چاپ داشته باشد. متأسفانه محققان این کتاب با این کار تحقیقی، کتاب‌نامه‌ای را تهیه نکردند؛ لذا دیدم اگر کتاب‌نامه‌ای را تهیه کنم، عملاً موجب سردرگمی بیشتری خواهد شد و اگر در جای خودم استناد کردم و ارجاع دادم، کتابنامه خود را ذکر کردم، این دلایلم برای این کار بوده است.

با توجه به مشکلاتی که در ارزیابی کتاب در ممیزی زمان برد، وقتی برای تهیه نمایه نماند، اگر هم نمایه تهیه می‌کردیم باید نمایه را به هم می‌زدیم، به دلیل افتادگی در کتاب در زمان ممیزی. در مورد اقتباس‌هایی که از حدیث شده، جهت‌گیری مؤلف بر این بوده است که اقتباس از قرآن را نشان دهد؛ یعنی رویکرد ادبی در حدی که در کتاب‌های علوم قرآن تحت عنوان اقتباس از قرآن می‌پردازند را خواسته مصداقاً پررنگ کند. دیدم اگر بخواهم وارد بحث شوم و مثلاً اقتباس از حدیث را غیر از باب سوم و چهارم پررنگ کنم، جهت‌گیری کتاب گم خواهد شد.

کتاب در پی این است که نشان دهد در فرهنگ مکتوب مسلمانان قرآن پررنگ است، اگر می‌خواستیم احادیث را ردیابی کنیم، متن کار مؤلف ممکن بود کم‌رنگ‌تر شود و هدف کتاب و مؤلف زیر سایه قرار گیرد. ضمن این‌که پیدا کردن ردپای احادیث ائمه (ع) در منابع، متون، فرهنگ مکتوب مسلمانان، خودش یک کتاب سنگین‌تر و فراتر از کتاب ثعالی بطلبد و نمی‌توان در یک ترجمه به آن پرداخت، اگر هم به طور ناقص به آن بپردازیم، ممکن است توقع ایجاد شود و اگر در جاهای دیگر برآورده



جمع‌بندی نشست:

الف) نقاط قوت

می‌تواند «اقتباس از قرآن و روایات» باشد؛ یعنی در جاهایی از این کتاب می‌توان ردپایی از روایات را در بعضی از نامه‌هایی که دبیران می‌نوشتند و یا خلفا در فرمان‌هایی که می‌زدند، دید. در این زمینه نه مؤلف، نه مصححان در صدد این بودند که بعضی از روایات این کتاب را معین کنند.

ج) فرصت‌ها

۱. اولین فرصتی که این کتاب در اختیار خواننده قرار می‌دهند این‌که، خواننده می‌تواند با نوعی روش که امروز مورد توجه است آشنا شود و آن هم بهره‌مندی از آیات و روایات گفتار و کلام است.
۲. فرصت دیگری که در اختیار خواننده کتاب است این‌که وی درمی‌یابد که قرآن کریم تا چه اندازه در زندگی مردمان آن عصر رخنه کرده بود.
۳. این کتاب فرصت مناسبی را برای مطالعات میان‌رشته‌ای دانشجویان رشته ادبیات، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و رشته‌هایی در این راستا فراهم می‌کند.

د) تهدیدها

۱. با توجه به این‌که این کتاب توسط فردی احتمالاً شافعی مذهب نوشته است، خواننده شیعه مذهب باید در نظر داشته باشد که در برخی از مسائل اعتقادی که در کتاب بیان شده است، اختلاف نظراتی وجود دارد.
۲. از آنجایی که این کتاب سعی کرده است جنبه قرآنی مسئله را مورد توجه قرار دهد، خواننده باید به این مسئله توجه داشته باشد که در خیلی از موارد از روایات حتی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده شده است، اما اشاره‌ای به آن نشده است که این امر موجب گمراهی می‌شود تا خواننده فکر کند این کلام خود نویسنده است.

۱. این کتاب را پر از شواهد درباره مذهب شیعه است

۲. اولین ویژگی مثبت این کتاب ایده کتاب است که این حکایت از ابتکار مؤلف کتاب می‌کند. مشخص است مؤلف کتاب یک قرآن‌شناس و علاقه‌مند به قرآن است و در صدد بوده که ردپای قرآن را بر فرهنگ مسلمین مخصوصاً فرهنگ علمی مسلمین، نه فرهنگ کوچه و بازار و محاوره‌ای آن‌ها؛ یعنی ردپای قرآن را در آثار فرهیختگان اسلامی در این چهار قرن که پشت سر گذاشته بودند، پیدا کند که چقدر افکار این‌ها متأثر از قرآن بوده و چقدر خوب به قرآن استناد می‌کردند و چقدر خوب با قرآن حرف می‌زدند و شاهد مثال می‌آوردند
۳. همچنین بسیاری از تأویلات و تفاسیر آیات قرآن که درباره فضائل امام علی (ع) است در این کتاب به آن اقرار شده است؛ یعنی ما از این جهت می‌توانیم به این کتاب استناد کنیم.

ب) نقاط ضعف:

۱. این کتاب به سبک قدما نگاشته شده است. قدمای ما انتساب کلی می‌دادند؛ مثلاً می‌گفتند که امام علی (ع) فرمود و مطلبی را به ایشان نسبت می‌دادند، بدون این‌که منبع حدیثی و تفسیرشان را به طور دقیق معین کنند.
۲. مطلب بعدی این‌که به عنوان شیعه این کتاب را می‌خوانیم و می‌توانیم بر بخش‌هایی از مطالب این کتاب اشکال کلامی و یا تاریخی وارد کنیم.
۳. مسئله دیگری که جزو اشکالاتی است که بر مؤلف داریم، اسم این کتاب است؛ یعنی «اقتباس از قرآن کریم»، اما از نظر بنده عنوان این کتاب

بیان

نشریه الکترونیکی شهر قرآن

بیان باهدف اطلاع رسانی هرچه بهتر و سریعتر راه اندازی شده است
تا مطالب برگزیده شهر مجازی قرآن را
به صورت هفتگی در اختیار شما دوست عزیز قرار دهد.





هر مؤسسه و تسهیل‌گر آینی مردم نهاد؛ یک خبر برنگار

اخبار موسسات قرآنی مردم نهاد را
در خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا) ببینید:

www.iqna.ir/pqi

شما هم می‌توانید اخبار فعالیت های مؤسسه قرآنی تان را در ایکنا منعکس کنید